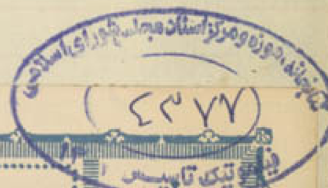


۲۲۴

۵۸

۴۱۰۵





[illegible]

دلتنگ ز روزگار غدار شدم   وز زندگی ناسره بیزار شدم   افسردگی و ملالت از چه رسید

بر جهت خانه دلیل ظاهر است و تسویه دلیل باطن

در کتاب نجوم و ثمره آورده که دلیل خیر یا دو قسمت عام و خاص عام آنست
که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاهند و ثور و زهره دلیل زنان و برج
حمل و مریخ دلیل لشکر ها و برادران فانی اما خاص آنست طالع واقعه برج دلو
بهم که دلیل زنانست اسد بود و آفتاب و لیز دلایل خاصه بدین طالع تعلق
دارد یا طالع جدی بود برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد پس هر طالع که
دلایل خاص با عام موافقت کند مولود یا سائل را بکمال رساند و لیز دلیل ظهور
مدلول بود در تمام مدلول و فساد او نهایت نهایت نوع مثال شخص را
طالع عقرب افتد اسد عاشر او بود پس آفتاب و اسد دلیل پادشاهند از دو
عام در اینجا از دو خاص هم دلیل پادشاهند پس دلیل عام و خاص موافقت
کرده باشند و برج هفتم ثور است و زهره صاحب او اینجا نیز دلیل خاص و عام موافقت
کرده پس اگر آفتاب و زهره هر دو دلیل سلطنت بود و اگر زهره در هفتم بود دلیل
سعادت و برخورداری از زنان **اثر کواکب** اثر کواکب علوی عظیم‌تر است و مدت
او مدیدتر خاصه در بروج علویان و ثابت و اوتاد و اثر کواکب سفلی حقیرتر
و مدت او قصیرتر خاصه بروج سفلیین و منقلب و زایل و دیگر گفته‌اند اثر
کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید زیرا که افلاک ایشان از عالم دورتر
و کواکب سفلی بر عکس و آنچه بتجربه معلوم شده اینست که همه اثرها که کواکب
از اشراق ظاهر میشود و آنچه عظیم‌تر اثر تراست زود تر حادث میشود و دیرتر
میماند و آنچه حقیرتر اثر تر است بر عکس هیچ شک نیست که اثرهای زحل بیشتر از
اشراق او ظاهر میشود و ابو حامد غزنوی در کتاب آورده که زحل از پیش از
اشراق حوادث را از پس میکند و بی شک اثر مریخ بیش از مقارنت ظاهر میشود

انواع طوالع بدانکه مواضع کواکب و طوالع از سه نوع بیرون نیست یا قائم است یا مایل
یا زایل اما قائم آن بود که طالع بر جرم افتد و مرکز برج دوم در برج یازدهم بود و درجه دوم
و مرکز بیم درجه دهم تا آخر بروج اما مایل آن بود که طالع بر جرم بود و مرکز دوم در سیم
مرکز عاشر در یازدهم اما زایل چنان بود که طالع بر جرم افتد و مرکز دوم او هم
در این برج افتد و مرکز بیم در دوم و همچنان مرکز عاشر در نهم افتد پس از اینجا معلوم
شد که کوکب وقتی هر که از یک برج در سه برج مضر بود و شایش در بعضی
اما چون طالع قائم افتد مولود باوفا و درعهد و با لای او در اعتدال و مزاج او
معتدل بود حیثیت آنکه اوتاد دلیل چهار طبع اند پس از اوتاد دلیل اعتدال
مزاج بود و اگر طالع مایل بود مولود در ثبات کار بود و کوتاه قد و منحرف
مزاج و کم ثبات و اگر زایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و کرانی کار

آغاز نوع طالع از اول
بر جهت و غایت قوت
بر درجه طالع و نهایت قوت

فهرست مسائل این کتاب

باب اول

- مسئله: فی عمر السائل
- مسئله: فیما مضی من عمر السائل

باب دوم

- مسئله: اگر پرسند که اعمال از چه رهگذر حاصل آید
- مسئله: فرستادن مال بجهت تجارت
- مسئله: اگر پرسند که بیع و نفع شود یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این جنس نگهدارم یا بفروشم
- مسئله: اگر پرسند که این متاع بسود فروخته شود یا بزیان
- مسئله: اگر پرسند که زیان مال از چه سبب است
- مسئله: اگر سوال کنند که مراد از سلطان روزی بود یا نه
- مسئله: تحقیق جهات قمر
- مسئله: تحقیق عطیه کواکب

باب سیم

- مسئله: اگر پرسند از برادر یا خواهر امید بر آید یا نه
- مسئله: اگر پرسند که برادر من دوست است یا نه
- مسئله: اگر پرسند که جائی خواهم رفت آنجا بهتر است یا اینجا
- مسئله: در شنیدن نصیحت ناصح و عده‌اش
- مسئله: فی صدق الخبر وکذبه
- مسئله: ایهم صدق الخبر

باب چهارم

- مسئله: در ملک و عقار
- مسئله: اگر پرسند که این است جائی نجم چه کاره
- مسئله: اگر پرسند که از خرمن این خانه یا باغ نفع یابم یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این خانه هم نجان دارد یا نه
- مسئله: که اندرون ضیاع و درخت بود یا نه
- مسئله: اگر پرسند که اندرون ضیاع نبات بود یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این ضیاع هنوز آرات و آب دارد یا نه
- مسئله: اگر پرسند که احباب بهاین بسیارات یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این بیع بماند یا نه
- مسئله: در عاقبت کارها
- مسئله: اگر سوال کنند که اندرین که هستم پای دار بماند یا نه
- مسئله: در حال پدران

باب پنجم

- مسئله: اگر مردی یا زنی پرسند که ما را فرزند شود یا نه
- مسئله: اگر کسی با محان سوال کند که او را فرزند هست یا نه
- مسئله: اگر سوال از آبستنی کند
- مسئله: اگر پرسند که فرزند در شکم چند ماهه است
- مسئله: اگر پرسند که ولادة بروز واقع شود یا شب
- مسئله: اگر پرسند بچه تا کی زاید
- مسئله: اگر سوال از رسول کنند
- مسئله: اگر سوال از نامه و رسول کنند

باب ششم

- مسئله: در طالع بیمار
- مسئله: اگر سوال کنند که بیمار را از چه علت است
- مسئله: اگر پرسند که بیماری و علت از جهت
- مسئله: در صحت مریض و موافقت علاج طبیب
- مسئله: اگر پرسند که بیمار مریض از آن بود یا از جان
- مسئله: در آنکه بیمار نهانی بود یا ظاهری
- مسئله: اگر پرسند که بیمار در کدام اندام است
- مسئله: اگر پرسند که این بیمار دیدبازات یا نزدیک
- مسئله: اگر پرسند که این بیمار به شود یا نه
- مسئله: در بحران
- مسئله: اگر پرسند که این بیمار زنده بماند یا بمیرد
- مسئله: ایهم عن هذا العلیل
- مسئله: در برده خریدن و غلام
- مسئله: اگر بنده پرسد که از دست این خواجه آزاد شوم یا نه
- مسئله: در آزادی بنده
- مسئله: فی الآبق
- مسئله: در بیدا کردن جهت و موضع آبق

باب هفتم

- مسئله: زن نامزدی
- مسئله: اگر خواهد که بداند که این زن خواسته که حور شود
- مسئله: اگر خواهد که بداند زن و شوهر خوشست
- مسئله: اگر پرسند که این زن و شوهر دوا شوند یا نه
- مسئله: اگر پرسند که کدام یک از این دو بر دیگر مسلط باشند
- مسئله: اگر پرسند که کیه زن او بمیر دیا او
- مسئله: اگر پرسند که این زن نعمت و پاک دامن است یا نه

[illegible]

- مسئله: اگر پرسند که این زن جز از خصم کرد یکر دوست میدارد یا نه
- مسئله: فی السرقة
- مسئله: اگر پرسند که این زن معشوق چه نوع دارد
- مسئله: اگر پرسند که دزد آزاد است یا بنده
- مسئله: اگر پرسند که دزد مرد است یا زن
- مسئله: اگر پرسند که دزد اصیل و معروف است یا بد اصل و نامعروف
- مسئله: اگر پرسند که دزد و دیعه مخفی بخش یا کنیمت
- مسئله: اگر پرسند که دزد دوست است یا دشمن
- مسئله: اگر پرسند که این یا نه دیگر این خانه است
- مسئله: اگر پرسند چرا دزد نیرات
- مسئله: اگر پرسند که دزد چه رنگ دارد
- مسئله: اگر پرسند که دزد کالا را بکسی داده یا با خود دارد
- مسئله: اگر پرسند که دزد کجاست
- مسئله: اگر پرسند دزد ودیعه کجا پنهان کرده
- مسئله: اگر پرسند این دزد آشکارا شود یا نه
- مسئله: اگر پرسند که در دیعه بدید آید یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این دزدی چه نوع کرده
- مسئله: اگر پرسند که این دزد را بگیرند و بر او ظفر یابند یا نه
- مسئله: در ظفر یافتن بر خصم
- مسئله: اگر پرسند که بر خصم ظفر یابم یا نه
- مسئله: اگر پرسند که این دو کس کدام داور را [illegible] قائم [illegible] کند
- مسئله: اگر پرسند در میان سالک و مسؤل عنه مخاصمه قائم شود یا صلح شود

باب هشتم

- مسئله: در غالب و مغلوب
- مسئله: در احوال حرب
- مسئله: در شرکت
- مسئله: در صید

باب نهم

- مسئله: اگر از احوال سافر پرسند
- مسئله: اگر پرسند که از بهر چه سفر کرده
- مسئله: اگر پرسند که در سفر کرده باروز
- مسئله: اگر پرسند که مسافر در سفر چه منفعت سود یا زیان
- مسئله: اگر پرسند که در راه مخاطره بود یا نه
- مسئله: اگر پرسند که زیان در چه وقت رسد
- مسئله: اگر پرسند که سفر بر آید یا نه
- مسئله: اگر پرسند که بسبب سفر نمیکند یا کرده
- مسئله: اگر پرسند که بسوی چه طایفه سفر میکند
- مسئله: اگر پرسند که مسافر معروف است یا نه
- مسئله: اگر پرسند که مسافر در این شهر ... حالش بهتر است یا آنجا که بوده
- مسئله: در قدوم غایب
- مسئله: اگر پرسند که غایب کی آید
- مسئله: اگر پرسند که غایب بیمار است یا تن درست
- مسئله: اگر پرسند که عمر صاحب دولت چند است
- مسئله: در ربات
- مسئله: اگر پرسند که حاجیان و در بانان صاحب دولت چون باشند

باب دهم

- مسئله: اگر پرسند که تمام زمره است یا نه
- مسئله: اگر پرسند که چه شب ... عاشق در ...
- مسئله: در میراث
- مسئله: در وصیت
- مسئله: خود مرده یا در غریب
- مسئله: اگر پرسند که از شغل و عمل سلطان امید دارم بر آید یا نه
- مسئله: در شغل و عمل سلطان
- مسئله: اگر پرسند که شغل و عمل ... دشوار بر آید یا آسان
- مسئله: اگر پرسند این وارث سلطنت که پادشاه شود
- مسئله: در عزل سلطان یا عامل
- مسئله: در تجارت
- مسئله: فی الحصول
- مسئله: در صحبت ترکان

باب یازدهم

- مسئله: فی المحبت
- مسئله: اگر از امید پرسند در بر آمدن حوایج و عواقب امور

باب دوازدهم

- مسئله: فی المسجون
- مسئله: اگر از حبس و زخم پرسند
- مسئله: اگر پرسند که مسجون که از بند و راند
- مسئله: اگر از خوف و بیم پرسند
- مسئله: اگر از ستور گریخته پرسند

خاتمه

در ذکر بعضی از مسائل متفرقه نجوم و اقسام کوکب مسعود و منحوس وتد السماء و وتد الارض و کوکب راجع و منحرف و جمع النور و قابل تدبیر و کواکب رطب و دفع قوت و دفع طبیعت و اختلاف و اتفاق و اعتدال و انتکاث و خلاء السیر و بعید الاتصال و خزانه السیر و تربیع طبیعی و دستوریه و تشریق کواکب تغریب کواکب اتصال کواکب انصراف کواکب احتراق هبوط کواکب نزول اول و بابت کواکب اوتاد طالع مائل الوتد زایل الوتد ارباع طالع ربع دویم طالع ربع سیم طالع ربع چهارم طالع ربع مائل ربع زائل بروج شمالی و جنوبی بروج معوج الطلوع و قصیر الطالع بروج مستقیم و طویل الطالع بروج چهار ارکان بروج چهار حکمه بروج چهار بادی بروج چهار آبی بروج بصر و بروج سنا بروج زاینده بروج بصیر و بروج معیوب بروج لما زوزنه بروج الملک و بروج بیعه عنیم کواکب بازوند کواکب [illegible] بروج مقطوعه بروج خوب صورت بروج زشت صورت بروج ربیعی بروج صیفی بروج خریفی بروج [illegible] بروج [illegible] بروج [illegible] بروج [illegible] بروج جنوبی بروج شمالی بروج [illegible] بروج ... بروج منقلب بروج ذوجسدین ... بروج اثنی عشر

نجم وبرجيس ومحتاج

[illegible]

جمع كوكب در خانه خود بش دليل كند
بر قوت و فراغت و امن و اكر در
شرف بش بر عزت و حرمت و ازدياد
جاه و اكر در اوج بش دليل كند بر رفعت
و اكر در اوتاد بش خصوص طالع و عاشر
دليل كند بر زياده و نيل منصب
و رسيدن بمرادات و اكر مسعود بود
دليل كند بر سعادت [illegible]
سلامت اكر سريع بش دليل كند
بر حركات و حلاوت اكر منحوس
دلالت كند بر اشتغال احوال
و اكر در وبال بود دليل كند بر ضعف
و عجز و دلتنكى و اكر در هبوط بود دليل كند
بر خوارى و تذلل اكر در حضيض بود دليل كند
بر سقوط و خمول اكر در خانه زايل بود
دليل كند بر عزل از مراتب و بيوجودى
اكر در ظل بش دليل كند بر تكاهل و
تعويق در كارها اكر راجع بش
دليل كند بر [illegible] و حيرت

[illegible]

فصل متفرقه فواید از کتاب لوامع النجوم

در مواضع مطلوب نمایند لوازم سعادت [illegible]

سعد را در طالع ثابت کنند اجرا اصلاح [illegible]

و این تدبیر را اختیار نمایند [illegible] ملاحظه [illegible]

به وجود [illegible] [illegible] مطلع [illegible]

الفوائد المرضیه [illegible]

٩

در کلیات امور [illegible] را احکام نجوم [illegible] کنند تا [illegible]

[illegible] عمل [illegible] واقف [illegible] دل [illegible]

ناظر باشد [illegible] اقامت [illegible] نظر [illegible]

و مصالح [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] سعد [illegible] طالع [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] طالع [illegible]

اقامت [illegible] باشد [illegible]

قوی شده اند و کواکب [illegible] سلطان و [illegible] مولود را [illegible] صاحب [illegible] است

طالع صاحب عاشر [illegible] سلطان [illegible] و تدبیر [illegible] ارباب [illegible]

و لیکن کند [illegible] طلب [illegible] رسد [illegible] اندوه رسد [illegible]

که کوکب [illegible]

و خطر سعد [illegible] شود [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله سبحانه و الصلوة علی نبیه و ولیه و سایر الائمة الاجلة
المعصومین بر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده و مستور نماند که اقل خلق
الله الغنی قطب الدین بن عبدالحق الحسینی اللاری وفقه الله تعالی لما یحب
و یرضی چون از تالیف کتاب حل عقد نجوم و تصنیف کتاب سراج الکلین
در اعتقادات فارغ شد یکی از فضلای زمان که درمراه ان تشویق و
تحریص این بی بضاعت نمود بر تالیف رسایل و تحریر مسایل نمود و از
قول او هیچ وجه تجاوز جایز ندانست بلکه امتثال آن را واجب دانست
گفت تا چند استتار تو را باید قفل خاموشی از لب برکن و عقال از جنده
ناطقه باز کن و بموجب ان آثارنا تدل علینا ۵ فانظروا بعدنا الی الآثار
یادگاری در جهان بگذار و صدق حدیث نبوی که لا تمنی الا وقد ثلث
در منصه ظهور آر بیت گفت که امکان گفت نیست ۵ بگوای برادر
بلطف و خوشی ۵ که فردا که پیک اجل در رسد ۵ بحکم ضرورت زبان درکشی ۵
این بی بضاعت امر او را استماع و طاعه گفته بطریق شاورهم فی الامر
مشورت نمودم که بچه طریق گوهران نظم را روان سازم و از چه مقوله علم در حیز
بیان آورم آن یار موافق و آن دوست صادق گفت درین اوقات اکثر
زمان اعالی دوران بیشتر در طالع مسئله از سوانح حالات استفسار
می نمایند و آنچه از طالع سؤال الحکم رانده اکثر بر وفق صواب آمده و چند کتاب

عمده در ین باب ثبت آورده اگر از آن کتب ترک حشو و تطویل
و تکرار کنی و خلاصه و زبده آن انتخاب کنی و بعضی سؤالات که اکابر
زمان کرده اند و حکم رانده بطریق امثال آن ضم سازی مستحسن خواهد بود
داعی این فکر مستحسن و صواب دانسته شروع در آن نموده و از حضرت کردگار
توفیق بر اتمام آن مسئلت نموده و این کتاب را مجمل مسایل موسوم ساخت
و بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه ترتیب داد مقدمه در بیان بعضی
مسایل که واجب است که قبل از شروع درین علم بدانند و آن مشتملست بر دوازده
فصل فصل اول در بیان سایل و مسئول عنه و طریق سؤال فصل دوم چون چند
نفر بیک طالع سؤال کنند حکم آن چیست فصل سوم آنکه منجم چگونه امتحان
سایل و عدم امتحان او نموده و مدت تقابلی دلیل مسئله فصل چهارم در بیان
صحت استخراج ضمیر فصل پنجم در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه
فصل ششم در بیان دلایل ابتدا و عاقبت کارها فصل هفتم
در سبب اگر دیر باشد از حاجت فصل هشتم در بیان قوت داشتن حاجت
فصل نهم در استخراج خبیء فصل باب اول در دلیلهای طالع
باب دوم در دلیلهای بیت دویم باب سیوم در دلیلهای بیت سیم
باب چهارم در دلیلهای بیت چهارم باب پنجم در دلیلهای بیت پنجم
باب ششم در دلیلهای بیت ششم باب هفتم در دلیلهای بیت هفتم
باب هشتم در دلیلهای بیت هشتم باب نهم در دلیلهای بیت نهم
باب دهم در دلیلهای بیت دهم باب یازدهم در دلیلهای بیت یازدهم
باب دوازدهم در دلیلهای بیت دوازدهم خاتمه در ذکر بعضی مسایل متفرقه
نجومی متفرقه بر کتاب مقدمه در بیان بعضی مسایل که واجبست قبل از شروع درین

علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل **فصل اول** در بیان سایل و مسئول عنه
و طریق سوال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم آن بود که بدلایل ظنی و
تجربیات و قیاس از کونیات خبرها دهند قبل از وقوع آن و اکثر
بوقوع پیوست و بعضی بواسطه خطای منجم یا سببی دیگر از اسباب
خفته بر منجم در حیز امکان بماند و چون بزرگان این فن شریف متقدم
دانستند حکم راندن یومی بر جزئیات طالع اشخاص انسانی بدلایل ظنی و
برهانی کمالی چنان یافتند که اگر کسی بجهت مهمی جزوی سوال کند از منجم
او در آن وقت استخراج طالع کند و سیر کواکب و وضع افلاک بازجوید
و آنرا طالع اصل دانسته حکم کند و بزرگان احکامیان بر این طریق حکمها
رانده اند و ما نیز حکمها کردیم و اکثر از قوه بفعل آمد پس سایل کسیست که
بجهت حاجتی نزد منجم رود و مسئول عنه معاملهٔ که سوال از جهت اوست
و طریق سوال آنست که یک شبانروز در خیال آن مشغله باشند اگر منجم سند
سوال نمایند و بعضی گویند همین که در خاطر خطور کرد اگر سوال کنند قصوری
ندارد و اما اول اولی است و باید که سایل نیت درست دارد و چند نیت در یکجا نکند
تمام کلی احوال خود بر چند و بامتحان نزد منجم نرود و در وقت استوای
آفتاب سوال نکند چه درین وقت دانستن ارتفاع و طالع صعوبتی دارد
و منجم باید که خطوط و سعادت و ضعف و نحوست کواکب خوب بازرسد تا حکم
خطا نشود و صاحب روضة المنجمین گوید که خطای سایل اکثر از آنست که اندیشه
تمام و صافی نکند و مترددباشد و بطریق تعنت و تجربه پرسد از جهت
خطا بر حکم افتد و خطای منجم اکثر از آنست که آلت ارتفاع و قیاس
درست نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند و بر حسب آن حکم کند و اگر در

وقت زوال باشد منجم تامل بیش کرده چه باشد که ارتفاع در طالع تفاوت
بسیار افتد و اگر قوت سعدان و نحسان مساوی باشد پس عاجز مانند
و فرق نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل سایلست و سابع دلیل مسئول عنه
و چند بار این تجربه کردم که بخشی از هفتم بود طالع حکم راست نیامد **فصل دوم**
در بیان آنکه اگر چند نفر بیک طالع سوال کنند بدانکه چون سایلان جمع
شوند و منجم ارتفاع بیند و طالع راست دارد هر یکی سوال سایل اول از
طالع گوید و سایل دویم از بیت دویم و حاجت سایل سیم از بیت سیم بر این
ترتیب و صاحب روضه و کفایة التعلیم گویند سوال سایل اول از طالع جواب گوید
و دویم از عاشر و حاجت سایل سیوم را از هفتم و جواب سایل چهارم از
رابع گوید و چون بپنجم رسد ارتفاع تازه بگیرند که ممکن بود که خداوند صور
بگردد و درجات بروج نیز تغییر یابد و دورتیوس گوید جواب سایل اول از
طالع و دویم از عاشر و سیم از یازدهم و حاجت سایل چهارم از بیت
پنجم و حاجت سایل پنجم از بیت سابع و حاجت ششم از بیت سیم و حاجت هفتم
از بیت چهارم و حاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار خانه که بطالع نظر
ندارند و از طالع ساقطند از آن حکم نتوان گفت **فصل سیوم** در بیان
آنکه منجم بچه نحو داند که سایل امتحان میکند مدت تعاقبی دلیل مشغله چون منجم خواهد
که بداند که سوال بامتحانست یا نه نگاه کند بماه اگر منصرف از تربیع یا مقابله
عطارد بود آن سوال امتحان بود دیگر بنگرد بطالع و بصاحب طالع اگر دران
طالع کوکبی منتزمت و قمر متصل بصاحب طالع و در مقابل قمر بر سامت نبات
یا منقل بدانکه آن سوال در صفت و اگر از این دلایل نیست آن دلالت
نیست و غرض سایل امتحان منجم است و اگر بعضی یافت شود و بعضی سوال

بعضی درست و بعضی نه یا سؤال سایل از ضمیر کسی دیگر است که دشمن او
گرانست والاینکت تأمل باید کرد که خطا نکند و حکما گفته اند که مدت
بقا دلیل سنه قدر یکدور قمرست گفته اند که قدر یکدور شمس است و
گفته اند که قدر دور آن ستاره که دلیل بود و مستولی بود بر صاحب
و صاحب روضة المنجمین گوید که من این اصح و جهی انم در مدت بقای
دلیل سنه چند انشناسم که آن حاجت روا شود یا فوت شدن آن و
امید و نا امیدی **فصل چهارم** در بیان صحت استخراج ضمیر و بنای استخراج
ضمیر بر پنج اصلست اول صحت ضمیر که سایل شب و روز در اندیشه آن کار باشد
که ضمیر کرده است و آن اندیشه منقطع نشود تا آنوقت که از منجم پرسد و اگر
سه شب در آن اندیشه باشد بهتر که قمر از وقت ضمیر تا وقتی که از منجم سؤال
یکند یکبرج تمام سیر کرده باشد پس حکم آن درست آید و بجای طالع اصل
قیام نماید دویم آنکه منجم با توقفی طالع وقت بالت صحیح بیرون آورد و
بیوت دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در زایچه ثبت
کند سیوم آنکه صاحب طالع مسعود باشد که اگر صاحب طالع و صاحب نحوس باشد
منجم خطا کند و ضمیر نتواند بیرون آورد چنانکه بطلمیوس در صد کلمه میگوید اکثر
ما یکون خطا المنجم اذا کان الطالع و صاحبه منحوسا پس چون این اصول آشکار شد
بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه و دلیل حاجت و غرض پیدا باید کرد تا ضمیر
درست توان گفت و دلیل و فصل آتی ذکر خواهد شد انشا الله **فصل پنجم**
در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم
کرده شود و خانهای طالع راست داشته و کواکب را در محل خود نوشته سهم الغیب و
سهم الحاجه و سهم السعاده معلوم شده باشد و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بدست

آورده و باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع
آن کوکبیست که در آن درجه حظی داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد یکی
از نظرهای بیکانه و بهتر دانسته باشی و بهتر کوکبی که در صورت طالع در
و تدی باشد یا در حظی از حظوظ خود بوده کواکب اکثر بوده ناظر پس چون
اینقدر معلوم کردی بدانکه دلیل سایل صاحب طالعست اگر در طالع باشد
یا ناظر باشد طالع و مستولی بود درجه طالع و اگر مستولی نبوده باشد آن
کوکب که قوتش از وی منصرف شده دلیل سایلست کوکبی در طالع بود دلیل سایلست
و صاحب ساعت دلیل سایل بود هر کدام از قوتها قوی تر
باشند آنرا اختیار کنند و دیگران که قوت داشته باشند شریک کنند
دلیل مسئول عنه صاحب هفتم است اگر بهفتم ناظر باشد و مستولی بر درجه هفتم و
کوکبی که در هفتم باشد و کوکبی که قمر از وی منصرف شود و صاحب برج خداوند
ساعت که دلیل مسئول عنه است **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر دانکه دلیل
از این مذکور شد که سایل باید که ضمیر مشغول سؤال ان دارد دیگر آنکه حاجت سایل
بمنجم از جهت ضمیر باید که همچنان باشد که حاجت بیمار از جهت طبیب و منجم
درست کرده اند آرزوی که سایل شب و روز در غم ضمیر بود چنانکه بیمار شب
و روز در غم علت بود و هر چیز که بر نحو چنان باشد وقت سؤال آن ضمیر درست
نبود و برای این معنی منجمان گویند سایل را که شب با ضمیر باش طایفه که این
اصول را ندانستند بر گفت منجمان استهزا کردند چون این اصول معلوم
کردی و دلیل مرتب آن ری و مستولی دانستی اگر چه از پیش طریق معلوم کنیم
که مستولی بر درجه طالع کدام کوکبست اما شاید از غفلت بریا از غلبه نسیان
متذکر نبود و باشی ای عزیز بیان کنم مفصلا تا مذکور باشد باید که نظر کنی تا

درجه طالع کدام کوکب را حظ بیشتر است آن کوکب مستولی باشد و آن بمنوالیست که
بصاحب برج طالع پنج شهادت دهند و بخداوند شرف چهار شهادت
و بخداوند حد سه شهادت و بخداوند مثلثه اول و دویم هر یک دو شهادت
الا آنکه دویم ضعیفتر بود و بخداوند یوم و ساعت و وجه و مثلثه سیوم و
ستاره که قمر بدو پیوندد و نیمبهر و اثنا عشریه درجه طالع و کوکبی که درجه
حاجت باشد هر کدام یک شهادت دهند پس هر کدام که حظ او و شهادت او
بیشتر باشد ناظر بحر طالع بود او مستولی است و دیگری که حظ او کمتر شریک آن
و هر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود یا در شرف خود باشند
شهادت ایشان مضاعف شود **مثال** طالع اگر قسیم بود بدین صورت
صاحب بیت **زحل** صاحب شرف **قمر** صاحب مثلثات **زحل قمر مریخ**
و صاحب حد **عطارد** و صاحب وجه **زحل** و صاحب ساعت نیز **زحل**
پس درین صورت طالع زحل را پانزده شهادت یافتیم چرا که زحل
صاحب بیت است و در خانه خود شهادت او مضاعف شده ده باشد و
چون صاحب مثلثه اول است دو شهادت و چون صاحب وجه و ساعت است و در
طالع است هر کدام یک شهادت دارد که مجموع پانزده شهادت باشد
و قمر را ده شهادت و عطارد را سه شهادت یافتیم و چون زحل در جوزا در خانه
خود بود شهادت او مضاعف شده که شش باشد لهذا مستولی زحل باشد
و قمر و عطارد شریک وی چون مستولی و دلیل سایل و مسئول عنه و غرض معلوم
کردی نظر کن که دلیل سایل که در طالع مذکور زحل بود مثلا در کدام خانه از
از طالع دلیل ضمیر از آنخانه بود و همچنین چنانکه اگر زحل در پنجم بود و قمر در نهم
باید گفتن که ضمیر از بهر فرزندیست غایب یا عزم سفر دارد و این حاصل کلام

بطلیموس است و اعتماد برین بیشتر است از استادان دیگر درین باب
بتجربه و قیاس صحیح چنانکه گفته اند و از آن نکته چند باز گفته شود اول نظر کند
تا مستولی بر درجه طالع و درجه نیروبهر و درجه سهم السعاده کدام کوکب
است آن ستاره که قوی تر باشد در جایگاه او نگاه کند هر جا که بود ضمیر از آن
جنس بود دویم خداوند سهم السعاده و خداوند مثلثه اول ببیند که کدام
قوی تر بود و در کدام خانه بود سوال از منسوبات آنخانه گوید سیوم نظر کند
در نیمبهر درجه طالع تا در کدام برج و درجه است و کدام ستاره بدو ناظر
اگر ستاره بدو ناظر دلیل از طبع و جنس آن ستاره بود و اگر هیچ
نظر نبود از جنس خانه بود بمفرد چهارم نظر کند به اثنی عشریه درجه طالع تا
طریق که در نیمبهر مذکور شد پنجم اتصال قمر ضرورت نگاه باید داشت و
نقل جمع و رد و قبول که دلیل از جهت قوی بود ششم هندوان اعتماد
بر خداوند ساعت کنند چنانکه هر جا که او باشد ضمیر از آن جنس دانند
و آن ستاره که ناظر است بدو اعتبار کنند هفتم بنگرند دلیل طالع تا کدام
کوکب متصل است اگر آن کوکب دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست در
طالع باشد ضمیر وی از تن و جان شد یا از زندگانی یا از بهر خود و اگر کوکبی که
دلیل بدان پیوندد در برج دویم بود ضمیر از یاری کردن یا از مال باشد
و اگر در سیوم بود ضمیر از برادران و منسوبات آن برج باشد و اگر در برج
چهارم باشد ضمیر از مادر و پدر و ضیاع و عاقبت کار و زمینها باشد و اگر
در پنجم بود ضمیر از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بندگان و
خدمتکاران و بیماری و منسوبات برج ششم بود و اگر در هفتم بود ضمیر از
از جنبه ربی از نکاح و منسوبات آن برج بود و اگر در هشتم باشد ضمیر از میراث

و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد ضمیر از علم یا از سفر دور بود و اگر در دهم بود
ضمیر از پیشه و سلطان و ربح و شری باشد و اگر در یازدهم باشد ضمیر از امید
و دوستان بود و اگر در دوازدهم بود ضمیر از دشمن یا از زندان و غم و
شدت و عماری یا از حیوان و ستور باشد و اگر دلیل طالع با آن ستاره که
پیوسته باشد راجع بود ضمیر از غایبی پرسد یا از گم شده یا از فرو ماندگی
کاری یا از باز داشته بود و اگر دلیل آفتاب متصل باشد یا دلیل خود آفتاب
بود ضمیر از سلطان و اگر مقیم رجعت باشد ضمیر از تحیر و فرو مانده بود
و اگر دلیل طالع مقابله بکین باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر زحل
پیوند دهد ضمیر از شکستگی کار بود و اگر مریخ پیوند دهد از تثلیث ضمیر از سفر باشد
و اگر زهره پیوند دهد از تثلیث ضمیر از زنان بود و اگر مشتری پیوند دهد ضمیر از مال
بود و اگر عطارد پیوند دهد ضمیر از نامه بود و یا خبر یا غلام یا کودک هشتم
بنگر تا اگر خداوند ساعت مریخ باشد و نحوست در وی تمام بود ضمیر از دزد باشد
و اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل مرد ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر از
دوستی زنی باشد و اگر کوکب نحس باشد و زهره بدو متصل ضمیر از
عداوت و خصومت زنان باشد و اگر زحل دلیل بود یا اگر دلیل زحل پیوند
ضمیر از رنج یا از غم و شدت و قرض باشد نهم اگر در طالع مشتری بود
یا از انس ضمیر از خدای تعالی و آن جهان کارهایی که بدین تعلق دارد و اگر زهره در
طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم از طلاق بود و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از
پیغام و نامه و کتاب بود و اگر آفتاب در طالع بود سؤال از زوال ملک و اگر
در وسط السما بود سؤال از سلطان و مادر بود دهم اگر آفتاب در حد
کواکب باشد سؤال از آنچه منسوب باشد بآن کوکب اگر صاحب سؤال زن باشد و صاحب

طالع در زایل و ضمیر وی از شوی خویشتن بود و اگر صاحب طالع در دوم بود
ضمیر از فرزند بود که در شکم دارد یازدهم گفته اند که در صورت
سائل نیک تأمل باید کرد تا سائل بکدام صورت و کدام برج شباهت دارد
ضمیر سائل از آن کوکب و از آن برج گویند و این بسیار بعید است دوازدهم
گویند که ضمیر از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند
اول از خداوند برج سهم السعاده بگیرد تا محل کوکب صاحب ساعت و از طالع
طرح کنند هر جا که برسد ضمیر از آن برج و کوکب او باشد ثانی بگیرد از درجه
خداوند طالع تا درجه طالع و از طالع طرح کند هر جا که برسد ضمیر آنجا بود
ثالث بگیرد از درجه طالع سؤال تا درجه کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال
مقدم بر سؤال ماه بوی متصل شده باشد و از آن کوکبی که در وقت سؤال
ماه بوی متصلست یا متصل خواهد شد طرح کنند آنجا که برسد ضمیر آنجا باشد
و صاحب روضة المنجمین گوید این سهم ضمیر از جمله اسرارست و با بیت لطیف و
مانند نمودار بطلمیوس بود دانستن چه اگر درجه طالع نبود در جزو اجتماع یا
استقبال درست شود دلیل پرسند نیز روا بود بر آنچه از درجه آفتاب
تا درجه طالع بر گیرد و آنچه دلیل رفته بود در برج خویش بر وی افزاید و از برج دلیل
طرح کن هر جا که برسد ضمیر آنجا بود **تذنیب** چون دانستی که مسئله از
کدام جنس است نظر کن تا بر آنخانه مستولی کیست چنانکه اگر سؤال از حال باشد
مستولی بر درجه دویم بیرون باید آوردن او را دلیل آن سخن و علی هذا القیاس
حال جمیع البیوت و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب
از جهت عمل و رفعت و زهره از بهر لذت و فرزند قاعده کلیه در استخراج
ضمیر صاحب کشف التعلیم چنین یکند در تحصیل ایراد کردن مستحسن نمود بدانکه دلیل

ضمیر از کواکب است اول مشتری دویم قابل تدبیر مشتری سیوم قابل تدبیر صاحب طالع
چهارم قابل تدبیر قمر پنجم دافع تدبیر صاحب طالع ششم مستولی بر درجه طالع
هفتم قابل تدبیر مستولی بر درجه طالع هشتم کوکبی که در طالع باشد نهم قابل
تدبیر وی دهم صاحب بیت قمر اگر قابل تدبیر قمر یا قمر ممازج صاحب طالع
باشد مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اگر قمر و صاحب طالع هر دو در مشتری
برابر باشند قمر مقدم باشد بر صاحب طالع و اگر قمر در مکان خود مقبول بود
و قابل تدبیر وی مسعود بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع
و سهم السعاده را هم از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب که در همه احکام
نیرین را تسلیح نیرین اثری عظیمست و صاحب حقت را هم اثری عظیم است
در دلایل ضمیر و خبی و رتبت او در اثر برابر رتبت قمرست بخصوص که
صاحب یوم نیز باشد بدانکه هر دلیل ازین دلایل بر چیزی دلیل کند از
اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانکه مشتری و قابل تدبیر صاحب طالع
و قابل تدبیر قمر و مستولی و کوکبی در طالع باشد و صاحب ساعت و محل کدخدای
طالع بر اجناس ضمیر دلیل کنند بعضی از اینها که این کواکب حظ او در آنند و دافع
تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب طالع بر اسباب ضمیر دلیل
کنند و قابل تدبیر مشتری و قابل تدبیر مستولی و قابل تدبیر کوکب صاحب بیت قمر
بر اغراض ضمیر دلیل کند و این مقدمه بمثال روشن شود **مثال** آنست
که طالع سائلی یافتیم در شهر غربی برج سرطان پانزده درجه و شمس در اول
حمل بر درجه عاشر مرآینه مشتری درین شکل شمس است پس دلیل جنس ضمیر است
و بیت عاشر و چون شمس جاه و ریاست دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر
سائل ازین جنس باشد و چون شمس خداوند دویم طالعست و دویم دلیل مال

بمعین و معاش است پس سبب ضمیر سائل طلب مال بمعین و معاش است
و اگر قابل تدبیر شمس زحل باشد غرض ضمیر سائل ثبات است از جهت حصول و
انضمام سائل ایشان و اگر زحل باشد غرض ثبات است از جهت ثبات بقای
خاندان قدیم و برآوردن بناهای پایدار و چون نماند آن دلیل بسبب که
غایت غرض جاه و ریاست طلب ثبات است پس اگر دو سه کوکب دلایل ضمیر
ضمیر اتفاق چون بیان ایشان موافق بود استخراج ضمیر آسان گردد چنانکه در
طالع مشتری بود و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع هم آن مشتری بود
و اگر بیان ایشان مخالف بود دلایل کدام مقدم است دلیل جنس ضمیر باشد
و اگر اختلاف در حد تناقض و فساد بود چنانکه استدلال ممکن نگردد
استعانت خواهد بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب را
ترجیح نهند اعتماد بر آن جانب کن و چنان انگه آن طالع الطالع است
والله اعلم **فصل هشتم** در بیان منع بانت میوت دوازده گانه طالع اول
دلیل کند در سوال بر آنچه دلیل وی ولادت بر زیاده و از آن خیزد و آن
زیاده آنست که طالع دلیل آغاز کار و ماهیت و ظهور آن در زیادتی جاه و
افزونی دویم دلیل مال و دستمد باز آمدن غایب و جستن آن سیوم
دلیل اسرار و اخبار و عبادت و نهاد برادران چهارم دلیل چیزهای گم
و جای گنج و جای دزد و پدر و مادر و بستان و کان و ضیاع و عقار و
پدران بمکان پنجم دلیل خبر و رسول هدیه و رشوه و عشق و جاه بهای وردست
و بدست آوردن اموال گذشتگان و دعوت احوال فرزندان ششم دلیل
چیزی حقیرست و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و حرکت و
دروغ و کر و فحش و فسق و فجور رجوع روز زندان بیماری هفتم دلیل غایب است

وجنگ و شرکت و گنج و معقد بنا فرو گرانی و ارزانی نرخها و گم شده و
خرید و فروخت و زیان هشتم دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی
تلف شده و بیمن خصم و حمق نهم دلیل کاری گذشته و کاری نگفت
و خبر و رسول و سفر دراز و خواب و دین دهم دلیل صاحب ولایت
شهرت کارها و چیزی که وشرا و پدر یازدهم دلیل اقبال و امید و صاحب
والی و عین وی و رشوت و دوستی بزرگان و چیزی نیکو و نو دوازدهم
دلیل کاری که گذشته است و گرفتن اند و هسیان و غبث و بدگمانی و حقد و
مکر و حسد و خسارت و حبس و وحشت **فصل نهم** در بیان دلایل ابتدا و
عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع و صاحب اوست و قمر دائم که
درو قمر باشد و سهم السعاده و خداوند ساعت چون طالع ناظر باشد
و دلیل عاقبت کار برج چهارم و صاحب و خداوند خانه ماه و آن کوکبی که
قمر وی متصلست و صاحب برج سهم السعادهست پس بنگر با وده خداوند
خانه ماه اگر هر دو قوی حال باشند اول آن کار و آخرش هر دو نیک بود
و اگر ماه قوی حال بود و صاحب خانه ماه ضعیف بود اول کار خوب بود و آخر
تباه شود و اگر عکس بود اول آنکار تباه بود و آخر قوت یابد و اگر ماه و صاحب
خانه ماه هر دو ضعیف حال بود اول و آخر آن کار هر دو بد بود **فصل دهم**
در دانستن بر آمدن حاجت و آنچه بآن تعلق دارد پس چون ضمیر کسی آن بود
اگر پرسند که غرض حاصل آید یا نه و حاجت تمام شود یا نه آنرا از سه کوکب
بنگر نه اول قمر دوم صاحب طالع سوم صاحب حاجت و صاحب بیت
غرض است بغرض هر بیتی منسوب است چنانکه یاد کردیم پس هر گاه که یکی ازین
سه کوکب را قوت شهادت تمام باشد حاجت وی تمام کرده و هر گاه که شهادت

قوة قمر

تمام نباشد حاجت تمام حاصل نیاید و بحسب قوت شهادت حاجت حاصل آید
و تمام قوت قمر در شهادت هفت نوعست اول قبول وی مکان خود
دوم اتصال وی بشمس بشرط تشریق سیوم اتصال وی بصاحب طالع از روی
چهارم اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد پنجم اتصال وی بکوکبی مقبول ششم
اتصال وی از خانه خود یا شرف خود بسعدی در وتد هفتم اتصال وی
بصاحب طالع در طالع یا از طالع و آنچه نا تمامست و بمنزله نیم است سه نوعست
اول اتصال وی بسعدی که او را قبول کند در وتد دوم اتصال وی بکوکبی
در بیت کوکب سیوم اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل
چهارم اتصال وی بصاحب حاجت پنجم اتصال وی بکوکبی در بیت حاجت ششم
بودن وی در طالع یا در وتدی مقبول هفتم اتصال بکوکبی در طالع هشتم بودن وی
در بیت حاجت نهم بودن خداوند خانه وی در وتد دهم اتصال وی بشمس در اسد
یا در حمل لیکن در زایل تر اما تمامی قوت صاحب طالع هم هفت نوعست اول

قوة صاحب طالع

قبول وی در مکان دوم اتصال وی بصاحب حاجت سیوم اتصال وی
بسعدی از وتد در بیت آن سعد چهارم اتصال وی در بیت خود یا در شرف
خود بکوکبی در وتد پنجم اتصال بکوکبی سعد در بیت حاجت یا قبول اتصال
ششم اتصال وی بسعدی در طالع هفتم اتصال وی بسعدی از بیت خود
یا شرف خود و آنچه کم تمام است و بمنزله نیم است شش نوعست اول
اتصال بسعدی از وتد مدبر دوم اتصال وی از بیت خود یا شرف
خود بکوکبی در زایل سیوم اتصال وی در بیت حاجت بسعدی چهارم
بودن وی در بیت حاجت پنجم بودن خداوند وی در وتد ششم بودن وی
در وتد اما تمامت قوت صاحب حاجت دو نوعست اول اتصال وی بصاحب طالع

قوة صاحب حاجت

دویم اتصال او بسعدی در طالع اما آنچه نا تمامست به منزلهٔ نیمه است حاجت تو
اول قبول او یکی کند چهارم دویم نقل نور و جمع میان صاحب طالع و قمر سیوم اتصال
سعدی از بیت حاجت بود چهارم بودن وی در طالع چون اینقدر معلوم
دانستی بعضی از مقدمات خوبی در بیان روا گشتن حاجت بیان کنیم بدانکه
اگر خداوند طالع در خانهٔ حاجت و غرض بود و خداوند غرض حاجت در خانهٔ طالع بود یا
مقارن شوند این دلیلین با قمر دلیل کند که حاجت روا شود مگر که دلیلان محترق بود یا
هابط که حل آنقدر محتمل شان و اگر دلیلان ساقط بوند و لیکن از یشان
ستاره بود که نور یکی باختر کند به دیگری حاجت روا گردد پس اگر
ناقل نحس بود بر دست مردی بکنش روا گردد و اگر ناقل سعد بود
بر دست مردی نیکوکار روا گردد و اگر ناقل از دوستی به دلیلان نگرد
حاجت روا شود باسانی و اگر از دشمنی نگرد بدشواری و رنج روا گردد
و اگر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اگر ستاره بود که نور
هردو را جمع کند دلیل کند که حاجت روا شود بر دست شخصی از جنس آن ستاره
که نور دلیلین را جمع کرده بر آنگونه که یاد کردیم از سعادت و نحوست
و آسانی و دشواری و اگر نظر هردو دلیل با ناقل یا جامع از دوستی بود
حاجت روا گردد برضای هردو و اگر یکی به دوستی نگرد و دیگر بدشمنی
روا گردد برضای آنکه دلیلش بدوستی می نگرد و بی رضای آن دیگر و اگر هر دو
بدشمنی نگرند بی رضای هر دو روا گردد و اگر از یکی که یاد کردیم هیچ نبود
حاجت روا نگردد و اگر هر دو دلیل یا هر کدام ستاره که اندر هبوط بود
حاجت تباه گردد و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت پیوندد از
تربیع و مقابله و خداوند حاجت نحس بود خداوند مسئله را از آن کار سختی و

بیان مقدمات خورشید در روا کردن حاجت

و بلا رسد پس چون پرسنده بر تو مشکل شود و ندانی که حاجت روا شود یا نه
اعتماد بر یازدهم و خداوند خانهٔ یازدهم کن اگر خداوند یازدهم از
طالع بود مقبول یا بسعدی می نگرد و آن سعد اندر طالع بود یا اندر وتدی
بود و مقبول حاجت روا گردد و اگر بخلاف این بود حاجت تباه شود

فصل یازدهم در بیان وقت روا گشتن حاجت چون دانسته باشی
که حاجت روا میشود و خواهی بدانی که کدام وقت حاجت روا گردد پس بدان
که کارها که تمام شود بروز تمام شود یا بماه یا بسال بقدر طبیعت حاجت
بیشتر از علما بر آنند که وتد طالع دلیل ساعت و ماه شد دلیل روز و وتد سابع
دلیل ماه و وتد رابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها است که باندک مایه روزگار
تمام گردد و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر بماهها چون حمل آبستنی و
زادن و بعضی باشد که بسالها تمام شود چون درخت نشاندن و آنچه بدین
ماند پس چون خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو
بدرجات مساوی باشند هم در آن روز حاجت روا گردد و اگر از میان شان
درجات بود بدانند که چند است هر درجه را روزی گیرند اگر برج منقلب بود
و هر درجه را ماهی گیرند اگر برج ذوجسدین باشد و هر درجه را سالی گیرند اگر
برج ثابت باشد **مثال** سؤال کردند که حاکم بندر عباسی بجهت حاجتی عرض
بدیوان عالی نوشته حاجت او روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم و طالع معین شد
بدین صورت
عرض صاحب
بین الطالعین تفاوت
مذکوره در صورت

جوزا
اسد
سنبله
میزان
عقرب
قوس
دلو
حمل
حوت
ثور

چون صاحب طالع صاحب
مقابله بود و دو درجه
فاصله بود بعد از آن که بدلایل
همین طالع یافته بودیم که

حاجت برآید گفتیم که چون برج ثابت بعد از دو سال حاجت برآید و چنان
شد و اگر هر دو دلیل در آن ربع بود که از طالع تا دهم مدت روا شدن
حاجت روز بود و اگر از آن ربع بود که از هفتم تا دهم مدت ماه بود
و همچنین از طالع تا چهارم و اگر از آن ربع است که از چهارم تا هفتم مدت
سال بود و اگر در وقت مسئله یک ستاره یا دو یا سه ستاره در طالع بود
چون بجایگاه حاجت رسد حاجت در آن روز روا گردد و روا بود که حاجت
زودتر از آن که در جانشان است گردد روا گردد و هر گاه که ماه از دلیل
برگردد و به دلیل دیگر پیوندد و چون دلیل گشتنی بود که حاجت روا گردد و روا نگردد
باک نیست کوشش در آن ماه یا بجای خویش آید از بهر آنکه گردیدن ماه
برده در فلک و پیوند گردش دلیلان و جایگاه حاجت دلیل کند بر روا
گشتن حاجت چه مقدم تر دلایل خصوصی قمرست پس صاحب طالع
و صاحب حاجت در این صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب راجع دلیل باشد
آنگاه حاجت روا گردد که مستقیم شود و اگر در هبوط بود و آنگاه
که به شرف رسد و اگر در حال ضعیف باشد وفا در حال قوت خود بود و
و اگر در زایل بود وفا در وتد باشد و اگر وعده در وتد عاشر باشد وفا
در حادی عشر بود و وعده سعد بیشتر راست آید و وعده نحس بیشتر دروغ خاصه
وعده راجع مثلا در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه [illegible]
سؤال کردند که بنده گان علامی فهامی میرزا ابوالحسن که در ملک فارس بعد از
نواب مستطاب خانی امام قلی خان بزرگی و صنعت حالت او در فارس بود
حاجتی داشت نواب اعلای همایون شاهی و نواب مستطاب عالی روا شدن حاجت
سابق الالقاب عریضه بدرگاه گیتی پناه نوشته آیا حاجت روا شود و بر وفق

مدعای بنده گان علامی رقم شاهنشاهی صادر شود یا نه ارتفاع گرفته شد
و زایچه طالع بدین صورت بتقریبی رفت

حوت | جدی | قوس (شمس، زحل، مشتری، زهره) | دلو | حمل | عقرب | ثور (مریخ) | اسد (راس) | میزان | جوزا | سرطان (قمر) | سنبله

بعد از نظر دلایل و استخراج
حکم بر آن شد که در روز یکشنبه
بیست و ششم شهر مذکور رقم از
جانب نواب اعلای همایون رسد
و حاجت حضرت علامی روا شود
و احکام آنچه بود نوشته در روز دوشنبه مذکور و بلا زمان نواب علامی سپرده
که روز مذکور مطالعه فرمایند و صدق و کذب نوشته بر خود ظاهر سازند
چون روز یکشنبه بیست و ششم رقم نواب اشرف رسید و شرف دریافت
رسانیده آگاه بر وسواف فارس رفتار بهنیت روا شدن حاجت حضرت سابق الالقاب
در خدمت حضرت علامی بودند که طالع مسئله که نوشته شده بود بحضور
طلبیده و احکام خوانده شد آنچه این بی بضاعت نوشته بود خصوصا اینکه روز
یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول سنه مذکور حاجت روا خواهد شد و بفعل آمد
بود همه علمای آفرینش استادان این فن کردند و تحسین این بی بضاعت
گفتند و چون تالیف بنام نواب علامی بود در نظر ایشان آن نمود و سپرده

فصل دوازدهم در استخراج ضمیر پنهان کردن خبر پرسیدن حال از
منجم برای امتحان اگر چه آن بود که بطلمیوس در ثمرة الفلک تجویز کرده
حق بگفتن ضمیر این مسئله که صلاح استخراج ندارد از دو وجه یکی آنکه ضرر این کار
است دوم آنکه دل سائل با زنگار رسد با کجا انجام اندیشه سند
نیست و اگر غمناک بودی چنانکه از جهت ضمیر قیاس تر بودی با اسباب

و تأثیر قمر تأثیر قویست و تأثیر قوی بی مؤثر قوی نباشد و مؤثر قوی معتبرست
پس بنگر اگر برج طالع منقلب بود دلیل حیوانیت و اگر برج ذو جسدین بود دلیل
نباتی و اگر برج ثابت بود دلیل جمادی پس اگر برج آتشی و ثابت دلیل
جوهریست که بر آتش گذارند و همچنین طریق آتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و ذو
جسدین تمیز نماید و باید که بر یک دلیل بکار کی اعتماد نکند الا که نظرها و
اتصالها و سعود و نحوس اجرام یکدیگر معلوم کند و در هم نگرد آنچه اصوب
و بعلم موثق تر و دلیل محمود افزونتر بر آن حکم کند چه اگر برجی با همه نشانه
یکی بنگرد که چه طالع بود و چه زایل و چه آنکه خداوندش شرقی بود و چه خداوند
مغربی و چه خداوندش محترق در نهم نباید نگریستن و مخارجات هر یک معلوم کردن
تا خطا کم افتد و بصواب نزدیکتر بود و در روضة المنجمین مثالی گفته بود و اینجا ایراد
کردیم **مثال** طالعی گرفتیم جوزا آمد و خداوندش عطارد و خداوند
ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ با هر دو نظر داشت گفتیم ذو جسدین است یکی
دو جنس و دو چیز خداوندش عطارد با زهره و اجب که برنگ آسمانگون بود
و در وی سپیدی بود و زینت و پاکیزگی و لهو بکار دارند و از بهر نظر مریخ تیز بود
و سرخی زند پس درین نگاه کردیم تا کدام دو چیز بود که رنگ آسمانگون باشد
و سپیدی و سرخی در رو مرکب و زینت که از بهر آینه گی بکار دارند گفتیم نام خر است
که بسیم و زر کرده اند و کلیه درین باب اتصال قمرست بصاحب طالع و قابل نور
صاحب طالع چنانکه یاد کردیم و در استخراج ضمیر و بدین سبب گوییم اگر منجم در طالع
خبی کی ازین دلیل یابد یعنی اگر قمر بخداوند طالع یا حد یا وجه یا ساعت قبول
پیوند خبی کرده است و اگر نظر قمر با آنچه گفتیم نیابد خصوصا که نحسان در اوتاد
باشند نشاید از آن سخن گفتن و آزمایش منجم کنند و ممکن که چیزی باشد از حال

و جوهر خویش گشته و ممکن که چیزی باشد از حال و جوهر خویش گشته که تا
بحال خود نمانده و اگر یکی ازین سه دلیل نبود باید که حال جوهر خبی از بیشتر بنگرد
پس از قمر پس از طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس قابل نور
مرکب ازان سبب که دلیل جوهر خبی شکسته چوب زر یا سیم یا مانند آن
و اگر یکی ازین کواکب بطالع ناظر باشد خبی از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد
از جنس جوهر قابل تدبیر وی بود و اگر قابل تدبیر نداند از جنس جوهر بیت وی باید و
لون خبی بطلمیوس گوید لون خبی از صاحب طالع باید جست چنانکه زحل گوید رنگ
آهنگری و آسمن و مثال آن باشد حکمای هند گویند بنگر بصاحب طالع که در حد
کدام کوکب افتد که خبی کرده اند بر لون آن کوکب گفت هرمس گوید بنگر که شهادت
کدام کوکب بیشترست آنچیز بلون آن کوکب باشد ابوریحان گوید بنگر بخداوند
طالع که بکدام کوکب متصلست آنچیز لون آن کوکب دارد و صاحب کفایة التعلیم و روضة
المنجمین گوید لون خبی از صاحب ساعت باید جست اگر پرسند که طاق بود
یا جفت بشمر از درجه طالع تا آخر درجه که خداوند طالع در آن درجه باشد اگر عدد
طاق بود طاق باشد و اگر جفت بود جفت باشد قیمت خبی بنگر بخداوند طالع
اگر در اوتاد بود با قیمت باشد و اگر در زایل بود باشد میانه بها بود و اگر در
زایل اوتاد باشد بی قیمت بود و اگر ضعیف که گفتیم در شرف بود گرانبها بود
و اگر طالع خانه نحسی بود و خداوندش قوتی دارد آنچیز بی قیمت باشد ولی
طعم بود و خداوندش مسعود باشد آنچیز قیمت تمام داشته باشد بوی خبی
چون خداوند طالع ساقط بود و نیرین بحد اتصال و نظر ندارند و با رأس ذنب بود
یا نظر نحسان دلیل کند بر چیزی که بوی گند داشته باشد پس چون ازین گذشته بود حکم
بر آن کند عدد خبی ابوریحان گوید اگر قمر و عطارد در برجهای آبی بود دلیل

بسیار بود و اگر از درجه قسمت باطعار دگیرد چون جفت بود آنچیز از یکی فزون
مرکب از چیزی پیوسته و اگر فرد بود دو چیز بسته اگر جفت بود و در خانهای منقلب
دلیل که کاری دو افزون است پس اگر در برج ثابت باشد دراز باشد و اگر
در برج منقلب بود گرد بود و اگر در برج آتشی بود آنچیز زرد رنگ بود و تلخ و اگر
در برج بادی باشد رنگ سرخ بود منقش و بعضی گفته‌اند صاحب سهم السعادة
دلیل شکل خبیث جایگاه نگاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود اگر منقلب بود
دلیل کند که در میانه جامه بود و چیزی که نبات فزاید و آنچه برین ماند و
ثابت در جایگاهی که از جای نگردد و در زیر زمین باشد و ذو جسدین در سرای
یا مزاری باشد و گهی چنین گویند اگر از ماه تا هفت روز کمتر بود آنچیز نو بود
و از هفت تا چارده میانه بود و از چارده تا آخر آنچیز کهنه بود و دیگر نگه
کن در دلیل در شمالی نهاری چون فوق الارض و متصل بستاره نهاری شرقی
مستقیم دور از احتراق و رجعت چیزی بود نو با خطر و اگر بخلاف این باشد
چیزی باشد کهن و اگر بود قمر اندر برج عقرب یا پوست ستاره اندر عقرب
چیزی مجوف بود و بودن قمر اندر برجی گرم و خشک یا سرد و خشک مجوف بود
بلکه مصمت بود قمر اندر تاسع یا ثالث اگر خداوند طالع از منقلب بود یا راجع
یا ساقط [illegible] بود و اکنون در سر نظم کتاب آییم و تقدیم کنیم و از آنجا بر دوازده
برج طالع سخن گوییم والله اعلم **باب اول** از دلیلهای طالع برگشتن قمر
دلیل در عمر گذشته و پرسش از حال خداوند خانه قمر دلیل عمر سایل
اگر سایل از ابتدای کار پرسد طالع و صاحب وی قمر و سهم السعاده نگاه کن کدام
که قوت بیشتر باشد دلیل است خانه چهارم و خداوند وی و خداوند سهم السعاده و خداوند
خانه ماه هر کدام که حظ بیشتر داشته باشد دلیل عاقبت کار باشد اگر وقت ابتدای کار

دلیل بود و قمر دلیل عاقبت و در زایل بود آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر دلیل
عاقبت در وتد باشد و دلیل ابتدا در زایل عاقبت کار نیک بود و ابتدای کار بد
و اگر قمر در برج منقلب بود گاهی آن کار مشغول شود و گاهی ترک کند و اگر در برج
ثابت باشد آغاز کار روی قوی باشد و اگر در برج ذو جسدین باشد آن کار دو بار آغاز
کند و از آنکه در بکاری دیگر منتقل کند و اگر قمر با دلیل ابتدا بسعدی متصل باشد آغاز
بشادی بود و اگر در عمر سوال کنند اگر قمر از نحسی بگردد و بسعدی پیوندد اول
به نحسی و محنت گذرانیده باشد و باقی به سعادت و اقبال و اگر حال قمر عکس این حکم
عکس باشد و اگر از سعدی بسعدی پیوندد تمام عمر در دولت باشد و اگر از
نحسی بنحسی پیوندد بر خلاف این بود اگر خداوند طالع تحت الشعاع یا محترق باشد
و قمر منحوس باشد اندر سهم الجمان ناظر باشند طالع بد باشد و اگر پرسنده که خداوند
پرسنده را حال چگونه بود بنگر به دلیل اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش و
راجع و محترق نباشد و خداوند ساعت سعد باشد دلیل کند که خداوند پرسنده نیکو
حالت و با مال و فرح و خرمی است و از آن غم که دارد فرج خواهد یافت و اگر از سعدی
منصرف باشد و بنحسی متصل گردد دلیل کند که خداوند پرسنده را حال نکوست و لیکن غم پیش
خواهد آمد و اگر بعکس این دلیل پیوسته باشد خواهد پیوست در دو و بیم باشد غم از سبب
زیان مال باشد و اگر در سیم بود آن غم بسبب برادران یا دوستان نزدیکان باشد
و بر قیاس این باقی خانها حکم باید راند چنانکه اگر نحس در دهم باشد و دلیل در دلیل متصل بود
غم سایل از سبکی کار بود و یا از سبب سلطان و اگر دلیل از فایده جسد بود از ضعف
دشمنان دلیل بود دیگر آن غم بسبب سلطان و اگر دلیل اندر برج شرف باشد دلیل کند که
سایل صاحب جاه و شرف است اگر دلیل در برج شرف یا در برج محترق یا ساقط باشد از
طالع دلیل کند که خداوند پرسنده ساقط [illegible] باشد که معزول شد و حال او در خطر است و اگر

و اگر دلیل اندر برج شرف بود بجا آید دلیل کند که سایل آنگاه و حرمت تمام رسیده و اگر
دلیل اندر برج غریب بود و ساقط از طالع دلیل کند که سایل اندر آن شهر غریب
و مرا او را جاه و قدر نباشد و اگر در برج غریب باشد و لیکن وتدی باشد
دلیل کند که در آن شهر غریب بود و لیکن نزدیک مردمان با قدر و جاه و معروف باشد و اگر
دلیل اندر وتد باشد و خداوند خانه دلیل بدو ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله
هم معروف بود و هم مستور و اگر دلیل اندر وتد باشد اما خداوند خانه اش ناظر
نباشد بوی دلیل کند که خداوند مسئله معروف باشد اما نزد مردمان مستور نباشد و اگر
دلیل اندر وتد بود و لیکن در هبوط دلیل باشد و صاحب خانه دلیل مر دلیل را ناظر باشد
دلیل کند که سایل حسیب و نسیب اصیل باشد و اگر در وتد نباشد و در هبوط در برج
دلیل کند که سایل نسب یا نسب زاده باشد و اگر دلیل دور از وتد در هبوط آید
دلیل کند که سایل از حسب بی بهره بود و اگر دلیل در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب خانه
دلیل بدو ناظر نباشد دلیل کند که سایل بی حسب بی نسب و معروف نباشد و مجهول بود
و اگر با اینهمه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که سایل مرا روزی دست یابد
خویش باید روز بروز و اگر نحسی ناظر بود دلیل کند که سایل حال او در دشواری
روزی روز بروز بدست آید و در شش روز و اگر دلیل کوکبی متصل و دیگر کوکب در
احتراق باشد و در حجم باشد دلیل کند که فرزند سایل بیمار بود و غم سایل از آن
رهگذر است و اگر آن کوکب که دلیل بدو متصلست در برج ششم محترق باشد و صاحب ششم
دلیل کند که از بیماری آن عکس است و اگر آن کوکبی که دلیل بدو متصلست در دوازدهم محترق باشد
دلیل کند که غم وی از زنان است اگر سایل سوال کند که مرا چند سال از عمر باقی مانده
بنگر بخداوند طالع و بجای هر کدام که در وتد باشند آنرا کوکب دلیل کنید و اگر هر دو ساقط
باشند پس دلیل طالع درست کن و آن طریق که بارها گفته شد که مستولی بر درجه طالع دلیل آید

و بنگر اندر درجه دلیل و درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن برج
وتد باشد بهر یکی درجه سالی حکم کنند و اگر برج ذوجسدین باشد
هر درجه را ماهی حکم کنند و اگر دلیل در برج منقلب باشد هر درجه را روزی حکم کنند و
در برج ذوجسدین شمار ده درجه بنحس بیدفی ناظری رسد صاحب مسئله بیمار شود
و اگر سعدین بآن درجه ناظر باشند بیم هلاک بود و اگر سعدی ناظر باشد
بدان درجه باز گردد از بیماری و اگر سعدی مرتفع بود و یا مایل الی وتد و از نحس با
و ماه مسعود بود دلیل کند بر درازی عمر سایل و اگر نحس چون ستاره الشمع
بود یا در هبوط بود و ماه منحوس بود دلیل کند که سایل را عمر اندک مانده باشد
آنگاه از درجه دلیل حساب کن تا درجه نحس هر درجه را سالی حکم کن پس اگر ضعیف بود
یا در برج منقلب باشد و ماه منحوس باشد یا ساقط باشد از طالع هر درجه روزی حکم کن
اگر سایل سوال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنگر که دلیل از کدام کوکب
منصرف شد از درجه کوکب منصرف تا به درجه دلیل کن هر درجه سالی از آن حکم کن و
اگر دلیل ثابت کمرود بنگر بدان کوکب منصرف که اندر کدام برج اگر وتد طالع باشد
سالهای عظمی آن کوکب حکم کنند که از عمر سایل گذشته و اگر در زایل وتد بود حکم
بر آن کن سالهای صغری کوکب از عمر او گذشته و اگر میان ثابت کمرود بنگر
تا دلیل اندر آن برج که هست چند درجه رفته هر درجه را سالی حکم کنند اگر کسی سوال کند که مرا
عمر چند خواهد بود اگر ضعیف باشد و منحوس محض دلیل کند بر کوتاهی عمر سایل و نحوست
آن برج که صاحب هشتم بدین ناظر باشد و مثالی که صاحب کتاب دیده در طالع مسئله خود آورده
بود ما نیز در اینجا ایراد نمودیم مثال طالع مسئله سنبله بود و هشتم و مریخ اندروی با ماه و صاحب
طالع عطارد منصرف از مریخ در وتد با احتراق ماه و ساقط و خداوند طالع نزد
برجه حمل [illegible] اندر طالع [illegible] باشد و چون مشتری بطالع ناظر [illegible]

طالع ناظر پس حکم کنیم درین احتراق بیمار گردد و لیکن نمیرد و از آنکه در برج صاحب طالع
تا در حد آفتاب شش درجه بوده است که بیم شش ماه عمر خداوند مسقط نطفه از بهر آنکه
در برج ذو جسدین است و اگر احتراق در برج ثابت شدی بحکمیم شش سال گفتیمی
و اگر برج منقلب بودی و مشتری ناظر نبودی بحکمیم که شش روز بزیستی و از ما سابقی
احوال خود پرسید طالع گرفتیم بدین صورت
مستولی بر درجهٔ طالع جو آمدیم چون
عطارد برج شهادت خانه و چهار شهادت
شرف و یک شهادت حد داشت و چون
در خانهٔ خودست [illegible]

قمر زحل — اسد — سرطان
مشتری — میزان — عقرب
ذنب — سنبله
عطارد — جوزا
قوس
شمس — ثور
مریخ — حوت
جدی
قمر — دلو
رأس — حمل

شهادت شد و مریخ سه شهادت داشت در شرکت است پس دلیل بر این صورت عطارد آمد
پس نظر کردیم که آیا سایل در شهر غریبست یا نه چون دلیل در خانهٔ خود است دانستیم که
غریب نیست و در مکان خود است و احوال گذشته عمر او بخوبی بوده و چون
قمر متصل بعطارد در طالع و صاحب طالع دلیلست که باقی عمر او مستحسن است و چون
زحل در طالع او ست و در رابع تعطیل کند در کارها و کارهای او باز ماند از ربع و مشتری
و در سفر مشقت و خواری کشد و بیماری پیش آید بواسطه آنکه صاحب ششم است
و در طالعست و بیماری او از سردی و خشکی باشد و بیماری بطول انجامد **باب دویم**
در دلیلهای جهت دویم اگر سایل سوال از مال کند اگر قمر متصل باشد بسعدی
و صاعد بود و زاید و ناظر بود بطالع مال یابد و دلیل ان است باشد و اگر قمر [illegible]
و اول او گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت سایل در کسب دوام [illegible]
که دلیل مال [illegible] بود مثل صاحب دویم و سهم السعاده و قمر اگر در طالع بود بسعی خویش
مال یابد و اگر در دویم بود از کسب مال یابد و اگر در سیم بود از برادران و خویشان [illegible]

مال بهمچنین تا دوازده خانهٔ طالع و اگر صاحب طالع دلیل گیری شاید خاصه
که مستولی باشد بر طالع چنانکه بنگری که در کدام خانه است مال از آنجا یابد و
پیوستن دلیل بر نسبت ارکان همچنین نگاه باید داشت چه اگر مشتری پیوندد
از اهل [illegible] در برج زر و سیم یابد و اگر زهره پیوندد از زنان [illegible] کرده کان
زر یابد و باید که از قمر و سهم السعاده غافل نشوند که ایشان را در درویشی و
توانگری شهادت تمام هست پس اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری
و از نحسان شمس و مشتری ساقط باشد [illegible] بعضی [illegible] در شرف باشند و سهم
السعاده در وتد باشد دلیلست بر بقای دولت و جمع مال بسیار که از [illegible]
وی [illegible] ابو معشر بلخی گوید اگر صاحب دویم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشد
در شمال مال بسیار جمع کند از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر شود
و ماشاءالله مصری گوید اگر خداوند دویم در طالع باشد و قوی حال مال بسیار جمع
گرد کند بی رنج و اگر خداوند طالع در دویم بود مال برنج و تعب بدست آورد
و اگر سعدی در برج دویم باشد یا صاحب وی سعدی ناظر باشد بدوستی دلیل بود
بیافتن مال بهتر آن بود که بیان ایشان [illegible] و پس اگر آن سعد ناظر که یاد کردیم
صاعد باشد دلیل کند که مال بسیار یابد و مراد آنکه جهت [illegible] دلیل [illegible]
جوزا سنبله میزان عقرب حوت چون این برجها طالع باشد یا صاحب طالع
در برجها باشد یا قمر و اگر مشتری در این برجها باشد دلیلست برانکه سایل اسراف
کند و بخشنده بود اما برجهائی که توانگری دهد ثور و سنبله و جدی و
برجهائی که مال دهد و بار نستاند جوزا و میزان و دلو اگر این برجها منحوس باشند
دلیلست بر تنگی معاش و هر آنچه بدست آید [illegible] و اگر مسعود باشند
دلیلست بر توانگری و سعادت اما آن برج که مال بدهد و باز ستاند سرطان و عقرب و حوت و اگر

پرسند که این مال که حاصل شود چند عدد و باشد بنگر بصاحب دوم و عطارد و هر کدام
که قوی‌تر باشد بقوت ذاتی و عرضی دلیل عدد مال باشد پس اگر در جای نیکو بود
یا در هبوط بود در بیت الرابع عدد او باشد یعنی ششم عطیهٔ صغری و عطا کند و اگر در
مثلثهٔ خود بود این عدد یعنی عطیهٔ صغری او را دو چندان کند و اگر در شرف بود در صد
ضرب کند و اگر در خانهٔ خود بود آن عدد را یعنی عطیهٔ صغری او را در ده ضرب کند و
همچنین قیاس می‌کن کوکبی که دلیل بود اگر در هبوط یا در وبال بود بمقدار عطیهٔ صغری
او بود و اگر در مثلثه و شرف و خانه باشد مثل آنکه مذکور شد و اگر دلیل راجع بود
آنچه مذکور شد نیمهٔ آن کم کند و اگر محترق در بیع نیاید و اگر بعد از شمس جاوز بود
بود ثلث آن کم کند و چون سعدان بعطارد باشند زیاده کند و اگر نحسان ناظر بود
کم کنند چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه رو بدست حاصل آید اگر
آن سعدی که صاحب طالع بوی ناظر است اگر در طالع است یا در دوم آن مال
بیع و دست خویش فراز آرد و پس اگر آن برج آتشی بود مال از کار آتش و اگر آن برج
که سعد است در وی باشد که دلیل کند که بسیار مال از تجارت باشد و باقی بر
این قیاس می‌کن و اگر در برج دوم سعدی باشد و نیز ناظر باشد از جای سعدی
بنگر بخداوند طالع اگر ناظر بود در سهم السعاده و یا بخانه یا بخداوند سهم السعاده یا
بمشتری دلیل کند که مال بدو این مال از جهت آنکه سهم السعاده و خداوند آن بود
یا مشتری خرید و فروخت اگر سؤال کنند که جنسی که میخرید [illegible] روایی او
یا کساد است اگر قمر زاید النور و العدد و الحساب فوق الارض دلیل گرانی
و روایی کالاست ۵ اگر حال قمر بر خلاف این است دلیل کساد و ارزانیست
فرستادن کالا تجارت از بهر تجارت دلیل آن عطارد و بردن باید آورد و از
قوت ذاتی و عرضی و حال جایگاه او و قمر همچنین چون سعد بود و در شمال و زاید بود در نور و عدد

پس اگر مال کالایی و پرسند بجهت تجارت و زیادتی طمع دارد نظر کند بعطارد
و قمر و درجه خانه دوم و درجه خانه یازدهم اگر قمر بعطارد متصل بود و از
عیبها پاک بود و مریخ از ایشان ساقط بود و زهره بمشتری ناظر بود یا در خانه
خانه یازدهم دلیل زیادتی و بسیار شدن مال و سود تجارت و
اگر قمر بصاحب بیت المال متصل بود و از نحوس بری باشد همین حکم دارد
و اگر بر خلاف این باشد دلیل زیان و نقصان بود اگر پرسند که بیع واقع شود یا نه
اگر صاحب طالع و صاحب هفتم بهم متصل باشند دلیل بیعت بود اگر قمر در برج مستقیم
الطلوع باشد زاید در نور و عدد و سعدان بوی ناظر باشند خبر کند که خرج شود
زیادتر بهای بیع و کند اگر پرسند که این جنس که خریده‌ام بافروشم اگر صاحب طالع
و قمر قوی و نیکو حال باشد و بسعدی متصل باشند متاع نگاه باید داشت و در غیر این حال
باید فروخت اگر پرسند این متاع بسود فروخته شود یا بزیان بنگر بصاحب
طالع و صاحب دوم و قمر کدام که قوتش بیشتر باشد وی دلیل است اگر دلیل
ساقط دلیل کند یا بکوکبی متصل شود که در وتد بود یا در شرف خود باشد
دلیل آنکه بسود فروخته شود و اگر دلیل زایل وتد باشد میانه بود در سود و زیان
و اگر دلیل در وتد یا زایل وتد بود و ساقط شود یا بکوکبی متصل شود که ساقط شده
شود او را زیان فروخته شود مسئله اگر پرسند که زیان مال از چه سبب است
و از چه جای باشد بنگر در آن کوکب دلیل که نحس ثالث یعنی خداوند دوم از
کدام برج نحس در پیوند یعنی از کدام خانه نحس خواهد شد زیان مال سایل از آن
برج باشد که نحس از وی بود پس اگر نحس در طالع بود یا خداوند طالع باشند
دلیل کند که زیان مال از آن کاهلی باشد و اگر نحس از دوم باشد یا
خداوند دوم سبیل مال خود بدست خود تلف کند و اگر در سیم بود از برادران و

خواهران و سفر نزدیک تباه شود و اگر نحس در چهارم باشد یا خداوند چهارم بود
زیان مال از سبب پدر و مادر شود و همه بر این قیاس حکم کن **مسئله** اگر خواهی
که بدانی که مالش از جهت آبائی بدست آید یا به دشواری اگر طالع متصل بود به دلیل
مال آسانی فراز آید و اگر دلیل مال اندر وتد باشد شرقی و صاعد بود و اندر
مراعات خود دلیل بود که سایل را مال بسیار فراز آید و اگر دلیل مال اندر
زوال محمود بود یا مغربی باشد دلیل بود بر اندکی مال و کار باشد که دلیل مال مقبول
نباشد چون منحوس باشد دلیل کند که سایل به زنی بحیله حاصل آید کرده و چون
نحسی دلیل مال ناظر باشد نظر عداوت که آن دلیل باشد بر تنگی معاش سایل
و بر نیازمندی **مسئله** اگر کسی سوال کند که مرا از مال سلطان نفعی بود
یا نه بنگر خداوند طالع و خداوند وسط السما اگر یکدیگر اتصال مقبول داشته
باشند سایل از سوال سلطان از نصیب سلطان مالی یابد و اگر دلیل طالع
یا خداوند وسط السما اتصال نباشد بنگر کوکبی نور ایشان نقل کند یا جمع دلیل
کند که مال یابد از سلطان پس اگر این نیز نباشد بنگر اگر در وسط السما کوکب سعدی باشد
و دلیل طالع با وی متصل شد مال یابد از سلطان و اگر این نیز نباشد بنگر اگر
دلیل طالع و آفتاب اتصال دارند دوستی مال یابد از سلطان اگر جز این باشد
که مذکور شد مال از سلطان نیابد والله اعلم **مسئله** بدانکه قسمت اعداد
راس تا نود درجه شمالی صاعد زاید بود و از نود درجه تا ذنب شمالی هابط
ناقص بود و از ذنب تا نود درجه جنوبی هابط زاید بود و از نود درجه تا راس
جنوبی صاعد ناقص بود **مسئله** چون گفتیم در پیش که هر کوکب دلیل مال بود
عدد عطیه صغرای خود مال یابد که تذکر نباشی میگویم که عطیه صغرای آفتاب
نوزده سال و عطیه صغرای قمر بیست و پنج و عطیه صغرای زحل سی و عطیه صغرای مشتری

سال است
دوازده و عطیه صغرای مریخ پانزده و عطیه صغرای زهره هشت و عطیه صغرای عطارد
بیست سال است و چون هر باب مثالی چند از آنچه از مولف سوال کرده اند و
آنچه از کتب دیگر استنباط شده ایراد خواهد شد درین باب که گفته شود
مثال در روز دوشنبه هشتم رمضان سنه هزار و سی و شش سوال کرد
یکی از اخوان که مالی بدست من آید یا نه از اصطرلاب ارتفاع گرفته شد و بود
ارتفاع غربی بیست و شش درجه و در آن وقت شمس در جوزا بود در بیست درجه و مقنطره
ارتفاع وقت گرفتیم هشتم و از روی اسطرلاب آنچه طالع بر حضور رسید

قمر — میزان
ذنب — سنبله
مشتری — عقرب
قوس
جدی
دلو
راس — اسد
سرطان
ثور
شمس — جوزا — عطارد
زهره — حمل
مریخ — حوت

چون خداوند دوم در طالع است
و در برج غریب و در راه دلیل مال
یابد و چون دلیل مریخ و مشتری که صاحب
طالع و دوم است نظر تمام دوستی است
از امر نفع یابد بعد از آن نگاه کردیم
که چند عدد یابد گوییم از حیثیت امتزاج در مکان خود عطارد قوت در خانه
خود است عطیه صغرای عطارد در بیست ضرب کردیم بیست ... حکم کردیم که
درین سال دویست تومان که بیست هزار محمدی باشد خواهد یافت والله اعلم
باب سیم در دلیل های مسئلهای سیم اگر از حال برادران پرسند
نگاه کن برج سیم و صاحبش و صاحبان مثلثه برج سیم و اتصال ایشان با یکدیگر
و بودن کوکب سعد در سیم در طالع پس اگر اینها که گفتیم سعد یا مسعود باشند و با
همدیگر نظر دوستی داشته باشند دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت با
یکدیگر و اگر نحس باشند یا منحوس نحس در سیم باشد دلیل کند بر فساد و ناخوشی
میان ایشان و اگر برج سیم ذو جسدین باشد و در وی چند کوکب باشد دلیل کند

برادران زنگ پدر و مادر نباشند و هر کوکبی که اول برج بود دلیل برادر بزرگ
باشد پس اگر پرسند که برادرم را حال چیست بنگر اگر در سیم سعدی باشد
حال برادرش نیکو بود و سلامت بود و اگر نحس بود مبتلا باشد و زیان زده باشد اگر
در سیم کوکب نحس بود اگر صاحب سیم در ربع مستقیم السیر و محترق و راجع و
تحت الشعاع و در هبوط نبود حال برادران نیکو بود و اگر صاحب سیم در اوتاد
مشرقی باشد و مقبول خداوند دولت باشند و ستوده در میان مردم و اگر نظر
با سعدی یا خداوند سیوم ناظر بود برادر سایل را سعادتی رسیده باشد و
شادی برسد و اگر خداوند سیوم در شرف بود برادر سایل را جاه و منزلت زیاده شود
و اگر صاحب سیوم در چهارم یا در ششم یا در یازدهم باشد دلیل کند که برادرش در سفر
باشد پس اگر در آن برج راجع یا محترق یا بنحس متصل نباشد برادر سایل را
سفر نیک بود و اگر نحسی بصاحب سیوم متصل باشد در برج ششم برادر سایل
از سبب دشمنان در آن سفر بیمار بود و اگر آن نحس در دوازدهم بود برادر سایل
از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد مسئله اگر پرسند
که از برادر یا خواهر امید مرا برآید یا نه بنگر بدلیل طالع و صاحب سیوم
اگر اتصال با جمع النور یا نقل النور داشته باشد دلیل کند که امیدش برآید و
اگر خراب شده بر نیاید دیگر بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب سیوم ناظر بود
بتثلیث یا تسدیس امکان محبت بود پس اگر صاحب خانه سیوم و یازدهم
اگر صاحب خانه سیوم و یازدهم اگر مرد و مونث بود از خواهران فایده
بسیار یابد و امیدش حاصل شود و اگر مرد و مذکر بود از برادران فایده یابد مسئله
اگر پرسند که برادر با من دوست است یا نه بنگر بکدخدا و طالع و قمر اگر یکی ازین دو
بصاحب سیوم متصل باشد بنظر دوستی است میان سایل و برادرش دوستی و محبت بود

و اگر بدشمنی متصل بود دوستی نباشد اگر صاحب طالع را با صاحب سیوم اتصال نباشد
بنگر اگر صاحب سیوم بطالع ناظر باشد از نظر دوستی دلیل کند که برادرش سایل را
دوست دارد و اگر بتربیع یا مقابله بطالع نگرد برادر سایل را دشمن باشد
و دیگر بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد و اندر طالع باشد یا در برج دویم
سایل را از برادر مضرت رسد و زن برادرش عیال وی گردد و اگر خداوند برج
سیوم ستاره سعد باشد بر طالع باشد یا در دویم محترق نباشد سایل را از
برادر منفعتها رسد چنانکه مؤلف سایل حال را در خود دیدم محبت و دوستی مع
ارتفاع گرفته شد و از اسطرلاب طالع معلوم نمود و صورت طالع این بود



چون سیم برج ذوجسدین بود
و معلوم شد که برادر آبی است و
صاحب سیوم چون سعد است و در
دویم اما راجعست اگر منفعت نیز سد
مضرت نکرده رسانید و چون صاحب
طالع و سیم هیچکدام بصاحب سیوم متصل نیست و صاحب سیم بطالع ناظر نیست
نه دوستی داشته باشد برادر سایل با سایل و نه دشمنی چون ارباب مثلثه سیوم
شمس که رب مثلثه اولست با زحل که رب مثلثه سیم است ناظر است بتربیع
نظر نیم دشمنی است دلیل است که محبتی داشته باشد برادر با سایل لیکن
و چون رب مثلثه دویم و سیوم بنظر نیم دوستی که تسدیس باشد بر جهت ناظر بود
و مرد و در حسد دوستی که برادر سایل را سایل کند اندر وی حیله و حکمی باشد
و چون زحل در دوازدهم این طالعست مضرت بحال دشمنان سایل بسیار رسد
مراجعت نمایم بسوق کلام پس اگر نظر دوستی باشد منفعت بسیاری رسد و اگر

نظر دشمنی از تربیع باشد بدشواری سد و اگر از مقابله باشد میان ایشان
جنگ و خصومت بود و اگر نظر مقابله باشد اما قبول باشد میان ایشان فایده
بود و از برادری یکدیگر اوری جنگ بسیار، مسئله اگر پرسند که بجایی
خواهم رفت آنجا بهتر باشد یا اینجا اگر دلیل را اتصال و انصراف بود
نظر کنیم دلیل در آن برج که مدت فرو آرد و در آن برج دیگر هم قوت
خواهد داشت گوییم سایل را در هر دو موضع برابر بود و بجوانی اگر اتصال
انصراف نبود بنگر بخداوند برج طالع یا بخداوند برج سیوم و غیره اگر با خر
برج بود و ببرجی دیگر منتقل خواهد کرد و اگر در آن برج که هست قوی حالت و در برج
دیگر ضعیف بودن بهتر از نقلت و اگر دلیل اول برج باشد و بدین برج که آمده
باشد قوی تر باشد سایل را نقل کردن بهتر باشد و اگر در برج نو که آمده باشد
ضعیف باشد و در آن برج که او را نقل افتاد قوی باشد سایل را جای پیشین بهتر بود
پس اگر دلیل که خداوند طالع باشد یا ماه یا خداوند ساعت یا خداوند سیوم باشد
اگر در وتد باشند دلیل آید پس اگر دلیل از نحس بازگشته باشد و بسعد
متصل باشد سایل را نقل کردن بهتر بود و اگر از سعد بازگشته باشد و بنحس
متصل باشد یا شود سایل را بودن آنجای بهتر از نقل بود مسئلة فی النصیحة
اگر کسی از نصیحت پرسد بوسط السماء طالع نگاه کند اگر سعدی در وی بود یا
خداوند عاشر اتصال بسعدان دارد نصیحت درست و براه بود و اگر
بخلاف آن باشد دروغ گوید و ناصح طلبت بی فسادی کند مسئلة فی
صدق الخبر و کذبه اگر قمر و صاحب طالع در طالع بود و از نحس دور بود و
یکی ازین دو کوکب بکوکبی در زایل اوتد باشد متصل بود آن خبر حق بود و اگر قمر
یا صاحب طالع از وتد بکوکب ساقط متصل باشد و غیر مقبول بود آن خبر دروغ است

ابو معشر گوید که دلیل خبر چهار است ۱ قمر ۲ درجه طالع ۳ صاحب طالع ۴ سهم الاخبار
و آنچه در برج دیگر بود و از عطارد دیگرند تا قمر و از طالع بنگرند و بشب مخالف
هر کدام ازینها که قوی تر باشد دلیل خبر باشد و بباید دانست که زحل صادق
و مریخ کاذب و مشتری صادق و زهره کاذب و شمس و قمر صادق اند و عطارد مزاج
کوکب بود و بعضی او را در اصل کاذب نهاده اند پس اگر دلیل خبر منصرف شده
از کوکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع بود یا در برج منقلب یا اول ساقط
باشد خاصه که منحوس شده خبر دروغ بود و اتصال قمر بنگر تا کدام است راست
اگر دور بود از احتراق و رجعت و نظر نحسان خبر حق بود و درست و اگر کلامی
این باشد باطل بود و اگر خداوند طالع تحت الشعاع بود آن خبر پنهان ماند و بر همه
کس ظاهر نشود و اگر خداوند طالع و قمر اندر برجهای معوج الطلوع بود دلیل بود
خبر دروغ است دیگر اندر ساعت وقت مسئله نگاه کن اگر سعد در برجهای اول
بود مثل سیوم و ششم و نهم و دوازدهم خبر راست بود و اگر خداوند ساعت
در برج سعدی بود خبر راست بود و اگر طالع برج ثابت باشد و سعدی در وی
بسعدی پیوندد و آن سعد ناظر بطالع خبر راست بود و اگر در برج نحسی بود
خبر دروغ بود دیگر اگر طالع برج منقلب باشد یا خالی السیر بود یا ماه یا صاحب
طالع منحوس بود یا راجع خبر دروغ بود و اگر ماه از عطارد منصرف بود و عطارد
منحوس بود یا راجع خبر دروغ بود و اگر ماه از عطارد منصرف بود و عطارد
بود یا راجع خبر دروغ بود و اگر ماه بنحسی پیوندد و آن نحس خداوند خانه ماه بود
خبر دروغ بود و اگر ماه بسعد پیوندد و آن سعد راجع یا ساقط بود از طالع یا
اندر هبوط بود خبر دروغ بود و اگر طالع برج معوج الطلوع بود و ماه در برج معوج الطلوع
بود خبر دروغ بود مسئلة فی صدق الخبر در درستی و صفوی منصوبین طالع عمل کند

که بعد از استماع خبر نظر کند بطالع و قمر پس اگر قمر متصل کوکبی باشد که در طالع باشد
یا وتدی از اوتاد خبر صحیح است اگر متصل کوکب باشد در عاشر خبر ظاهر و شایع آید
و اگر متصل کوکب باشد در سابع خبر پوشیده گویند و اگر متصل کوکب باشد
در رابع خبر ظاهر نشود و اگر قمر متصل کوکب باشد در غیر این مواضع خبر دروغ است
و در این باب مثال گوییم **مثال** خبر رسید که شخصی که اش حکومت لار داراز
حاکم از بنده سوال کرد که این خبر صحیح باشد و حکومت وی میسر شد یا نه ارتفاع گرفته
شد و طالع بر این طریق بود و صورت طالع

حوت — دلو — جدی — قوس — حمل — عقرب — ثور — میزان — جوزا — سرطان — سنبله — طالع

چون طالع رو راجع بود و قمر برج متصل
بزحل و بجرم متصل نیز گفتیم این خبر دروغ
و به دیگر دلایل شواهد که ایراد آن باعث
تطویل و اطناب گفتیم خبر دروغ است و چون
دروغ بود و حکم کرده بودیم درست شد والله اعلم **مسئله** خبر بعض غایب صحیح باشد
اگر پرسند از خبر کسی غایب یا مرد غایب بنگر خداوند طالع اگر ساقط بود از
طالع و منحوس بود خبر بیماری است یا زیانی رسیده بود که بدان سبب عاجز
بود و اگر خداوند طالع محترق بود و ماه در هشتم بود و منحوس یا پیوسته باشد بخداوند
هشتم خبر مرگ درست بود والله اعلم

باب چهارم در دلیلهای چهارم

مسئله در ملک و عقار طالع و خداوند وی دلیل خریدار بود و هفتم و خداوند وی
دلیل فروشنده و چهارم و خداوند وی دلیل آن چیز که میفروشند و دهم بهای
آن اگر خداوند ساعت با خداوند طالع در برج هفتم بود خریدار حریصتر باشد
در خریدن و اگر خداوند طالع با صاحب هفتم متصل بود فروشنده حریصتر باشد
اتصال خداوند طالع و هفتم بیکدیگر جمع و نقل نور ایشان دلیل بود بر تمام شدن

بیع خاصه که با قبول بود و بر نظر دوستی با تمام شدن منفعت با بود و خرم شود
خداوند چهارم چون منحوس بود یا راجع یا در هبوط دلیل کند که آن عقار ویران
و اگر سهم عقار و صاحبش منحوس بود نیز آن عقار ویران باشد و اگر خداوند چهارم
سعد یا مسعود باشد یا خداوند سهم عقار سعد یا مسعود باشد آن ملک
آبادان باشد اگر خداوند طالع در هفتم باشد یا با صاحب هفتم متصل بود
دلیلست بر آنکه آن سرای خریده شود و این بیع با تمام رسد **مسئله**
اگر پرسند که این خانه که بخریدم چگونه است پس باید دانستن که صاحب چهارم
و کوکبی که در وی است دلیل نیکی و بدی و خوشی و گشادگی و تنگی و عیب آن خانه است و طالع
در گنبد خانه است و موضع قمر دلیل چه در خانه است و موضع شمس دلیل ساحت
و گشادگی میان سرا است و موضع زهره دلیل حجره های خانه و جایگاه عشرت و شادی
و دریا پیمون و طرب و موضع عطارد دلیل نقش و گنجینه و کتبخانه باشد و موضع زحل
دلیل ادبخانه و جایگاه تاریک و کهن بود و موضع مشتری دلیل مجلس گاه و جایهای
عالی بزرگ و جای نماز و موضع مریخ دلیل مطبخ و جای آتش است و موضع رأس
دلیل نردبان و موضع ذنب دلیل بیرون است **مسئله** اگر پرسند که از
خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع یابم اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه نظر
مودت باشد و قبول منفعت یابد و اگر نظر عداوت باشد و قبول منفعت یابد
لیکن با رنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول نکند کار بآسانی بر آید و لیکن
منفعت آن اشیا نبود و اگر عداوت رد بود هیچ خیری و منفعتی از آن چیز نبود
مسئله اگر پرسند که همسایگان اندرین عقار نیک اند یا بد و اگر دارند خوب اند یا
پس بنگر بطالع که دلیل همسایه است اگر سعد اندر طالع باشد همسایگان
عقار مردم بصلاح و خوب باشند و اگر نحس اندر طالع باشد همسایگان دزد و
خاین باشند و اگر اندر طالع سعد باشد و مستقیم همسایگان پایدار بوند و اگر سعد

راجع بود ناپایدار بوند اگر آن ستاره نحس مستقیم بود همایه دزد پایدار بود و
اگر راجع بود دزد ناپایدار بود و از آن مکان برود مسئله اگر پرسند
که اندر آن ضیاع درخت بود یا نه بنگر بوسط السما اگر کوکب سعد باشد در آن
ضیاع درخت بسیار بود و اگر آن سعد مستقیم بود درخت پایدار بود
و اگر آن سعد مشرقی بود درختان باردار بوند و روز بروز زیاده شوند
و اگر آن سعد مغربی بود آن درختان اندک بی بر باشند و اگر آن سعد
راجع باشد درختان بار ندارند و برکنده شوند و اگر اندر وسط السما کوکب
نحس باشد اندر آن ضیاع درختان اندک باشد و اگر آن نحس راجع باشد
آن درختان باردار نباشند و اگر در وسط السما ستاره نباشد بنگر اگر
خداوند وسط السما ناظر بوسط السما باشد در آن ضیاع درخت بسیار بود
و اگر خداوند وسط السما مشرقی یا صاعد باشد آن درختان بسیار و پرمیوه
باشند و اگر مغربی یا هابط باشد اندک بر باشند و اگر خداوند وسط السما بوسط
السما ناظر نبود اندر آن ضیاع درخت نبود مسئله اگر پرسند که در آن
ضیاع نبات یعنی درخت بی ساق بود یا نه بنگر در هفتم اگر کوکب سعد بود نبات
بسیار بود و اگر آن سعد مشرقی بود یا هابط صاعد آن نبات را منفعت بسیار بود
و اگر آن سعد مغربی باشد یا راجع یا هابط آن زمین غله ندهد و اگر نحس این سعد
بنگرد از تربیع یا مقابله یا مقارنه آن نبات را آفت رسد پس اگر آن نحس زحل بود
آفت از آب یا از سرما یا از کرم یا از ملخ بود و اگر مریخ بود آفت آن از
بی آبی بود یا از گرما و اگر در هفتم سعد نباشد و نحس باشد در آن ضیاع نبات کم بود
و غله محصول کم دهد پس اگر در هفتم کوکبی نباشد بنگر بخداوند برج هفتم اگر بهفتم
بنگرد اندر آن ضیاع نبات بود و اگر ننگرد اندر آن زمین نبات نبود آنگاه بنگر
برج چهارم اگر در وی سعدی باشد آبادان باشد و اگر نحس باشد خراب باشد و اگر در

راجع کوکبی بود و باشد بنگر اگر صاحب برج رابع ناظر باشد آن ضیاع آبادان
باشد و الا ویران باشد مسئله اگر پرسند که آن ضیاع عمارت به
و آب دارد و بکوه متصل است یا نه بنگر اگر برج چهارم آتشی بود ضیاع بکوه
متصل بود و یا زمین پرسنگ بود و فراز و نشیب در آن بود و اگر برج رابع
خاکی بود آن زمین هموار بود و آن زمین نرم و خوش زراعت بود و اگر برج چهارم
بادی بود آن ضیعت دو نوع بود و یکسان نباشد و اگر برج رابع آبی بود
آن زمین آبخیز بود یا در حوالی او آب باشد مسئله اگر پرسند که این ضیاع
بها یا قیمتش بسیار است و قیمتیست یا نه بنگر اندر آن کوکبی اندر وسط السماست
عدد عطیه کبری وی بنگر که چند است بعدد هر سالی صد درم بشمار بهای ضیاع
آن قدر بود و اگر آن کوکب که در وسط السماست در شرف باشد بعدد سالهای صغری
هر سالی دویست درم جمله جمع کن قیمتش آن باشد و اگر در شرف نباشد و در خانهٔ خود باشد
بعدد هر سالی از سالهای صغری بیست درم جمع کن چند آنکه شود قیمتش آن است
و اگر آن ستاره که در وسط السماست در هبوط یا راجع باشد بنگر بخداوند
وسط السما و از وی حکم کن همچنانکه گفتیم بشرط آنکه خداوند وسط السما ناظر
باشد بعاشره و اگر ناظر نبود بعاشره سالهای صغری آن حساب کن هر سال دوازده
درم قیمت آن ضیاع باشد و درین باب مثالی گوییم **مثال** سؤال کرد
سایلی که منجم خانه بخرم این کار برآید و بتوان خرید و قیمتش بسیار باشد یا نه و
حالات آن بیان کن طالع وقت گرفتیم و
زایچه طالع بر نهج گفتیم که اینجا
کوکب باشد و تار رنگ ور او که از آتش
کوکب و رنگ باشد از آن حیثیت که

اسد
سرطان
جوزا
ثور
حمل
حوت
دلو
جدی
قوس
عقرب
میزان
سنبله

که زحل در غالیت و درشرف باشد پس همیزاد از بخانه باشد بواسطه آنکه موضع زحل دلیل
او بخانه ذات و زحل دلیل همیزات پس پرسیده که انجا نه همسایه دارد
گفتیم همسایه دارد از آن جهت که طالع و کوکبی در وی است و دلیل همسایه است و
چون زحل کوکب نحس است گفتیم همسایه مردی دزد و بد عمل است و چون شرف درو
بود که زحل مستقیم شده بود گفتیم که این همسایه پایدار بود و از آن همسایگی بیرون
نرود و قیمتش گفتیم که یکصد و بیست و هشت دینار است از آن جهت که عطیه کبری
آفتاب یکصد و بیست سال است و هر سالی صد دینار گفتیم و دوازده هزار دینار
که آن یکصد و بیست و هشت باشد پس چون این نشانها درست گفتیم گفت که این
بیع برآید یا نه پس نظر بصاحب طالع کردم عطارد بود و در نهم گفتیم صاحب این خانه در
سفر است و چون برج ثور که حضیض است راجع گفتیم در این سفر [illegible]
که بشهر دیگر رود و غریب است که اگر رو بی جوزا داشت گفتیم [illegible] خانه خود آرد
و چون در رجعت بود [illegible] گفتیم از شهر غریب شهر دیگر [illegible]
صاحب طالع با صاحب هفتم نظر مقابله دارد و صاحب چهارم [illegible]
راجع و با صاحب طالع که عطارد است [illegible]
ولیکن قبول [illegible] آن جهت که [illegible] گفتیم احتمال آن
که این بیع شود بدشواری و گفتگوی و دیگر نشانها و چیزها که گفته شد همه صدق
بود و در مقام ایجاز مناسب نبود که در مسئله اگر پرسنده که این بیع برآید یا نه
اگر چه قاعده کلیه از پیش گفتیم اما بر تو فائده میگوییم بنگر بخداوند طالع اگر
هفتم اتصال دارد آن بیع برآید خاصه که با قبول بود و اگر اتصال نبود بنگر اگر سعد در
رابع بود و با صاحب طالع یا بدان سعد اتصال داشته باشد آن بیع برآید
و آن ضیاع درست خداوند مسئله افتد و آن بهتر باشد که میان ایشان قبول بود و اگر

از برج رابع با کوکبی باشد اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و قمر با صاحب رابع اتصال
بود آن بیع برآید مسئله در اجاره طالع دلیل مستاجر است و هفتم دلیل مستاجر
و عاشر دلیل مال اجاره و صاحبان هر یک دلیل آن برج باشد پس نگر سهم السعادة
و صاحبش اگر مقبول و مسعود بود و بطالع ناظر دلیل منفعت در اجاره و گرفتن و
دیگر چیزها همچون احکام مبایعه [illegible] الاشارة مسئله
در عاقبت کارها اگر پرسنده که از این کار که کنم عاقبت این کار چگونه بود بنگر اگر در
رابع کوکبی سعد باشد و راجع و محترق و اندر هبوط نبود عاقبت کار بخیر و خوبی
و سعادت باشد و اگر در رابع سعد نبود و نحس بود [illegible] بود و اگر در
رابع هیچ کوکب نبود بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و نحس نبود عاقبت
کارش بخیر بود و اگر صاحب رابع برابع ناظر نباشد بنگر بدان برج که صاحب
رابع در ویست اگر خداوند آن برج قوی حال باشد و ناظر بصاحب طالع یا صاحب
رابع عاقبت کارش خیر بود و کارش بهتر از اول بود و اگر خداوند طالع قوی
حال بود و خداوند خانه آخرش ضعیف اول کارش نیکو و عاقبتش بد باشد و اگر صاحب
طالع ساقط بود و بصاحب برج خود [illegible] پس بنگر بماه و صاحب خانه ماه
اگر هر دو مسعود باشند اول و آخر کار خوب بود و اگر ماه مسعود بود و صاحب خانه‌اش منحوس
اول کار خوب بود و عاقبتش بد بود و اگر ماه منحوس بود و خداوند خانه ماه مسعود
بدانکه اول کار بد بود و آخر کار خوب بود و درین باب نیز مثالی گوییم نظر کردیم اگر
سایل از عاقبت کار خود سوال کرد
زایچه طالع کشیدم بدین صورت
نگاه کردیم در رابع کوکب
پس نظر کردیم بخداوند طالع

زحل — اسد — عقرب — مشتری — میزان — سرطان — قوس — سرطان — جدی — حمل — جوزا — شمس — حوت — دلو — ثور — عطارد — زهره

در خانهٔ خود است گفت هشتم عاقبت کار خیر بود از آن که اگر خداوند طالع قوی حالت
و خداوند خانهٔ هشتم در خانهٔ خود است و قوت دیگر دلایل گفته شد و هم در هشتم
مسئله اگر سایلی سؤال کند که از این کار که هست هم این کار پایدار باشد یا نه
بنگر به صاحب طالع و ماه و خداوند خانه حاجت اگر ایشان در برجهای ثابت
باشد دلیل باشد بر پایداری آن کار و اگر دلیل در برج منقلب باشد دلیل
ناپایداری باشد و زود گشتن از حال به حال و شتابزدگی بود از آن کار
و اگر دلیل در برج ذوجسدین بود عاقبت کار میانه بود مسئله در حال
پدران برج چهارم و خداوند شش و شمس و زحل و مشتری اباب مثلثات برج چهارم
دلیل حال پدران بود و چون در اوتاد باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت و نعمت
و نظر آفتاب و سعدان نیز حال پدران نیک بود و اگر نحسان نگرند به قدر نحوست
ضعف و درویشی آورد و مریخ دلیل هلاک مال پدران باشد و خداوند خانه سعود دلیل
تندرستی پدر بود و یازدهم و خداوند شش دلیل [illegible] هشتم چهارم است

باب پنجم در دلیل خانهٔ پنجم اگر پرسند از معشوق خود می‌خواهند
که بداند که معشوق التفات دارد یا نه بنگر به صاحب پنجم اگر در اوتاد
بود و حکم کن که دل تو دارد و اگر برخلاف بود طمع باید بریدن و اگر در اوتاد بود
و راجع باشد در میان ایشان نزدیک ملال واقع شود و زود به صلاح انجامد و اگر
در زایل تد بود هرگز با هم نسازند و به مراد نرسند مسئله اگر مردی
یا زنی پرسد که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا با صاحب
پنجم متصل باشد و از نحوس و احتراق بری باشند دلیل کند که فرزند پیدا شود و
بعد از مدتی و اگر صاحب پنجم در طالع باشد و مسعود بود دلیل کند زود فرزند
آید و اگر مشتری در اوتاد بود و منحوس نبود و شرقی دلیل فرزند بود و زود

و غربی دلیل بود که دیر فرزند آید و اگر منحوس بود فرزند زنده نباشد و اگر قمر
با نحسی متصل بود هرگز حمل نباشد و اگر سعدی در خانهٔ پنجم بود فرزند بود و اگر در طالع
سعدی بود یا در پنجم و ماه و یا صاحب طالع بدان سعد اتصال دارد بگوی که
فرزندان باشد و اگر صاحب طالع در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در پنجم
با مشتری نظر دارد و مشتری در خانه‌های نیک بود بسیار فرزندان شود
بر وی و اگر صاحب طالع در چهارم باشد یا در هفتم و مشتری نیز به جایگاه خوب
بود فرزند باشد لیکن ناحاضر و اگر صاحب طالع ساقط باشد و ماه نیز منحوس
باشد و در طالع یا پنجم یا کوکب نحس باشد دلیل کند که ایشان را فرزند
نشود و اگر طالع برج آبی بود و سعدان در وی بود یا در پنجم و صاحب طالع منحوس
نباشد دلیل کند که فرزند ایشان را بسیار شود پس اگر خداوند پنجم
و خداوند ساعت و قمر در برجهای نر باشند دلیل پسر باشد و در
برجهای ماده دلیل دختر مسئله اگر کسی امتحان سؤال کند که مرا فرزند
هست یا نه بطریقی که در مسئلهٔ فوق ذکر کردیم نظر کنند والله اعلم مسئله
اگر زن یا شوهر سؤال کند که ما را فرزند نمی‌آید عیب از من است یا از زن
بنگر اگر خداوند طالع خود منحوس باشد و ماه مسعود بود و پرسنده مرد باشد
عیب از مرد بود و اگر پرسنده زن بود و اگر صاحب طالع منحوس بود و ماه نیز منحوس بود
و صاحب هفتم مسعود باشد عیب از زن بود اما همیشه در مسئلهٔ زن و شوهر
ماه و زهره دلیل زن شوند و آفتاب دلیل مرد و اگر پرسنده زن بود خداوند
طالع دلیل زن باشد و خداوند هفتم دلیل مرد و صاحب هفتم با ماه و زهره
دلیل زن پس بنگر اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب از مرد بود و اگر دلیل زن ضعیف باشد
عیب از زن بود مسئله اگر سؤال از آبستنی کند اگر خداوند طالع

پنجم

و خداوند و قمر و طالع یکی از اینها در پنجم باشند با تدبیر ستاره ... کنند که اندر وی
بود یا خداوند طالع متصل بکوکبی مقبول شود یا قابل تدبیر قمر ستاره سعد بود
دلیل بود بر آبستنی و اگر خداوند پنجم در طالع یا در وسط السما بود
خاصه که خداوند خانه قمر اندرو قوی بود آبستنی درست بود و اگر خداوند
پنجم منحوس یا راجع یا محترق بود فرزند ضعیف و زاد و تمام نشود و اگر خداوند
پنجم در مقارنه نحس باشد نیز بار تمام نشود و اگر راجع و محترق و منحوس در مقارنه
نحس نباشد بار بتمام رسد و اگر صاحب پنجم منحوس باشد بنظر یا در خانه باشد
که ضعیف باشد دلیل بر فساد فرزند و قمر و خداوند ساعت شریک باشند
درین باب اگر قمر ممتلی النور باشد و ناظر بود بمریخ دلیل سقط فرزند بود
و آفت زن همچنین اگر مریخ زهره ناظر باشد و زهره در جایگاه مذموم باشد
خاصه در عقرب دلیل سقط حملست و اگر طالع برج ذو جسدین بود یا در طالع
دو کوکب سعد بود دلیل کند که در شکم دو فرزند باشد و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم
و ماه هر سه قوی حال باشند حکم بر تمام شدن فرزند کنند مسئله چون تفحص
کرده باشد بدلایل مذکور که حمل هست اگر پرسند که فرزند در شکم چند ماهست
از صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت که کدام که از کوکبی منصرف باشد وی
دلیل بود اگر انصراف از مقارنه بود یکماهه بود و از تسدیس سه ماهه یا شش ماهه
بود و اگر انصراف از تثلیث و تربیع بود چهار ماهه یا پنج ماهه بود و اگر انصراف
از مقابله بود هفت ماهه بود دیگر از درجه برج هفتم یا خداوند خانه هفتم و
جمله جمع کن و هر سی درجه یکماه بحساب کن هرچه کم از سی درجه باشد هر درجه روزی
و جمله جمع کن و هر سی درجه یکماه حساب کن و هرچه کم از سی درجه باشد هر درجه
روزی بگیر و جمله جمع کن آنچه شود ماه و روز بود که بچه در شکم مادر باشد

مسئله اگر سؤال کنند که فرزند در شکم نرست یا ماده بدانکه بعضی از این
از جمله ممنوعاتست و یعلم ما فی الارحام دلیلی واضحست که غیر حق تعالی جل شانه
کسی نمیداند اما بطلمیوس و ابن حسن ... گفته اند و منجمان اهل اسلام
مثل ابو معشر بلخی و استاد ابو ریحان بیرونی متابعت و پیروی کرده اند و قانونی ساخته
و کرمی النهام فی صنع الظلام تیری بتاریکی انداخته از قول ایشان این
چند کلمه گفته میشود پس اگر پرسند که فرزند نرست یا ماده بنگر که از طالع و خداوند
و خداوند پنجم اگر در برج نر باشند فرزند پسر باشد و اگر در برج ماده بود دختر
باز من بنگر عطارد اگر مشرقی بود فرزند پسر باشد و اگر مغربی باشد دختر
دیگر من بنگر بروز از درجه صاحب خانه ماه تا درجه ماه و درجه طالع بر وی
افزای و از طالع بیفکن اگر سهم در برج نر افتد پسر باشد و
در برج ماده افتد دختر و بشب از درجه ماه گیر تا درجه صاحب خانه ماه و درجه
طالع بر وی افزای از طالع بیفکن دیگر از صاحب طالع و صاحب پنجم اگر
هر دو در برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج ماده ماده و اگر یکی در برج مذکر
باشد و یکی در برج مؤنث بنگر بقمر تا بکدام دلیل ناظرست حکم از وی کن مسئله
اگر پرسند که ولادت بروز واقع شود یا بشب بنگر طالع و صاحب طالع و صاحب
ساعت و قمر و کوکبی در طالع باشد اگر یکی از اینها که قوی تر باشد یا همه در برج
نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج شبی باشند ولادت بشب باشد
و اگر بعضی در برج نهاری باشند و بعضی در برج لیلی هر کدام قوی تر باشد حکم از آن
باشد و نیز از سهم نگاه کن بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه طالع بر وی
افزای از طالع بیفکن بجا که برسد بنگر اگر برج روزیست بروز آید و پسر باشد
و اگر بشب شب آید و دختر باشد مسئله اگر پرسند که بچه تا کی زاید

بنگر بخداوند هجم یا با آفتاب یا مریخ یا با صاحب سهم که قران کند آن وقت وضع حمل باشد
و اگر آفتاب یا مریخ از صاحب هجم دور بود بنگر بصاحب ساعت و یا وقتی که قران
کند با صاحب هجم آن وقت زادن حامله باشد و مروقتی که سعدی بسهم الولد اتصال
کند وقت ولادت باشد یا مروقتی که تسییر سهم بدرجه بیت الولد رسد و درین
باب مثالی گفته شود **مثال** سایلی سوال کرد که حامله دارم یا نه ارتفاع گرفتیم
و زایچه طالع برین صورت درست شد
چون خداوند خانه هجم زحل است
و در طالعست و قمر در وتد غارب
دلیل که حمل باشد و چون قمر از زهره
منصرف است نظر تسدیس گفتیم هجم
بهامه است پس پرسید که نر باشد یا ماده چون خداوند طالع در برج نر بود و
خداوند هجم نیز در برج ماده گفتیم دختر باشد پس پرسید که این بار تمام رسید یا نه
چون صاحب هجم زحل بود و نحس و صاحب طالع در حضیض بود و لیکن قمر در وتد
غارب بود و در برج حمل داشت که نیّره اوست حمل برج میزان داشت که
اوج اوست گفتیم محتمل است که وضع حمل پیش از وقت خود واقع شود و چون [...] در برج لیلی [illegible]
وضع حمل شب واقع شود و احکام درست آمد مسئله اگر سوال از رسول
کنند بدانکه خداوند هجم دلیل رسول است و قمر انباز او و آن کوکبی که خداوند هجم
و قمر بدو پیوندد معنی آن پیغام بود پس چون خداوند طالع و قمر بخداوند هفتم پیوندند
یا بی حکم بر آن کنی که رسول بمقصد رسیده و اگر منصرف باشد حکم بر بازگشتن رسول
کن و اگر خداوند هجم یا قمر بطالع آیند دلیل آمدن رسول باشد و درین
باب مثالی بگوییم **مثال** در روز شنبه سوال فرمود نواب صفیجی

که شاطر ام بشهر رفته کی باز آید ارتفاع گرفته شد و طالع برین صورت ثبت
چون قمر منصرف بود از مشتری
و مشتری راجع بود گفتیم رجعت نمود
و از شهر بیرون آمده و پس رسیده
که کی خواهد آمد گفتیم زهره
که صاحب شرف طالع بود و ناظر بود
بطالع و قمر در روز شنبه بکیاف [...] متصل میشد گفتیم انشاء الله بیک ساعت
در شنبه خواهد آمد و چنان شد **مثال دیگر** سوال کرد [...] از آنکه
فرستاده او از شیراز مراجعت کرده و مرخص شده یا نه و خبر خوشحالی میآید یا نه
ارتفاع گرفته شد و درجه آفتاب [...] ارتفاع گذاشت و از روی اسطرلاب
بدین صورت طالع درست کرد
گفتیم که چون قمر از صاحب هفتم
منصرف شده رسول از آنجا که بود
بازگشته و از آنکه صاحب هجم در
طالعست گفتیم که رسول آمدنی است و درین
روز خواهد رسید و چون مشتری در طالع راجعست گفتیم در لار توقف نخواهد نمود
و بجای دیگر خواهد رفت و این سوال در روز دوشنبه بیست و دویم شهر رمضان
سنه هزار و سی و شش بود وقت عصر والله اعلم مسئله در سوال از نامه
و مکتوب چون کسی را نامه آمده باشد و خواهد تا بداند که در آن نامه چه نوشته
قبل از خواندن و از رسیدن آن زایچه طالع درست کن پس دلیل طلب کن و
دلیل خداوند طالع و آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل [illegible]

و آن کوکب که قمر بوی می‌پیوندد خداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بوی نوشته
باشند و جایگاه قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی نامه اگر نیک حال باشد
دلیل نیکی نگاه کن تا در کدام خانه بود از طالع که خبر از آن جنس بود چنانکه
دهم از سلطان و ششم از بندگان و بیماری و چون قمر بنظر دوستی طالع بود در
نامه خرمی باشد و نظر دشمنی برخلاف این بود و بنگر بماه اگر ماه را اندر وتدی
یابی یا ماه را اتصال و انصراف تربیع بود یا مقابله دلیل کند که اندر آن نامه
سخن درشت نوشته است و نیز بنگر تا ماه از کدام ستاره منصرف است
اگر ماه از سعد منصرف بود و آن سعد اندر برج شرف بود آن نامه از
جانب سلطان آمده باشد یا از مردی بزرگ و اگر ماه از نحس منصرف بود از کسی
محتشم آمده باشد و اگر ماه منصرف از آفتاب بود از سلطان آمده باشد
و اگر از عطارد منصرف بود از دبیری یا شاعری یا نقاشی آمده باشد و اگر ماه یا عطارد
اندر خانه خویش بود یا اندر طالع بود اندر آن نامه حدیث سلامتی بود و نیکوئی
و صلاح بنگر بماه و عطارد که همیشه دلیل نامه و خبر بود از این دو ستاره هر کدام
که اندر وتد بود یا ناظر بود بطالع آن کوکب دلیل آن نامه بود آنگاه بنگر دلیل
اگر در برج دویم بود از طالع یا اندر برج دویم بود از خانه خویش اندر آن نامه
حدیث مال بود و اگر در برج سیوم بود از طالع یا از خانه خویش اندر آن نامه
حدیث دوستی بود و برادری و سفر بود و اگر دلیل اندر برج چهارم طالع یا چهارم
خانه خویش بود اندر آن نامه حدیث در و پدر و خانه و زمین بود و نامه از کسی آمده
باشد که بسال از وی بزرگتر باشد و اگر دلیل اندر برج پنجم از طالع یا از خانه خویش
بود آن نامه از فرزند آمده بود یا از کسی بجای فرزند بود و در آن حدیث شادی
و طرب بود و اگر دلیل در برج ششم نحس بود نامه از بیماری بود یا اندر آن حدیث بیماری بود

و اگر دلیل در برج هفتم بود نامه از زن بود بشوهر یا از شوهر بود بزن یا از
شریک و ضد باشد و کشنده بود و اگر دلیل در برج هشتم بود در نامه حدیث
میراث بود یا مال میراث و خوف از کسی اگر اندر هشتم طالع منحوس بود اندر نامه
حدیث مال میراث هلاک شده بود و اگر دلیل اندر نهم بود نامه از دوستان بود
و در آن نامه حدیث پند و نصیحت و سفر و دین بود و اگر دلیل اندر دهم بود
نامه از بزرگی بود و در آن نامه سخن سلطان و اهل حکم بود و اگر دلیل در یازدهم
بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی بود با جاه و قدر و قیمت و اندر آن
نامه سخنی باشد که شاد کرده و یا امیدی که دارد از آمدن آن نامه بر آید و اگر
دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده بود یا دشمن و دیگر بنگر بدان ستاره
که ماه بوی متصل شده است و این ستاره که ماه از وی منصرف است اگر این دو ستاره
بیکدیگر ناظر اند از تثلیث و تسدیس آن نامه از دوستی آمده باشد و اندر وی
حدیث نیکوئی و آرزومندی باشد و اگر تربیع بود و سخن آمیخته بود نیک و بد
و اگر از مقابله بود در آن نامه حدیث خصومت بود و [illegible]
بنگر اگر نحوس بهم نزدیک بود در آن نامه سخنی باشد که غمناک شود و اگر یکی از این دو
منحوس بود و یکی مسعود اندر آن نامه سخنی باشد که شاد شود و یا عکس کرده و درین
نیز مثالی بگوییم و این مثال از کتاب رهنما الکفایه [illegible] نوشتیم **مثال** طالع سرطان
یافتیم و خداوند وی ماه و منصرف از آفتاب و متصل بمشتری دلیل کند که نامه از نزد
مردی بازاری نه از آنکه مشتری زیر
شعاع آفتاب است اگر مشتری [illegible]
بودی گفتیمی که نامه سوی وی شریف و جلیل
نامه دلیل است و اندر خانه امید و دوستان

شمس عطارد ذنب — حوت
زهره — ثور
قمر — جوزا
حمل
دلو
مریخ — جدی
سرطان
قوس
میزان
زحل — اسد
[illegible] — سنبله
عقرب

نامه از دوستیست بسوی دوستی و از آن نامه امیدی و طمعیت و اگر مشتری
ضعیف دلیل کند که امید که نامه بسوی تو آمده است توانایی آن ندارد که باید وفا
کند که مردود ابلیجایی یار بود و از آنکه مردود دیگر جنبه و از آنکه عطارد
بزحل بنحوست مشتری همین بسوزد و از آنکه طالع برج منقلب جواب ایشان آید
از یکدیگر و آنچه مؤلف گفته در مسئله سؤال قاعده از آنچه طالع شده چون
قمر از آفتاب منصرف گفتیم این نامه از جانب سلطانست و چون مشتری
متصل میشود گفتیم بجانب مردی شریف بزرگست و آن حاکم ولایتست و
چون قمر در پنجم در خانه است که روی به تیره خود دارد و در نامه وعظ
در رو به هفتم مجامع زهره دلیلست که در نامه سخنهای خوب بوده باشد و از
زنان که رسیده بوده با او زنی بزرگ این طلب حاصل شده باشد
و دیگر از مؤلف سؤال کرد که قاصدی نامه آورده حقیقت آن کی طالع
نوشته شد والله اعلم **باب ششم** در دلایل بیت ششم
طالع و خداوند ششم قمر دلیل مرض است ششم و صاحب ششم آن کوکب که از صاحب
ششم منصرف شده دلیلست بر مرض هشتم و صاحب هشتم دلیل موتست و
چهارم و صاحب ششم آن کوکب که قمر از وی منصرف گشته و اثنا عشریه قمر و
صاحب خانه قمر دو قابل تدبیر ما اینها دلیل عاقبت و طبیب هفتم چنانکه
معالجت کردن و دارو ساختن از نهم و خداوند ششم و غذا خوردن و
منفعت دادن دارو از دهم و خداوند ششم سهم السعاده و درک آخر ششم و
خداوند ششم سبب آنکه از هفتم و خداوند ششم ازین دلایل نگاه کن و بر حسب
موافقت مزاجهای سعود و نحوس حکم کن **مسئله** چون طالع دلیل بیمار
بود و اگر در طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع قوی حال بود آن بیمار شفا یابد

و اگر برخلاف این بود بیماری دراز کشد و برج وسط السما دلالت حال بیماری
کند اگر در آنجا کوکب نحس باشد یا خداوند برج منحوس بود در آن بیماری عاجز و
برج ششم دلیل علت اگر آنجا کوکب سعد بود دلالت صحت بود و اگر کوکب نحس بود
بر عکس برج چهارم دلیل دارو باشد اگر در آنجا کوکب سعد بود علاج
پذیر بود **مسئله** اگر سؤال کنند که بیماری از چه علتست بنگر برج
ششم که کدام کوکب در وست اگر زحل بود علت سودا و مشتری از تباهی
مزاج و مریخ از خون و تب و شمس از درد دل و درد سر و زهره از گرده و ضعف و عطارد
از خفقان و قمر از درد معده و درد روده **مسئله** اگر پرسند که علت
از چیست اگر صاحب طالع در دوم بود علت از بسیار خوردن و اگر در سیم باشد
از جایی افتاده بود و اگر در چهارم پایی از جای بگردیده باشد
و اگر در پنجم از بسیاری جماع و شراب خوردن و اگر در ششم اسهال یا بی اورا
چیزی داده باشند و در هفتم از جنگ و گفتگوی از زنان یا ازان ضد و در
هشتم از وهم و ترس و دیدن عجایب و در نهم از بسیاری زن و در دهم از خوف
پادشاه یا از سموم یا از گرما و در یازدهم از گزیدن مار و عقرب یا از جای
افتاده و در دوازدهم از بند و زندان **مسئله** اگر سعدی در طالع باشد
مریض صحت یابد و اگر سعدی در هفتم باشد علاج طبیب موافق افتد یا بی
معالجه صحت یابد و اگر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس باشد طبیب خطا کند پس
قول آن طبیب باید گذاشت و قول طبیب دیگر باید گرفت که بطلمیوس در صد
کلمه میگوید اذا کان السابع و صاحبه منحوسا فلیستبدل العلیل الطبیب آخر و اگر نحسی
در وسط السما بود دلیلست بر تبدیل حال بیمار و مریض چیزهای زیان کار
آرزو کند و اگر در وسط السما سعد بود بیمار دارو و غذاهای مناسب کند

مسئله اگر پرسند که بیماری از تن بود یا از جان نظر کن بطالع و قمر
که دلیل تنست و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر که دلیل روحست
پس اگر طالع یا قمر نحوس یا نحسی ناظر مرض تن بود و اگر صاحب طالع یا صاحب
برج قمر نحوس بود مرض بروح بود و اگر هر دو نحوس بود یا نحسان ناظر مرض بر
تن و جان هر دو بود مسئله اگر خداوند خانه ششم تحت الارض باشد بیماری
پنهان باشد اندر باطن تن و اگر خداوند ششم فوق الارض بود بیماری در ظاهر بود
مسئله اگر کسی پرسد که این بیماری در کدام اندامست بنگر بدان کوکب
که ماه از وی منصرف گشته و بصاحب ساعت اگر با اول برج بود بیماری از
سر و گردن و سینه بود و اگر بمیانه برج بود بیماری از شکم و گرده بود
و اگر در آخر برج باشد بیماری از پایها باشد و اگر این دلیلها که گفتیم در
برج حمل باشد بیماری در سر و چشم و سرخ باد باشد و اگر دلیل در برج ثور بود
بیماری از درد گلو و ذبحه و آنچه بر گردن حادث شود و اگر دلیل در برج جوزا
باشد بیماری از درد دست و انگشتان و بازوها باشد و اگر دلیل در سرطان باشد
بیماری از سینه و پستان و شش و معده بود و اگر دلیل در اسد باشد بیماری از
درد صعب و پشت کوژی بود و اگر دلیل در سنبله بود بیماری از درد جگر و
وحجابهای درون و کمر و کش بود و اگر در میزان بود بیماری در سرین و نشستگاه
مثل بواسیر و فوق الفقره بود و اگر دلیل در برج عقرب بود بیماری از درد
ذکر و فرج و خصیه و مثانه و میان ران بود و اگر دلیل در برج قوس بود بیماری
از درد ران و اعصاب بود و افتادن از بالای حیوان و دواب و زخم خوردن
از دواب و چهارپای و اگر دلیل در برج جدی بود بیماری از درد زانو بود و
عصبها و پیوند زانو و اگر دلیل در برج دلو بود بیماری از ساقها یا پای افتادن

در چاه بود و اگر دلیل در برج حوت بود بیماری از سر انگشتان پای بود
مثل خواب رفتن پای و غیره و درد کعب پای و عاقل داند که این فصلی بود
و در توافق برج آفاقی و انفسی والله اعلم مسئله اگر پرسند
که این بیماری از وی برخاست یا از نزدیک دیگر بنگر بخداوند طالع و بدان
کوکب که ماه از وی منصرف شده اگر شرقی باشد تو بیمار باشد و اگر غربی
باشد بیمار دیگر بود مسئله اگر پرسند که این بیمار مردست یا زن اگر
دلیل در برج مذکر باشد مردست و اگر دلیل در برج مونث باشد زن و اگر
مقابله کوکب مذکر یا مونث باشد زن و اگر کوکب دلیل شرقی باشد مرد و اگر غربی
بود و باشد زن مسئله اگر کسی پرسد که این بیمار به شود یا نه بنگر بصاحب
طالع و بماه و بدرجه طالع اگر هر سه دلیل نحوس باشد و صاحب هشتم ناظر بود
بطالع از جای دلیل بود که بیمار بمیرد و اگر صاحب طالع یا قمر در وتد باشد بطالع
ناظر و تحت الشعاع نباشد دلیل صحت و اگر دلیل که گفته شد بعد آن متصل شود
بسعد دلیل صحت است و اگر دلیل تحت الارض باشد و متصل کوکبی باشد که در
وسط السما باشد دلیل صحت که آن کوکب محترق باشد که دلیل هلاک بود
و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکب تحت الارض متصل شود و نحوس دلیل هلاک بود
و اگر قمر بصاحب طالع متصل بود یا ناظر بتثلیث و زاید النور و العدد باشد
آن بیمار صحت یابد و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل بود و قمر ناقص باشد
بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع بود و صاحب طالع یا قمر نحوس باشد بمیرد و
اگر صاحب طالع در هشتم و نحسی بوی ناظر و قمر نحوس دلیل ... بود و در باب بیماری
بهتر آن باشد که صاحب طالع بسعدان ناظر باشد و بیک یا بهر دو نیکو بود و اگر نحسان
ناظر بود و در وتد بود بد باشد و بدتر آن بود که نظر نحسان از تربیع و مقابله بود

و مقارنه بود و اگر صاحب بیت قمر سعد بود یا بقمر ناظر و قمر بجای نیکو بود
از طالع و صاحب طالع نحس بود و بطالع ناظر دلیل باشد بر صحت و رستن زودی
و موافقت دارو مسئلة فی البحران بنگر بقمر در وقتی که بنحسی رسد
بجسد یا بنور بیمار را شدت بود و نحسی بیماری زیاده شود و وقتی که بسعدی
رسد بشعاع یا بجسد سعادت و عافیت پدید آید پس بنگر بروز اول چهارم
هفتم و نهم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قمر درین
روزها بشعاع یا بجسد بنحسان رسد بحران بد بود و دشوار و نحسی زیاده شود
و اگر بشعاع یا بجسد بسعدان رسد بحران مبارک باشد و صحت و راحت پدید آید
پس اگر در ابتدای علت وقت سؤال بموضع قمر شصت درجه زیادت کنی
بتسدیس الیسر رسد و چون نود درجه زیادت کنی بتربیع الیسر رسد و چون صد و
بیست درجه زیاده کنی بتثلیث الیسر رسد و چون صد و هشتاد درجه زیاده
کنی بمقابله رسد و چون دویست و چهل درجه زیاده کنی بتثلیث الیمین رسد و
چون دویست و هفتاد درجه زیاده کنی بتربیع الیمین رسد و چون سیصد درجه
زیاده کنی بتسدیس الیمین رسد و چون سیصد و شصت درجه زیاده کنی بمکان محل
رسد که در وقت مرض بود و یا در وقت سؤال باید که این مواضع نگاه دارد
و [illegible] بوده باشد که در آن وقت که قمر بدین مواضع رسد اگر بنحسی متصل شود بیمار را
خطرها باشد خاصه که این مواضع در جای احتراق بود یعنی یکی از جوزهرین در آنجا باشد
و اگر بسعدی بنوع ضعف نور [illegible] یا در نوع ضعف باشد بهتر باشد و اگر در [illegible]
بسعدی متصل باشد راحت و سلامتی بحران نیکو بود مسئلة و این قول [illegible]
[illegible] است که هرگاه اراده کنی که حال مریض بدانی پس حساب کن اسم او
و زیاد کن آنچه از ماه گذشته باشد تا روزیکه مرض بیمار رسیده از ماههای [illegible] سی

والابرد

و بیست و دو عدد و بر آنها زیاد کن و جمع ساز که چند عدد دست [illegible] سی طرح کن
تا سی بماند یا کمتر پس طلب کن در جدول حیات و ممات اگر در جدول حیات باشد
برخیزد ان شاء الله اعلم مسئلة فی هذا الباب قولی که بهتر ازین اگر کسی بیمار شود
و خواهی که بدانی که به شود یا بمیرد بگیر نام و علامات آن و اگر در روزی بیمار شده
بر وی افزای در یکشنبه یک و در روز دوشنبه دو و در سه شنبه سه و در چهارشنبه
چهار و در پنجشنبه پنج و در جمعه شش و در شنبه هفت بیفزاید و بیست عدد دیگر بروی
افزای و سی طرح کن آنچه بماند در لوح طلب کن اگر در لوح حیات باشد به شود و
اگر در ممات بمیرد و چنانچه
روزگار آزموده ام و لوح [illegible]
و در باب مریض مثالی که صاحب
برهان الکفایه در کتاب خود
ایراد کرده بود نقل کنیم و مثالی که خود بر حکم بر آن کرده ایم بیان کنیم مثال
برهان الکفایه سؤال کردند از بیمار طالع [illegible] بود [illegible] و صاحب طالع زهره
و از آن سبب که زهره در برج [illegible] بود [illegible] اندر مقابله آفتاب [illegible] که
آن بیمار [illegible] از آن سبب که زهره در برج آبی است [illegible] دلیل
کند که بیماری او گرمی و تری باشد زیرا که برج [illegible] دلیل گرمی بود و برج آبی دلیل تری باشد
پس قیاس کردیم که چون [illegible] گرم و تر است از غلبه خون بیماری او رسیده و از آن
سبب که [illegible] ساعت [illegible] دلیل کند که بیماری او از [illegible]
و نیز از آن سبب که [illegible] مشتری [illegible] مشتری [illegible] اول [illegible]
[illegible] و چون مشتری [illegible] مغربیت و زهره که صاحب طالع است
هم مغربیت دلیل کند که این بیماری کهنه شود [illegible] خواستیم تا بدانیم که عاقبت

این بیمار چگونه خواهد شد نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم بعطارد
متصل از مقابله و عطارد محترق خداوند طالع منحوس از مریخ و ماه نیز منحوس از
مقابله عطارد دیگر منحوس است مقابله آفتاب دلیل آن بود که این بیمار
هلاک گردد پس خواستیم که بدانیم که این بیمار کی میرد نگاه کردیم ماه که دلیل
بیماریست بعطارد کی قران کند دیدیم که در شانزده روزه بکمر قران میکرد
گفتیم شانزده روز دیگر از عمر بیمار مانده و هم او گوید مثالی دیگر طالع
میزان یافتیم و صاحب طالع زهره بزیر شعاع آفتاب و سهم السعاده
اندر خانه بیماری و زحل اندر وی گفتیم ضمیر از بیمارست خواستیم تا بدانیم که
این بیمار کیست یافتیم صاحب طالع اندر دوازدهم گفتیم این بیمار بنده است
یا بنده زاده و لیکن از آنکه زهره بشرفست و کوکب شرفی دلیل وی باشد
گوییم که این بیمار مردیست از آنرو که زهره با آفتابست گوییم بیمار سلطانست
یا کسیست که پیوسته بسلطانست و از آنکه عطارد در شرفست مقارن زهره
گوییم از اهل دیوانست و از آنکه مریخ از ماه منصرفست و اندر عقربست گوییم
این بیماری از سودا بود و از آنکه صاحب طالع بشعاع آفتاب بود چنین گوییم
که بیمار تب دارد و گرمی رسیده پس خواستیم که بدانیم که این بیمار بهتر شود
یا نه نگاه کردیم ماه را حس بیشکرد یا بعد پس ماه با آخر برج یافتیم چون
برج دیگر آید تثلیث مشتری می پیوندد دلیل کند که آن بیمار بهتر گردد
خواستیم که بدانیم که بچند روز بهتر گردد صاحب طالع را نگاه کردیم متصل
بزحل بود از قبه پس میانه زهره و زحل چهار درجه مانده بود چهار روز دیگر
بیمارتر شود و درد زیاده گردد و بیمار را کار دشوار شود باز نگاه کردیم
زهره را از زحل منصرف یافتیم و بمشتری می پیوست میانه زهره و مشتری هفت درجه

بود زیرا که زهره بچهار درجه است و مشتری بیازده درجه پس این بیمار هفت
درجه باشد گوییم هفت روز دیگر بیمار بهتر گردد و هم از مثالهای دیگر طالعی
دیگر سنبله یافتیم و صاحب طالع عطارد اندر شرف خود و دلیل دیگر که این بیمار
خداوند غربت و چون ماه را در برج پنجم یافتیم از آفتاب منصرف و آفتاب در خانه
خود دلیل کند که این بیمار از فرزندان ما گفت ما بسبب خواستیم تا بدانیم از کدام بیماری
ناله نگاه کردیم بصاحب طالع که بکه متصل میشود یافتیم عطارد را بزحل متصل
میانه عطارد و زحل چهار درجه است و میان ماه و مریخ هفت برج عطارد دلیل کم
پس سخن گفتیم که این بیماری از دیر بگجست خواستیم تا بدانیم که زود بهتر شود یا نه
برج عطارد که صاحب طالعست چون از زحل گذرد و بمشتری پیوندد که آن روز
هفت بهتر گردد و بدان سبب که ماه بمریخ پیوندد و مریخ خداوند برج هشتمست و
میان مریخ و ماه هفت درجه است دلیل کند که بیمار را مخاطره مرگست اما بدان
سبب که مشتری ناظرست در طالع دلیل کند که بیمار سلامتی یابد و مثالی
که سوال از مولف الکتاب بوده در روز چهارشنبه شهر رمضان
ملکی جار سوال کرد در ارتفاع غربی گرفته شده بود شصت و شش درجه آفتاب
ببیست و هفت درجه و چهل دقیقه ثور بود و از روی اسطرلاب بنقطه ارتفاع وقت
که داشتیم و بر این صورت زایچه
طالع درست کردیم نگاه کردیم که
این بیمار مردست یا زن گفتیم
مردست از آن جهت که زحل
مذکرست و کنم کون باشد و از
آنکه صاحب طالع در عاشر در خانه

راس
اسد
میزان
مشتری
عقرب
زحل
سنبله
سرطان
عطارد
جوزا
قوس
شمس
مریخ
ثور
حوت
جدی
زهره
حمل
دلو

در خانه خود است گفتیم که از اهل عزت یا اهل حکم بوده باشد و چون عطارد
راجع بود و کوکبی از آن حکومت خواری کشیده بود پس پرسیده که بیماری او
از تن بود یا جان گفتیم بیماری تن بود از آنکه طالع که دلیل تن است از
بودن زحل در آنجا منحوس است و خداوند طالع که دلیل جان است بر رجوع عطارد و در جهت
نحوس پس پرسیده که چه بیماری است گفتیم که درد سر و دیگر از آنکه زحل که صاحب
ششم است در طالع راجع است و با این درد سر و دیگر تب نیز دارد از آنکه مریخ
در مقابله زحل است پس پرسیده که از چه رو بکند این بیماری برسیده نگاه کردیم
صاحب طالع را در خانه دهم راجع یافتیم گفتیم از خوف سلطان از هوای گرم
این بیماری بدو رسیده و پس پرسیده که این بیماری نو باشد یا کهنه گفتیم درد دیگر
و کرده و کهنه است از آنکه دلیل طالع مغربیست و تب نو باشد از آنکه دلیل
تب که مریخ مشرقی است پس پرسیده که این بیمار بهتر شود یا بمیرد نگاه کردم
برج عاقبت صاحبش مشتری و در عقرب راجع یافتیم گفتیم این بیمار صحت نیابد
پس نظر کردیم بصاحب طالع بر جهت ناظر نحسین که یکی در طالع بود و صاحب
ششم و یکی در سابع صاحب هشتم گفتیم که سبب مرگ تب شده و از آنکه صاحب
طالع منحوس نظر نحسان و رجعت بود و محصور بین النحسین و گفتیم این بیمار
بمیرد پس پرسیده که وقت مرگ کی باشد نگاه کردیم زحل در طالع بیست و سه
درجه بود و مریخ در سابع بیست درجه گفتیم که روز سیوم بعالم بقا خواهد رفت
بعد از آنکه این نقده‌ها گفته شد گفتند این بیمار یار قدیم و دوست حقیقی
و بعد از سه روز بعالم آخرت شتافت و اگر اول اسم وی که شد طالع مسئله
نبید از جهت اول نام نبرند که از روی طالع مسئله حقیقت بر خود ظاهر شد
مسئله یحیی بن عقبه گوید که اگر پرسند که مهر بیمار برزید یا بمیرد بنگر اگر صاحب طالع

در طالع باشد و سعد یا مسعود باشد صحت یابد و اگر در ثانی بود و با طبا مال بسیار
بخشد تا علاج کند و بهتر شود و اگر در ثالث باشد بهتر شود و اگر در رابع باشد
بمیرد خصوص که نحس یا منحوس باشد و در خامس بهتر شود و در سادس مرض بطول کشد
و بهتر شود و اگر صاحب طالع در هفتم باشد بیماری که او در شود از خانه خود و فرزند
و اهل بیت خود تا شفا یابد و اگر در هشتم باشد بمیرد و اگر در نهم باشد اگر سفر کند شفا
یابد و اگر در دهم باشد اگر در حجره یا برج آبی بود شود یا از خانه رود شفا یابد
و در یازدهم شفا یابد و در دوازدهم در بند بمیرد و الله اعلم مسئله دیگر
سؤال از برده اگر از بنده پرسند که او را اگر فروشند یا نفروشند بهتر بود
یا نگه دارند بنگر بخداوند طالع و خداوند هفتم تا کدام قوی است اگر خداوند
طالع قوی تر باشد نگاه داشتن بهتر و اگر خداوند طالع در هفتم باشد یا که خداوند
بهتر باشد پس اگر پرسند که این بنده خریده شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر
در هشتم باشد یا صاحب هشتم متصل شود به صاحب طالع یا صاحب هشتم در طالع باشد
خریده شود و اگر کسی پرسد که این بنده را فروخته گردد یا نه بنگر ماه و صاحب
ششم که این دو کوکب دلیل بنده اند چون با صاحب دوم یا هفتم متصل باشد
بگو که این بنده فروخته شود دیگر آنکه اگر ماه با صاحب برج ششم بخداوند هم
پیوندد یا بکوکبی پیوندد که در برج سیوم یا هفتم یا هم باشد زود فروخته شود و اگر
او با صاحب ششم بخداوند طالع نگرد فروخته نشود و اگر دلیل بنده بکوکبی راجع پیوندد
و یا کوکبی راجع دلیل بنده بود آن بنده فروخته نشود و اگر فروخته شود در رد کند
مسئله اگر بنده پرسد که از دست این خواجه فروخته شوم یا نه بنگر اگر خداوند
طالع ماه یا ستاره پیوندد که خداوند وسط السما باشد یا بستاره پیوندد که در
در وسط السما باشد آن بنده فروخته شود و اگر ماه خداوند طالع بخداوند دهم پیوندد

یا بستاره پیوندد که اندر وسط السما بود فروخته نشود و اگر ماه با خداوند
طالع خالی السیر باشند روزگار دراز بماند و فروخته نشود و اگر ببرج دیگر
آید و باستاره دیگر اتصال کند او اندر وسط السما که فروخته شود و پس روزگار
دراز مسئله در آزادی هیچ پس پرسد که خواجه مرا آزاد کند یا نه
بنگر بخداوند طالع و بماه که هر دو کوکب دلیل پرسنده بود و خداوند وسط السما
دلیل صاحب بنده پس اگر خداوند طالع با خداوند وسط السما ناظر باشند
یا نقل النور و جمع النور از تربیع و مقابله بود و میان ایشان قبول نبود دلیل کند
که خداوندش بی رحم بود و آزاد نکند و رنج او ضایع شود و امید آزادیش نباید
و اگر قبول و اتصال هم از تربیع و مقابله بود آزاد کند و لیکن او بیش آید از جهت
دشواری و اگر اتصال از نظر دوستی بود دلیل کند که آن بنده آزاد شود و اگر
میان ایشان قبول بود بهتر باشد و اگر خداوند ده بده پرسد که بنده من آزاد شود یا نه صاحب
طالع دلیل پرسنده دارد و صاحب طالع با ماه دلیل آنکه و بنگر با اتصال ایشان
و حکم کن چنانکه شرح کردیم مسئلة فی الآبق اگر پرسنده که گریخته باز آید و
بگیرندش یا نه آفتاب و خداوند ... و صاحب وسط السما دلیل پرسنده بود
و صاحب طالع با ماه دلیل گریخته اگر ماه با آفتاب پیوندد در آن برج گریخت
گریخته بگیرند و اگر ماه بخداوند خانه ایشان نگرد یا بخداوند وسط السما پیوندد
گریخته باز آید و اگر ماه منصرف بود از سعدی و متصل بود بنحسی گریخته بگیرند و رنجش
از دشمن ... باشد ... اگر ماه با خداوند طالع ستاره راجع پیوندد
خود باز آید و اگر در طالع ستاره سعدی بود و در هفتم نحس گریخته بگیرند و اگر ماه
با خداوند طالع از نحس منصرف بود و بنحس متصل گریخته اندر سفر بمیرد و اگر ماه ...
طالع در برج ذوجسدین باشد گریخته دو نفر باشند و اگر ماه اندر تحت الشعاع بود

و بزحل پیوندد گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد هم بمیرد و اگر بمشتری پیوندد و
راجع باشد خود باز آید بطمع خویش و اگر در طالع نحس باشد و در هفتم سعد
گریخته باز نتوانند گرفت و اگر ماه منصرف باشد از سعدی و پس بهیچ کوکب
اتصال نداشته باشد او را نتوانند گرفت و اگر ماه منصرف بود از نحسی و
اتصال نداشته باشد بکوکبی گریخته را بگیرند و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و
متصل بود بنحسی هم بگیرندش و اگر در وسط السما نحس بود یا خداوند وسط السما
یا خداوند خانه ماه یا آفتاب منحوس بود خداوند بنده را مضرتی رسد و اگر ماه
با خداوند طالع منحوس بود مضرت بمنع رسد اگر آفتاب با خداوند خانه ماه در
برج هفتم بود و نحسی برج هفتم باشد خداوند بنده بمیرد و اندر جستن بنده نیابد
و اگر ماه در برج هفتم بود و نحسی اندر برج هفتم بود بنده بمیرد و اگر خداوند خانه ماه
در تحت الشعاع بود و خداوند خانه آفتاب ... بنگرد و خداوند ... در جستن بنده
بمیرد و اگر ماه در برج منقلب بود و خداوند خانه ماه اندر برج منقلب و طالع برج منقلب
گریخته باز آید و اگر ماه با اول برج بود ذوجسدین پیوسته بار اول بود که گریخته بود و
اگر با آخر برج بود دیگر گریخته باشد و اگر ماه اندر وتدی بود و خداوند ساعت
اندر وتد گریخته هنوز از شهر خود بیرون نرفته باشد و اگر کوکب که قوی تر و متصلتر
آن کوکب که صاحب طالع بود متصلتر و آن کوکب که صاحب هفتم بود متصل اگر این هر سه
در اوتاد طالع یا در اوتاد صاحب وسط السما یا در اوتاد آفتاب یا در اوتاد صاحب حجت
القمر باشد گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر این هر سه دلیل در مائل الاوتاد
باشند نزدیک آن شهر باشد و اگر ساقط باشند از شهر بیرون رفته باشد و آن
ناحیه باشد که دلیل در آن برج باشد اگر دلیل گریخته در طالع باشد گریخته در ... مشرق
بود و در شهر و اگر در دوازدهم ... بود گریخته در بیرون شهر بود و اگر در یازدهم بود

در نواحی مشرق بود در حوالی شهر و دیگرها برین قیاس کن و اگر برج زایل بود از
شهر بیرون رفته بود و اگر ماه در برج شرقی بود و از طالع گریخته سوی مشرق رفته باشد
و در برج جنوبی بسوی جنوب و غربی بسوی مغرب و شمالی بسوی شمال چنانچه
که در برهان الکفایه ایراد کرده اند مثال طالع برج قوس خداوند برج
مشتری و ماه منصرف از مشتری و متصل با آفتاب از آن سبب که ماه با ول حد اولست
که گریخته و از آن سبب که طالع برج ذو جسدین است نماید که گریخته دو تن باشند
و از آن سبب که ماه خداوند طالع در ساعت ... رو دست دلیل کند که گریخته از
شهر نه و هنوز بیرون رفته اند و بدان سبب که ماه از مشتری منصرف و با آفتاب متصل
دلیل کند که زود باز آید بطوع و بدان سبب که خداوند خانه مشتریست ماه از وی منصرف و
مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند گریخته خشنود شود و خواستیم تا بدانیم که کی باز آید
نگاه کردیم که ماه کی تحویل کند که علامت آمدن بود پس نظر در برج دوم
یا ششم از برج ماه دلیل کند که بروز ششم باز آید مثالی دیگر هم او گوید
طالع حوت و خداوند طالع مشتری در برج دوم و بدان سبب که ماه اندر برج زایل و خداوند
طالع نیز اندر برج زایلست و اتصال ماه بعطارد راست ... دلیل کند که گریخته
از شهر بیرون رفته و بدان سبب که خداوند طالع و ماه ساقطند از طالع دلیل کند که گریخته
بنده است و چون خداوند طالع اندر برج آتشی بود و عطارد که ماه پیوسته اندر برج
آتشی دلیل کند که سوی مشرق رفته و بدان دلیل که برج آتشیست در کوه بود یا در زمین
که کوه نزدیک بس نگاه کردیم از حال صاحب خانه ماه از برج وسط السماء آفتاب
یافتیم و مقبول المشتری دلیل کند که خداوند بنده پیوسته سلطان بود یا توانگر
و ستوده و نیکو حال باشد پس نگاه کردیم بعاقبت کار از اتصال ماه و از
برج چهارم و خداوندش خداوند خانه ماه یافتیم اتصال ماه بعطارد و عطارد بزحل

همی پوید و از مقابله و زحل اندر برج رابع و خداوند خانه ماه راجع ره نماید
و چون مره و زحل مستقیم همی پوید بطوع باز آید مثالی دیگر هم او گوید
طالع گریخته سرطان یافتیم و خداوند طالع ماه و ماه اندر برج ششم منصرف
از کوکبی و متصل بعطارد و از مقابله عطارد ساقط از طالع پس دلیل کند که این بنده
و از آنکه در برج ششم است و اتصال ماه بعطارد و عطارد در شرقیست دلیل کند
که گریخته سوی مشرق رفته باشد و از آنکه عطارد ساقط است از طالع و خداوند
برج عاقبت و برج چهارم نیست که دلیل کند که این گریخته در ... باز نیاید
زیرا که خداوند خانه ماه نیز ناظر نیست و خداوند ساعت ... در برج سیوم
مستقیم اگر خداوند ساعت اندر وتد بودی یا رابع بودی دلیل باز آمدن بود
و از آنکه اتصال ماه از مقابلات دلیل کند که زود بگردد آن گریخته و آنکه
عطارد و نور ماه ستاند و با آفتاب دلیل کند که این گریخته سوی سلطان همی رود
و از آنکه از اوتاد و از ... در برج ششم و در چهارم دلیل کند که عاقبت این کار
بر وی باز نیاید مثالی که نواب جامع الحرمین الشریفین از مولف رسیده
از گریخته طالع گرفته شده بصورت

زهره ط له
دلو لح
جدی ...
شمس ...
عطارد ...
جدی ...
قوس ...
حمل ...
قمر ...
عقرب ...
ثور ...
زحل
میزان ...
سرطان ...
حوت ...
اسد لح
سرطان ...

چون دلیل پسنده آفتاب و خداوند
خانه ماه و خداوند وسط السماء بود از
ره یکدر حکم کردیم که پسنده در غایت
قوت بود چرا که صاحب وسط السماء صاحب
خانه ماه هر دو مریخ است که در خانه خود و چون صاحب طالع و ماه دلیل گریخته بود و
زحل که صاحب طالعست در میزان ... خود بود گفتیم که ... بزرگ از خاندان
قدیم باشد چون قمر در برج وسط السماء در هبوط بود گفتیم که از خوف مال گریخته باشد

و چون خداوند ساعت زحل بود و در ربع زایل بود گفتیم این بنده از شهر بیرون
رفته باشد و چون ماه در ربع شمالی بود گفتیم که بنده بجانب شمال رفته باشد پس
پرسیدند که باز آید یا نه نظر کردیم چون ماه مجامع صاحب خانهٔ خود و صاحب
وسط السماء بود گفتیم خود باز آید و چون صاحب حج عاقبت در دوم شد و جب
و نحوس است بعد از مراجعت گفتند او چیزی بیرون رود و پرسیدند که کی
باز آید گفتیم بچهار ماه و دیگر از آنکه قمر در و ترست سه درجه و بیست دقیقه بود درجه
ماهی حساب کردیم و چون زحل با قمر مجامع بود گفتیم در راه بیکی از امرا ملاقات
کند و چون مشتری رو بآفتاب گفتیم که دلیل آنست که باتفاق آن شخص را که دیده
که بخدمت پادشاه رسد و چون کوکب نحس ... قمر در هبوط گفتیم که میسر نشود ملاقات
پادشاه و مراجعت نماید چون اینها گفته شد فرمودند که این طالع مسئله
بجهت خواجه عبد الرضای مروشتی ... که پدر بر پدر کلانتر و بزرگ ده اند در مرودشت
و حاکم لار شد و جماعتی از مردم لار در خدمت نواب عالی شکوه او کرده بودند
و مبلغی ترجمان ... طلب کرد حضرت شاه الیه متوجه زیارت مشهد مقدس شده بود
و بعد از چهار ماه مراجعت نمود و آنچه از روی احکام نجومی مسایل حکم
کرده شد موافق آمد و الله اعلم بالصواب

باب هفتم

در دلیلهای بیت هفتم و ما فیه من المسایل در زناشویی طالع و خداوندش و
قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف دلیل سایل باشد و هفتم و خداوندش و کوکب
که قمر بوی متصل است دلیل آن کس است که از نهاد وی پرسند و آفتاب دلیل مرد است و
زهره دلیل زن اگر دلیل سایل در هفتم باشد یا صاحب هفتم با دلیل مسئول عنه
متصل شود باشد تزویج واقع شود و حریصی از جانب سایل باشد و اگر دلیل مسئول
عنه در طالع باشد یا بدلیل طالع متصل شود آن تزویج بر آید باسانی ... و

و حریصی از جانب مسئول عنه باشد و مرد دلیل کی منحوس غیر مقبول بود و دوستی
تباهی در میان ایشان ... اگر مشتری حال بود و زنان ... بود و اگر زهره و زن
زن و مرد دلیل که در و تر باشد قوی تر باشد و همچنین صاحب هفتم مستعلی بر دلیل
زایل یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود مسئله اگر دلیل سایل با دلیل مسئول عنه
هر دو در یکجای جمع شود بنگر تا کدام کوکب نزدیکتر است بآن کوکب که دلیل مخبر باشد
از آن کوکبی جمع یکجا اگر بوده باشد چنین زناشویی برآید و اگر خواهی
بنگر مر آن کوکب که ماه از وی منصرف شده و آن کوکب که ماه بوی متصل اگر این
دو دلیل یکجا جمع شوند یا متصل باشند این زناشویی بر آید و اگر این
دو دلیل هم متصل نباشند پس آفتاب دلیل مرد گیرند و زهره دلیل زن اگر اتصال
داشته باشند این مراد بر آید و اگر هر دو جزو این شده که یاد کردیم آن زناشویی
بر نیاید و اگر دلیل ایشان اتصال ایشان با کی راجع یا محترق یا در هبوط این کار
بر نیاید مسئله اگر خواهی که بدانی که این زن ثابت باشد نگر صاحب
برج هفتم اگر کوکب سعد باشد یا پیوسته بود بکوکبی سعد آن زن ثابت بود
و اگر نحس باشد یا ناظر بود بکوکبی نحس آن زن زشت مسئله اگر خواهی که
بدانی که بکر خوبست یا خوش سیرت صاحب هفتم اگر در خانهٔ خود باشد و سعد بود
اندر ذات خویش آن بکر خوبی باشد و اگر صاحب هفتم اندر جای سعد و نحس
خانهٔ خویش ناظر از دوستی آن زن نیکی باشد و اگر در مقابله بنگرد آن زن زشتخوی
باشد و از تربیع میانه خوبی باشد مسئله اگر پرسند که این زن که خشم رفته باز آید یا نه
بنگر بخداوند طالع و آن کوکب که ماه از وی منصرف دلیل مرد است و خداوند هفتم
و آن کوکب که ماه بوی متصل دلیل زنست اگر این دلیلها هم متصلند از نیک
و نند پس باز آید بخوشی و اگر از تربیع و مقابله و مقارنه بود زن بازنیاید

و اگر آید پدیدار نماید و اگر شمس در اوتاد باشد در فوق الارض و زهره غربی
بود و راجع و محترق زن بصلح باز آید و پشیمان شود و اگر شمس در تحت الارض
بود و زهره فوق الارض باز آمدن بدشواری بود و اگر بوقت مسئله شمس و زهره
هر دو ساقط باشند گوئی زن طلاق گوید که از وی خیر و منفعت نباشد و اگر زهره
مستقیم بود زن شوی مسلط باشد و از یکدیگر جدا گردند و مرد پشیمان شود
و خود را ملامت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع بود زن بصلح باز گردد و اگر ماه
ناقص النور باشد یعنی از چهاردهم گذشته باشد دلیل کند که زن پشیمان شود
و آشتی کند و اگر ماه زاید النور باشد یعنی پیش از چهاردهم بود دلیل بود که
زن پشیمان نشود و باز نیاید و اگر آید بدشواری **مسئله** اگر خواهی که بدانی
که این زن و شوی که شود بیکدیگر دوست باشند یا نه بنگر بدلیل دو زن
اگر از تثلیث و تسدیس بهم نگرند دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند و اگر
از مقابله نگرند دشمن بود و اگر از تربیع نگرند میانه حال باشند در دوستی و
دشمنی **مسئله** اگر پرسند که این زن از شوهر مالدار شود یا نه بنگر
بدو بنگر بطالع و هشتم که دلیل مال زن وی باشد اگر سعدی این برجها بود
یا کوکبی سعد ناظر باشند یا خداوند این برجها سعد بود یا مسعود و مستقیم دلیل
کند بر توانگری ایشان اگر برجها که یاد کردیم نحس یا خداوند این برج نحس
یا راجع باشد دلیل پریشانی و کم نفعی ایشان باشد **مسئله** اگر پرسند
که کدام یک از ایشان مسلط اند بنگر بصاحب طالع اگر در وتد باشد و
صاحب هفتم اندر زایل دلیل کند که پرسنده قوی تر است حکم او روا تر و اگر خداوند
طالع زایل بود و خداوند هفتم اندر وتد آن یک را حکم روا تر و قوی دست تر
و پرسنده زیردست وی بود **مسئله** اگر سؤال کنند که زن زودتر میرد یا مرد

بنگر اگر صاحب طالع زودتر بنحس متصل شود یا محترق گردد دلیل کند که مرد
زودتر میرد و اگر صاحب هفتم زودتر بنحوس یا محترق گردد زن زودتر میرد و اگر
سعدی آن ناظر باشد بیمار گردد و نمیرد و اگر قمر در ثامن یا با نحس
منحوس بود و اگر خانه قمر برج مذکر بود مرد زودتر میرد و اگر مؤنث بود زن زودتر
بمیرد **مسئله** اگر پرسند که این زن چنانست یا پاکدامن یا نه بنگر بصاحب برج
هفتم اگر در برج ثابت بود جز عقرب و کوکب سعد متصل بود پاکدامن بود
و اگر در برج ذو جسدین بود و سعدان نظر داشته باشند شوهر دیگر کرده
بود و یا سخنی گفته باشند و اگر پرسند که آنکه شوهر فرزند دارد یا نه بنگر
بخانه پنجم دلیل اگر کوکبی دیگر باشد گوییم بلی و الا نداشته باشد و اگر قمر
در برج مقدم زحل متصل بود بقران کسی آن زن دست از کرده بود **مسئله**
اگر پرسند که این زن بجز از من کسی دیگر دوست میدارد یا نه بنگر اگر صاحب خانه
هفتم در وتد یا مایل الوتد است دلیل آنکه شوی خود بود و اگر در زایل الوتد
باشد دلیل آنکه شوی نبود **مسئله** اگر پرسند که این زن معشوق چه نوع دارد
بنگر بصاحب هفتم تا بکدام کوکب متصل است بصفت آن کوکب گوی و در باب زناشویی
از برهان الکفایه مثالی بگوییم **مثال** نگاه کردیم بر این طالع عقرب و هم
صاحب طالع مریخ و مریخ اندر وسط السماء و ماه اندر طالع و نزدیک درجه طالع دلیل
طالع را ماه و مریخ نهیم و از آنکه ماه متصل مشتری و مشتری در هفتم است صاحب هفتم
مشتری گوییم ضمیر از زن خواستن است از آنکه ماه با سهم السعاده و صاحب
طالع و مشتری اندر وتد چنین گوییم که این زن بمریخ بر آید بسبب آنکه ماه بمشتری
پیوندد و چون از مشتری منصرف شود بمریخ پیوندد دلیل کند بر روا شدن کار چون
مشتری اندر هفتم راجع است گوییم اول این کار بنقصان انجامد چنانکه نومید شوند

وچون مشتری مستقیم گردد این حاجت برآید پس خواستیم که بدانیم که این زن
قبل از برج شوی داشته یا نه نگاه کردیم بصاحب هفتم و آن زهره است اندر برج
ذو جسدین گوییم که زن شوهری کرده است از آنکه زهره در مقابل زحل یافتیم
و زحل در خانه موت است گوییم این زن را شوی مرده است پس خواستیم که بدانیم که زن را
فرزند هست یا نه پس نگاه کردیم بسوی برج پنجم از برج زهره و آن برج اول
یافتیم و اندر وی ستاره نه گوییم که او را فرزند نیست و اگر کوکبی بدی گفتیم فرزند هست
مثال دیگر طالع سنبله یافتیم و خداوندش اندر نهم دلیل کند که این مرد غربت
و از آنکه اندر برج نهم است و از زحل دلیل کند که این مرد در سفر زنان بوده و
خداوند طالع است از نگاه کردیم حال زن خداوند هفتم مشتری و در خانه خود دلیل
کند که این زن نیکو روی نیکو حال نیکو خوی از آنکه مشتری با زهره در
برج ذو جسدین دلیل کند که این زن ثیبه است پس خواستیم که بدانیم
که این تزویج برآید یا نه عطارد که صاحب طالع است منصرف یافتیم از زحل و
نحوس و بی ماه خالی السیر دلیل کند که این تزویج بر نیاید و از آنکه زهره در هم
طالع هما دلیل زنست و زهره در خانه عطارد و عطارد در خانه زهره دلیل کند که
سایل و مسئول عنه هر دو خویش اند و از آنکه زهره اندر وسط السماست
و عطارد اندر برج زایل دلیل کند که این زن متکبر و گردنکش بوده و مرد غربت
رفته بوده و در آنجا مانده و از آن سبب که مرد بغربت رفته این تزویج بر نیاید
و زن قبول نکاح نکند مثال دیگر طالع ثور یافتیم و صاحبش زهره در راجع
چون ضعیف بود دلیل نشد بماه نگرستیم و ماه را قوی حال یافتیم و از آنکه خداوند
ساعت در خانه خویش است پس ماه را منصرف یافتیم از عطارد و متصل بزهره
عطارد را دلیل مرد گرفتیم که ماه از وی منصرف شده و زهره را دلیل زن گرفتیم

که ماه بوی متصل میشود و از آنکه ماه از مقابله عطارد بازگشته چنین گوییم که
این زن یک شوهر دیگر پیش از این داشته و از آنکه زهره در جهت
گوییم این را خوبی بدست از خوبی به طلاق خواسته خواستیم بدانیم که این
تزویج برآید یا نه گفتیم این تزویج بر نیاید زیرا که زهره را جهت غیب اندر
طالع و او تا د طالع زایل زیرا که برج عاقبت طالع است بتسویة البیوت و
سرطان برج منقلب است مثالی که از مؤلف استفسار کرده اند صورت
طالع بدین طریق است گفتیم که
ضمیر از زن ناشوهر است که مرد غایب
باشد از آنکه صاحب هفتم در
طالع و صاحب طالع در نهم پس
خواستیم که بدانیم که این زن از

مشتری
سنبله
سرطان
زحل
اسد
جوزا
میزان
زهره
ثور
قمر
عقرب
شمس
حمل
قوس
دلو
مریخ
عطارد
حوت
جدی

خانواده بزرگست یا از مردم دون زهره که دلیل زنست در ثور و در مقابلها شرف
یافتیم گفتیم این دختر بزرگانست که حاکم باشد یا بحاکم نسبت داشته باشد و
چون زحل که دلیل مسئول عنه است در وبال با رجع و قمر که دلیل سایل در هبوط
شمس دلیل مرد گرفتیم و زهره دلیل زن چون از یکدیگر ساقط بودند گفتیم این کار
بر نیاید دیگر سؤال کرد که از روی این طالع درین روی و را شوهری خواهد بود
یا نه گفتیم نه از آنکه ماه از زحل منصرف بکوکب دیگر متصل نیست چنان شد و حالا
چهار سال دیگر رسید که آن عورت نشسته مگر حق سبحانه و تعالی الحکمة
مسئله فی السرقة طالع و صاحب طالع و کوکبی که قمر از وی منصرف است
دلیل صاحب کالاست و کوکبی که قمر بوی متصل است صاحب طالع و کوکب غریب که در طالع
یا در وسط السما یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزدست و اگر این نبود هر

هر کوکبی در دویم و نهم و دوازدهم باشد دلیل دزد دست مسئله اگر پرسند
که دزد آشناست یا بیگانه اگر هر دو نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع
باشند یا بصاحب طالع ناظر باشند دزد غریب است و اگر قمر در خانه خویش
بود در طالع یا ناظر بطالع یا آنکه دلیل دزد که در طالع بود و در آن خانه غریب بود
لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در حد خود باشد دزد از اهل بیت یا اهل بود
پس اگر آن کوکب که در طالع است دلیل دزد است آفتاب بود دلیل کند که دزد
پدر باشد و اگر زهره دلیل زن باشد و اگر مریخ دلیل شوهر است و اگر مشتری
دلیل شوهر و اگر زحل بود خادمان و غلام و کنیز و اگر عطارد بود فرزندان اگر در
شرف و مثلثه و حد نباشد آن دزد خادم بود و اگر آن کوکب که ماه از وی منصرف
و آن کوکب که ماه بوی متصل در دو در یک برج باشند آن دزد نیز از اهل بیت باشد
و اگر شمس و قمر بهم متصل باشند و دزد نیز از اهل بیت بود و قمر بهم متصل باشد
و دزد نیز از اهل بیت بود نظر کن بر آن کوکب که از طالع است و بجد او منضم
و بر آن کوکب که ماه را اتصال با وی بود که این سه دلیل دزد بود پس اگر دلیل
دزد در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل دزد است یا
صاحب طالع با طالع یا وتدهای دیگر بود آن دلیل خود دزد باشد مسئله
اگر پرسند که دزد مرد است یا زن اگر دلیل در برج مذکر بود یا مشرقی باشد
یا در ربع مذکر باشد دزد مرد باشد و اگر در برج مونث باشد یا کوکب
دلیل مغربی باشد یا در ربع مونث باشد آن دزد زن بود و اگر کوکبی در
برج نر باشد و کوکبی در برج ماده حکم بر آن کوکب قوی تر باشد از این سه دلیل اما
دو ربع که از درجه وسط السماء تا درجه مغرب و از درجه طالع تا درجه
وتد الارض این دو ربع را مونث گویند و آن دو ربع دیگر مذکر است مسئله

اگر پرسند که دزد آزاد است یا بنده نظر کن اگر دلیل دزد سعد بود
یا در برج مقبول بود دلیل که دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب
نحس بود یا دلیل دزد در خانه ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود
مسئله اگر پرسند که دزد معروف و اصیل است یا نامعروف و بی اصل
نظر کن اگر سعدی در طالع یا در هفتم باشد و در آن خانه حظی داشته باشد
آن دزد مشهور معروف و اصیل بود و اگر در طالع یا هفتم کوکب نحس بود یا آنکه در
وبال و هبوط و احتراق و حضیض بود دزد بد اصل و بی نژاد باشد مسئله
اگر پرسند که دزدیده قیمتی باشد یا قیمتی نداشته باشد نظر کن اگر در وسط
السماء کوکب نحس بود یا صاحب وسط السماء نحس باشد قیمت کالا سهل باشد و اگر در
وسط السماء کوکب سعد باشد یا ناظر کوکب سعد باشد آنچه را قیمت باشد و اگر
نحسی در وسط السماء بود و ماه نیز خالی از سیر باشد دزدیده بسیار بی قیمت بود
و اگر خداوند خانه ماه در عاشر باشد قیمتی باشد و اگر کوکبی که در عاشر باشد
یا کوکبی که خداوند خانه عاشر باشد اتصال بهر کوکب داشته باشد دزدیده
از جنس همان کوکب است و اگر برج ماه آتشی باشد و ماه از برج آتشی دلیل باشد
که از آتش بیرون آورده باشند و چون زهره پیوسته باشد بکوکبی که در
خانه مالست پیرایه زنان بوده باشد و اگر خداوند ساعت در برج حمل باشد
دلیل باشد که آن پیرایه تعلق بسر و روی داشته باشد مسئله اگر
پرسند که دزد دوست است یا دشمن بنگر اگر دلیل دزد یا دلیل مال نظر دوستی
بیکدیگر دارند یا آنکه بطالع نظر دوستی دارند یا آنکه دلیل دزد در حد خود دزد دوست باشد
و اگر دلیل دزد بنظر دشمنی بطالع یا بدلیل مال ناظر باشد یا در خانه دشمنی باشد
دشمن است اگر در خط خود نباشد لیکن ناظر بطالع و صاحب طالع باشد دلیل بود

که در آن خانه

که دزد بظاهر دوست باشد و بباطن دشمن مسئله اگر پرسند که این
دزد دیگر بار آمده بهمانخانه یا نه پس نظر کن بماه اگر بطالع ناظر باشد و صاحب
طالع را نبیند و در برج ثابت یا منقلب شد مر کز آن دزد بآنخانه نرفته آید
غیر آنکه رتبه که بدزدی رفته است و اگر نحسی بسهم السعاده نظر دارد و از پیش
این دیگر چیزها دزدیده است و اگر سعدی بسهم السعاده ناظر باشد این دزد
نداشته و اگر باین حال که گفتیم در برج ذوجسدین باشد بجای دیگر آمده
باشد مسئله اگر پرسند که دزد پیر است یا جوان بنگر بکوکبی که در قبالت
و خداوند خانه ششم و آن کوکبی ماه بوی متصلست اگر این مشرق باشد اول برج آ
و شرقی باشد دزد جوان باشد و اگر آخر برج و مغربی باشد دزد پیر باشد
و اگر در وسط برج باشد و نه شرقی باشند و نه مغربی دزد کهن سال باشد
مسئله اگر پرسند که دزد چه رنگ داشته باشد اگر از آن سه دلیل که
یاد کردیم یعنی صاحب سابع یا کوکبی قویتر متصل یا کوکب غریب که در طالع یا در
وسط السما یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد پس اگر زحل باشد
اسمر رنگ باشد و گندم گون و خرد چشم و سر فرو افکنده و بسیار اندیشه و
گران کار و اگر دلیل مشتری باشد مرد [illegible] گون باشد و نیکو چشم و باریک ابرو
و لاغر اندام و نیکو رو و اگر دلیل مریخ بود نیکون موی و زنگاری چشم و
سرخ و سفید و تیز خشم و چون راه رود بشتاب رود و اگر دلیل زهره بود و
سفید پوست و چشمها سخت سیاه و ورانها بزرگ و فراخ کننده بسیار خنده
باشد و اگر دلیل عطارد بود و عطارد شرقی باشد دزد کودکی باشد غلامی
و اگر مغربی بود و منحوس دزد کوسج بود و اگر مغربی بود و منحوس نبود دزد تنگ
ریش باشد و خرد سر و سبز رنگ و زبان آور باشد و اگر دلیل آفتاب بود بنگر که

آفتاب بکدام کوکب پیوسته است صورت آن کوکب بود و اگر آفتاب با کوکبی
اتصال نبود دزد سرخ موی ازرق چشم و ستمکاره بود و اگر دلیل ماه بود
بنگر که ماه بکدام کوکب پیوسته است دزد بر آن صورت بود و اگر ماه و را
اتصال نبود دزد خوبروی و سفید روی گرد روی سفر دوست بود و بنگر که
ماه بکدام برج است دزد بصورت همان برج باشد مسئله اگر پرسند
که دزد کالا بدست کسی داده یا در دست ویست بنگر از درجه طالع تا
درجه وتد الارض اگر در آنجا کوکبی باشد بگو بدست کسی داده و اگر کوکب
نباشد کالا بدست دزد است مسئله اگر پرسند که دزد کجاست اگر
دلیل دزد چنانکه یاد کردیم بصاحب سیوم و نهم متصل باشد یا
بکوکبی متصل باشد که در سیوم و نهم بود دلیل برین وضع باشد دزد از
شهر بیرون رفته باشد و قصد جایی دور کرده پس اگر دلیل دزد در برج
آتشی بود یا برج شرقی آن دزد بجانب مشرق رفته باشد و برین قیاس کن
تا برابع و اگر دلیل راجع باشد دزد جایی نرفته باشد و در شهر باشد
و اگر در برج ذوجسدین باشد از شهر بیرون خواهد رفت و اگر در برج
منقلب بود و هسم اندر شهر از جایی بجایی دیگر نقل کند مسئله اگر پرسند که
دزدیده در کجا پنهان کرده اند بنگر برج رابع اگر سعدی چهارم بود یا
صاحب چهارم سعد باشد دلیل که دزدیده در جایی لطیف و خرم پنهان کرده باشد
و پس کسی شریف بود و اگر در رابع نحسی بود دزدیده بجایی کثیف خسیس پنهان
کرده باشند پس بنگر بدان برج که خداوند ساعت اندر رویت وی است از برج
که ماه اندر رویت وی برج چهارم اگر آن برج جای آبی باشد دزدیده در جایی پنهان
کرده باشند که آب نزدیک باشد و اگر برجهای آتشی باشد در جایی پنهان کرده باشند

که مکان آن آتش یا مکان دواب بود و اگر برجهای خاکی باشد در زمین
پنهان کرده باشند و اگر برجهای بادی بود در صحرا پنهان کرده باشند و اگر
صاحب ساعت در وسط السما بود در بلندی پنهان کرده باشند مثل بام و غرفه
و بالاخانه و اگر در برج ذوجسدین باشد دزدیده در صندوق در دیوار
پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت در برج سنبله باشد بجایی که
جو و گندم و طعام باشد پنهان کرده باشند پس اگر خداوند ساعت
مریخ یا در خانه مریخ باشد دزدیده در جایی پنهان کرده باشند که آتش کرده
باشند و اگر زحل یا بخانه زحل بود بجایی تاریک پنهان کرده باشند و اگر خداوند
ساعت مشتری باشد یا در خانه مشتری و مشتری ناظر بوی بجایی پاکیزه پنهان
کرده باشند و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا در خانه آفتاب بود و ناظر
بجایی باشد که پیدا بود و پنهان نکرده باشند یا در خانه سلطان بود و
اگر خداوند ساعت زهره بود یا در خانه زهره و زهره بوی ناظر بجایی
پنهان کرده باشند که زنان بود یا شرابخانه بود و یا مطرب بود و سرود
بود یا زمین نرم باشد و اگر خداوند ساعت عطارد یا در خانه عطارد بود
و عطارد ناظر دلیلست که در جایی بود که آنجا کتب یا طفل بود و اگر ماه در
خانه خویش بود خداوند ساعت دزد و تد دلیل کند که آن کالای دزدیده
هم اندر خانه صاحب باشد و از خانه بدر نبرده باشند مسئله اگر پرسند
که این دزدی آشکارا شود یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر بکوکبی در طالع یا در
وسط السما متصل آن دزدی آشکارا شود و اگر قمر تحت الشعاع و تد ناظر
باشد آن دزد آشکارا شود و اگر بر دزد نیز دلیل نه ناظر باشند پوشیده ماند
مسئله اگر پرسند که دزدیده بدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوکبی متصل است

که آن کوکب اندر طالع باشد یا در نهم یا در دهم یا در یازدهم آن کالا بدید آید
و اگر ماه بکوکبی متصل شود که از طالع ساقط باشد چون طالع پیوندد دلیل
بدید آمدن کالا بود و اگر ماه بنحس متصل شود در تثلیث یا تسدیس دزد
باسانی بدید آید و از تربیع و مقابله بدشواری و اگر ماه اندر ششم باشد
یا بکوکبی متصل شود که در هفتم یا ماه بستاره نحس پیوندد از مقارنه دزدیده بدید آید
و اگر ماه بسعدی پیوندد که آن سعد اندر وسط السما باشد یا اندر دوازدهم
طالع یا یازدهم دزدی پدید آید و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد در دوم
باشد از طالع دزدیده پیدا شود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد خداوند
هشتم باشد و بخداوند طالع پیوندد دزد مال دزدیده باز آرد و اگر خداوند
طالع بخداوند هفتم یا هشتم پیوندد دزد پدید آید و اگر آفتاب و ماه ناظر
باشند بسهم السعاده دلیل پیدا آمدن کند و اگر نه زود پدید آید پس نظر تثلیث و
تسدیس بود باسانی و اگر تربیع و مقابله بود بدشواری پدید آید و اگر در طالع
یا دهم یا یازدهم کوکب سعد نبود و اندر خانه مال نیز نبود و تیر ساقط از
طالع و سهم السعاده دزدیده بدید نیاید و اگر آفتاب اندر طالع باشد
دزدیده پدید آید مگر طالع برج بادی باشد که آفتاب در برج بادی خیبت
مسئله اگر پرسند که این مال از دزد که بدید آید بدست آید یا نه
پس بنگر بدوم و صاحبش و دهم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و
صاحب برج قمر و صاحب حد قمر ازین دلایل هر کدام که قوی تر باشد دلیل مال
دزدیده بود پس اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد مال باز آید
و اگر صاحب برج قمر یا صاحب حد قمر یا صاحب برج شمس متصل شود بشمس
دلیلست بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد بود یا مائل الوتد اگر دلیل مال

از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا بقمر ناظر نباشد یا در سابع بود
یا بصاحب سابع متصل بود مال منت ندهد و بماند و اگر قمر کوکبی در طالع بود یا
بصاحب طالع یا بصاحب وسط السما یا کوکبی در وسط السما بود متصل شود
آن مال باز یابد اتصال صاحب دویم کوکبی در دویم باشد مال باز یابد و اگر
صاحب هشتم با صاحب دویم بصاحب هفتم متصل شود مال بود و باز نیابد
مسئله اگر پرسند که این دزدی بچه نوع کرده اند بنگر بخداوند دویم و
دهم و قمر و خداوند خانه اش اگر شهادت از زحل بیشتر بود این دزدی بحیلت
کرده اند چون نقب کشیدن و پنهان شدن شب دزدی اگر شهادت مریخ را بود بمکابره
و غضب و اگر شهادت مشتری را بود قصد نکرده باشند در ابتدا و بر سبیل لهو بود
و اگر زهره بود همچنین لکن بر طریق بازی و حشمتی و اگر آفتاب بود بقصد [illegible]
باشند و دزد خداوند نسب بود و اگر عطارد بود از جهت فریب و خائنی
بر داشته باشند مسئله اگر پرسند که دزد بگیرند و بر دزد ظفر یابند
یا نه بنگر بخداوند طالع و خداوند هفتم اگر بیکدیگر اتصال دارند ظفر یابند
بر دزد و همچنین اگر خداوند طالع ستاره ای بود در وسط السما
و خداوند طالع چون تحت الشعاع بود و خداوند طالع بد و نکرد دزد دیگر نه
و بر وی ظفر یابند مثال از برهان الکفایه طالع یافتیم اسد بود نگاه
کردیم عطارد را یافتیم در طالع غریب و خداوند طالع نیز در طالع بدان سبب که
عطارد در طالع است دلیل کند که دزد غلامی بود و بیمار زنک و کوچک و از بهر
آنکه عطارد پیوسته است بزحل دلیل کند که رنگ او اسمر باشد و از آنکه
با خداوند طالع اندر طالع باشد دلیل کند که دزد از اهل خانه است و از آنکه مشتری
اندر وسط السماست دلیل کند که چیزی قیمتی دزدیده باشد پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است

که دزد دیده اند مشتری را دلیل گشته و یافتیم با آفتاب زیرا که خداوند
خانه ماه و اندر وسط السماست و مشتری را پیوسته یافتیم با آفتاب و آفتاب
در برج آتشیست دلیل کند که کالای گم شده دینار بود زیرا که مشتری دلیل
مال آفتاب دلیل زر و از آنکه مشتری وسط السما بود دلیل کند که دینار بسیار بود
و عدد دو هزار و دویست دینار و از آنکه ماه مشتری متصل و زحل اندر یازدهم
دلالت کند که دزد پیدا آید و بدان سبب که سعد در وسط السماست دلیل
کند که دزد پیدا آید و از آن سبب که زهره اندر دویم است دلیل کند که
دزد این دینار را بها در داده است زیرا که زهره اندر خانه عطارد است
پس خواستیم تا بدانیم که دزد دیده در کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند
ساعت و برج مال و برج چهارم زهره را اندر خانه مال یافتیم و ورش ماه بود
و ماه که خداوند ساعت است در برج آبی و برج چهارم نیز برج آبی و ماه ساقط
از طالع دلیل کند که دزد زیر زمین پنهان کرده باشند در جایی که آب نزدیک باشد
و از آن سبب که ماه و زحل می پیوندد دلیل کند که در خانه تاریک است و از آنکه خداوند
خانه ماه اندر وسط السماست دلیل کند که این دینار زود پیدا آید و اگر خداوند
خانه ماه بزیر زمین بود و ماه را اتصال کوکبی بود که بزیر زمین بودی گفتیمی که
مال پیدا نیاید مگر بسالها و از آن سبب که زهره اندر هبوط است حکم کردیم که
این مال را بدو دادست مثال دیگر پس نگاه کردیم اندرین طالع هیچ کوکب
نیافتیم که اندر طالع باشد که دلیل دزدی بود و کواکب را با ماه ساقط یافتیم از طالع
و اگر ماه ساقط نبودی دلیل دزد آن کوکب بودی که بماه پیوسته پس خداوند
هفتم دلیل دزد یافتیم که آن زهره است و از آنکه سهم السعاده اندر هفتم است
و زهره منصرف است از کوکبی اندر خانه مال و زهره ساقطست زیر شعاع آفتاب

دلیل کند که این کالا دزد ویرا اندر خود افتاده پس خواستیم که بدانیم که چه
چیزست که گم شده پس از آن سبب که برج مال آتشیست و ماه اندر برج آتشی
دلیل کند که این دزدیده چیزی باشد که از آتش بیرون آورده باشند و از آنچ
که زر و پوسته است بکوکبی که اندر خانه مالست دلیل کند که پیرایه زرینست
و از آنکه خداوند ساعت در برج حملست و حمل تعلق بسر و روی دارد دلیل کند
که پیرایه باشد که تعلق بروی و سر داشته باشد و یا حلقه گوش باشد
و از آنکه خداوند خانه مال یا خداوند وسط السما ساکنست و این تعلق دلیل ساقط اند و
ساقطست از طالع دلیل کند که کم شدن قیمت بسیار نداشته و فرودی متوسط
بود و از آنکه خداوند خانه مال خداوند ذنبست و بزحل متصل میشود دلیل کند
که اندر خانه تاریک پنهان کرده است و از آن سبب که نیرین از طالع ساقط اند
و سهم السعاده اندر منعقم است و ماه بکوکبی پیوندد که اندر سهم السعادتست
دلیل کند که دزد ویرا بدید نیاید و هم او گوید طالع جوزا و خداوند طالع
اندر طالع و آفتاب و زحل با وی گفتیم که کوکب غریب اندر وی دلیل دزد بود و از آن
سبب که زحل نزدیکست بر جه طالع پس دلیل دزد زحل باشد و از آنکه زحل
مغربیست دلیل کند که دزد مردی پیرست و از آنکه دلیل دزد برج ذو جسدینست
دلیل کند که این دزدی دو کس کرده باشند و دزدی دیگر که با وی است جوان
باشد و میگون موی و ازرق چشم و تن آور و این دزد که پیرست سبزرنگ
باشد و مردو پوسته سلطان باشند پس نگاه کردیم که این کالای دزدیده چه
چیزست خداوند خانه ماه را اندر چهارم یافتیم و ماه اندر حد مشتری اندر
خانه مریخ و مشتری اندر برج خاکی دلیل کند که این دزدیده از گوهر باشد و از آنکه
زحل شعاع آفتاب اندرست دلیل کند که این دزدیده لباس شب باشد و از آن سبب که



خداوند مال و خداوند وسط السما هر دو ساقط اند دلیل کند که این صنعت
داشته باشد و از آن سبب که خداوند خانه ماه مشتریست دلیل کند که جامه
مرصع و نیکو بود و از آن سبب که سهم السعاده با ساقطانست دلیل کند که این جامه
از قیمت افتاده باشد پس نگاه کردیم که جامه را در کجا پنهان نهاده اند و
دانستن این خداوند ساعت که اندر برج بادیست دلیل کند که بجای بلند نهاده اند
چون بام و حجره و از آن سبب که خداوند ساعت اندر طالعست دلیل کند که
این کالا از خانه که برده اند بیرون نبرده اند و از آن سبب که مریخ اندر
چهارمست دلیل کند که آنجا که نهاده است اشتران مطبخ بوده و از آنکه ماه بمریخ
اندرو تدبیرست و عطارد نیز بمریخ پیوندد دلیل کند که جامه باز بخداوند رسد
و از آنکه مریخ تدبیر ماه داده و مریخ بر زیر زمین است دلیل کند که کس آگاه نشود
و این حال از خلق پوشیده ماند و الله اعلم مثالی که از مولف پرسیدند و اجابت



چون زر بشکسته اول زحل در دوازدهم
در خانه غریب بود و دلیل گرفتیم پس نظر
کردیم بخداوند سهم السعاده مریخ و وی
در هفتم در خانه خود در وتد گفتیم که
ضمیر از وی است گفتیم که سوال از دزد
پرسش خواستیم که دلیل صاحب کالا چه باشد صاحب طالع زهره بود در ثور گفتیم که صاحب
کالا زنیست که و چون بر جیست مقابله دارد مشتری گفتیم شوهر این زن بر جاست
یا تاجریست که از آنکه قمر از عطارد منصرف گفتیم که پسری دارد این زن
کوچک ساده و پیوسته اما سلطان از آنکه با آفتاب در یک برجند پس خواستیم
که تا بدانیم که دزد آشناست یا بیگانه چون مریخ وزیر طالع ناظرست

بر جهت گفتیم که این دزد غریبست پس خواستیم تا بدانیم که این دزد مردست
یا زن نظر کردیم که یا کوکب در طالع باشد که دلیل دزد است که دلیل کوکبی در طالع نیافتیم
پس صاحب هفتم که دلیل دزد است در هفتم بود و کوکب مذکر در برج مذکر گفتیم دزد
مردست و از آنکه صاحب هفتم در هفتم گفتیم دزد آزاد است و از آنکه صاحب هفتم در
خانهٔ خود است و در مقابلهٔ طالع گفتیم دزد ثابت است از آنکه ماه در برج ثابت گفتیم
مرکز این دزد با آنجا نرفته باشد پس خواستیم تا بدانیم که این دزد پیرست
یا جوان چون خداوند خانه هفتم در ثلث وسط برج حمل دیدیم گفتیم پای بسن نهاده
و ابتدای کهولت وی است خواستیم تا بدانیم که دزد چه رنگست و چون دلیل دزد مریخست
دلیل کند که مردی سرخ و سفید و سیکون موی و ازرق چشم و چون او در وسط آب
رود پس خواستیم تا بدانیم که دزد کالا بدست کسی داده یا در دست خودش است از
درجهٔ طالع تا درجهٔ وتد الارض نگاه کردیم گفتیم که دزد این مال بدست کسی داده
و در دست خودش نیست و از آنکه دلیل دزد بر جهت ناظرست صاحب نهم
گفتیم این مال شهر بدر برده و چون وتد دیگر آن شهرست پس خواستیم
تا بدانیم که این دزدیده در کجاست خداوند ساعت که عطارد است یافتیم در
جوزا و در برج بادی گفتیم که در فضایست بلند مثل پشت بام و بالاخانه که
کمتر خانه اطفال باشد پس خواستیم تا بدانیم که دزدیده بدر آید یا نه چون ماه
برج متصل میشود از تثلیث گفتیم که دزدیده آشکار شود باز خواستیم تا
بدانیم که کالا چیست چون خداوند خانه ماه اندر برج بادی و ماه در برج آتشی
دلیل کرد که دزدیده از دو قسم باشد و چون ماه بمشتری متصل گفتیم که کالای
و چون اجمع گفتیم از قیمت افتاده و بعد از آنکه پیدا شد چنین بود مسئله
در ظفر بر خصم طالع و خداوند ششم آن کوکب که قمر از وی منصرف بود دلیل پرسنده

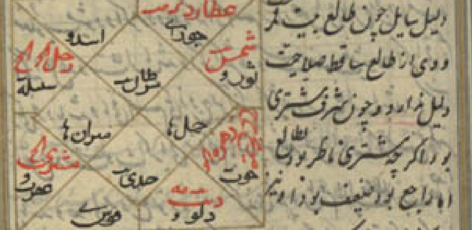
و هفتم و خداوند ششم و آن کوکبی که قمر بوی متصل شود دلیل خصم و عاشر و خداوند
و کوکبی که در وسط السما بود دلیل قاضی حاکم بود و برج چهارم از خانه که او در وست
نیز دلیل عاقبت برج چهارم و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت مسئله
اگر پرسند که بر خصم ظفر یابیم یا نه بنگر اگر صاحب طالع در هفتم یا هشتم
سایل مقهور خصم شود اگر سهم السعاده در طالع بود یا در وایل و ناظر طالع
دلیل ظفر یافتن سوال کننده بر سایل اگر صاحب هفتم یا هشتم در طالع بود
خصم مقهور سایل گردد و نحوس در برج صاحب هفتم و صاحب هشتم و بودن کوکبی
ایشان در طالع دلیلست که خصم مقهور سایل گردد پس اگر خداوند طالع در
وتدی بود غیر غارب و در آن وتد مقبول از برج ثابت باشد پرسنده قوی
بود و بر خصم ظفر یابد و اگر خداوند غارب در وتدی بود غیر طالع و در آن وتد
مقبول بود خصم بر سایل ظفر یابد و هر کدام از این دو دلیل که علوی باشند قوی تر
باشند و از این دو دلیل هر کدام که راجع یا محترق یا تحت الشعاع یا ساقط
یا در هبوط باشد وی ضعیف تر بود مسئله اگر پرسند که از این دو داوری اگر
پیش حاکم بریم کدام جانب گیرد پس نظر کن بخداوند وسط السما که اتصال
بکدام دلیل دارد از مودت یا عداوت و بهر کدام از دو دلیل که نظر عداوت کرده
با آن جور کند و هر کدام دلیل که بیشتر کوکب السعود در بیتی ناظر باشند یاری
کردن آن دلیل بیشتر باشند و اگر اندر وسط السما کوکب نحس بود بنگر با
کدام دلیل از آن نحس منحوس است دلیل باشد که حاکم جور کند بر آن نحس و اگر
سعد باشد و نظر بدلیلی داشته باشد قاضی عدل التمس کند و اگر آن سعد
راجع باشد بدلیل در وقت زنی جور کرد و قاضی بود مسئله خداوند
برج دوم یاری گر آن پرسنده باشد و خداوند هشتم دلیل یاری گر آن خصم باشد

بلکه باین دو دلیل که کدام که در قوت مستقیم السیر باشد و اندر خط خویش بود
یا دری انکس قوی تر و بیشتر باشد و هر کدام دلیل مغربی یا ساقط یا غریب
یا دری کران قوی ضعیف بود مسئله اگر پرسند که میان سایل و [illegible]
خصومت قایم باشد یا صلح شود دیگر اگر میان دو دلیل نظر مودت بود
قبول الصلح افتد و اگر دلیل خصم و سایل هر دو مشرقی باشند میان ایشان
صلح افتد و اگر هر دو در تحت الشعاع باشند یا در خانه چهارم خصومت میان
ایشان زایل شود و اگر دو دلیل قرانی کنند صلح میان ایشان از جهت
یکدیگر باشند و اگر میان دو دلیل از تثلیث و تسدیس باشد میان
ایشان صلح افتد و اگر اتصال دو دلیل از مقابله و تربیع بود میان ایشان
جنگ باشد و اگر خداوند طالع تحت الارض بود یا نجم او در هفتم بود ظفر
خصم را بود و اگر برعکس باشد ظفر مر سایل را باشد و اگر خداوند طالع
راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا اندر برج منقلب یا غربی یا غریب
بود یا مقبول بود ظفر خصم را بود و اگر خداوند هفتم چنین باشد ظفر
سایل را بود **مثالی** که از مؤلف رسیده اند در دلیل دیگر چنین



صاحب طالع با برج و در هفتم
در وبال قمر را صاحب شرف او
نیز در وبال در هفتم و آفتاب
که قمر از وی منصرف در هفتم
پس مریخ که صاحب [illegible] در
بیت شرف او دلیل سایل کنیم
دلیل مسئول عنه چون صاحب هفتم از طالع در وبالست خداوند برج قمر که رحلت

در وبال و از طالع ساقط و زهره که قمر از وی متصل دلیل ضد کردیم او نیز در
خانه هشتم و از طالع ساقط پس گفتیم که چون ضعف هر دو مساوی [illegible]
که در شرف و صاحب طالع اصل سایل است به واسطه گفتیم که قوت سایل را بود
و چون صاحب هشتم صاحب طالع اصل سایلست دلیل که سایل غالب [illegible]
کند و یاری کرده باشد و چون صاحب [illegible] هشتم دلیلست که یاری کرده
شده سایل کند و چون میان زهره و مریخ بر جهت تربیع دلیل که خصومت
بر طرف نشود **مثالی دیگر** سؤال از مؤلف طالع برین طریق است



دلیل سایل چون طالع بیت قمر
و وی از طالع ساقط صلاحیت
دلیل نداد و چون شرف مشتری
بود و اگرچه مشتری ناظر بود طالع
اما راجع بود ضعیف بود و او نیز
دلیل کردیم پس نظر کردیم زهره و صاحب [illegible] و در [illegible] سه شهادت دارد
[illegible] شهادت صاحب [illegible] بجمع [illegible] شهادت
باشد و چون در شرف خود یا در خانه خود باشد شهادت [illegible]
که دو از وی شهادت داشته باشد پس زهره دلیل سایل باشد و مریخ که صاحب
طالع اصلیست [illegible] دو شهادت [illegible] قمر از وی منصرف [illegible]
دلیل مسئول عنه بیت هفتم که زحلست اگرچه بر جهت ناظر است طالع اما
راجعست دلیل نکردیم و چون مریخ صاحب [illegible] و چهار شهادت دارد و صاحب
وجهست یک شهادت دارد و در [illegible] سیم است یک شهادت دارد که مجموعها
شش شهادت باشد و زهره در [illegible] اول [illegible] شهادت [illegible] قمر یک شهادت

دارد و چون زحل و در شرف خود مضاعف شد شش شهادت که مجموع ده واو

شهادت باشد پس دلیل سئول عنه نیز زحل و در ثانی باشد پس گفتیم که چون

تو شهادت دلیل بیشتر قوتش زیادتر باشد و چون دلیلین مجمع است

باتکه دلیل هر دو گفته شد که این کار بصلح انجامد و دیگر باهم نزاع

نکنند والله اعلم مسئله در غالب و مغلوب قول دور یونس حساب کن اسم

متنازعین و از هر کدام نه نه طرح کن تا نه بماند یا کمتر پس نگاه کن اگر در هر دو

اسم آنچه باقی مانده فرد است اگر اقل عدد دست غالب است و انکه اکثر عدد دست

مغلوب میشود و اگر هر دو عدد که از اسم متنازعین باقی مانده زوج باشد

آنکه اقل عدد دست غالب باشد و آنکه اکثر عدد دست مغلوب میشود و اگر باقی اسم

یکی فرد باشد و باقی اسم یکی زوج پس آنکه اکثر عدد دست غالب باشد و آنکه

اقل عدد دست مغلوب اگر باقی مثل هم باشد پس ظفر کسی را باشد که سن او کمتر

باشد و جدولی هم وضع نموده کند که چون نام طالب و مطلوب بحساب ابجد

بحساب جمل بر آوری نه نه طرح کنی یا نه بماند یا کمتر پس بقیه نام یکی را

در طول و یکی را در عرض طلب کن در ملتقای هر دو معلوم شود اگر سرخی باشد غالب

و اگر رقم سیاهی باشد مغلوب جدول اینست

ا	ج	ه	ز	ط
ب	د	و	ح	ا
ج	ه	ز	ط	ب
د	و	ح	ا	ج
ه	ز	ط	ب	د
و	ح	ا	ج	ه
ز	ط	ب	د	و
ح	ا	ج	ه	ز
ط	ب	د	و	ح

و شاید که درست بر صحت همین عمل قول بطلمیوس با

غطس یونانی که بجهت بیورسپ یعنی ضحاک تازی

وضع نموده و آنرا منبر الحجه نام کرده و طریق

عملش آنکه نام طالب و مطلوب را بحساب ابجد

جمل بر آورده نه نه طرح کن تا نه بماند یا

کمتر بقیه نام یکی را که بیشتر است در طول و بقیه

دیگری که کمتر است در عرض طلب کند در ملتقای هر دو معلوم شود

دوستی و دشمنی و جدول اینست

مسئلة فی احوال الحرب اگر سلطانی پرسد که حرب من با دشمن چگونه

باشد و ظفر کرا باشد پس این مسئله را چنان بنگرند که مسئله خصومت

طالع و خداوند طالع و آن کوکب که در وی ناظر است دلیل پرسنده است

و آن کوکب که در وی متصلست و هفتم و خداوند هفتم دلیل خصم بنگر میان دو دلیل

تا کدام قوی تر است از این دو دلیل ظفر او را باشد و آن دلیل که ضعیف تر است

شکسته گردد و دیگر طالع دلیل آغاز کننده حرب است دلیل هر دو هفتم و دلیل

بر دشمن مکر و حیلت پس اگر دلیلین ناظر باشند یکدیگر از نظر تثلیث

و تسدیس و طالع نیز ناظر باشند حرب قایم نشود و اگر نظر تربیع بود دو

سپری نشود و اگر شمس تربیع صاحب طالع بود یا تربیع قمر سپری شدن حرب

تربیعات بود و اگر مقابله بود و سپری شدن تثلیثات بود و حکم کن از

مشتری و قسم چنانکه از شمس و قمر نیز گفتیم و همچنین از سهم الغیب و مریخ بر

پس اگر مریخ نحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال سخت دشوار بود
مثال از برهان الکفایه طالع برج جوزا و صاحب طالع اندر برج زایل و
ماه اندر برج زایل با انصراف و اتصال ماه نگاه کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن
گرفتیم و انصراف ماه را دلیل خداوند مسئله و از آنکه زحل اندر مایلی الوتد است
و مقبول ماه اندر برج بسیار فرزند دلیل کند که خداوند مسئله را بسیار
قوت باشد و لشکر بسیار بود و از آنکه زحل را شهادت و ستیکی اندر
برج مایل دویم آنکه خداوند ساقط است گفتیم آنکه ماه بود متصل و عطارد
را که شهادت یافتیم که خداوند طالع است و از آنکه زهره اندر وتد یافتیم در
برج شرف ماه را اتصال زهره و زهره دلیل دشمن باشد و زهره در برج
ذو جسدین است دلیل کند که قوت و فیروزی و دلاوری مر دشمن بود اندر حرب
و از آنکه زهره با مریخ بود دلیل کند بر هیبت و فزع دشمن و از آن
رو که زهره و مریخ اندر برج ذو جسدین است دلیل کند که میان ایشان
دوبار جنگ افتد و از آنکه زهره به تثلیث زحل است دلیل کند که دشمن از او صلح
جوید و از آن سبب که زهره راجعست خداوند مسئله صلح نخواهد زیرا که
کوکب راجع دلیل کند بر تدبیرهای خطا و از آن سبب که زهره مقبول است از اول
قوت خداوند مسئله را بود و از آنکه زحل راجعست از بروی فرو افتد
پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان از خداوند چهارم که آفتاب است از آن سبب
که او تا او از بیوت زایل زحل نبیند نه زهره و لیکن آفتاب مشتری ناظر و
مشتری خداوند خانه عطارد و خداوند خانه زهره و قمر اتصال دارد ظفر از
دشمن بود و از آنکه خداوند خانه زهره را نمی بیند و خداوند خانه ظفر را
می بیند ظفر دشمن را باشد و ملک مر دشمن افتد مثالی دیگر هم او گوید

طالعی دیگر حمل و خداوند او مریخ و مریخ در شرف در وسط السماء دلیل کند که خداوند
مسئله را قوت باشد و دلیل دشمن زهره یافتیم اندر زایل او و کوکب ساقط است
پس دلیل کند که دشمن ضعیف باشد و باز نگاه کردیم با انصراف ماه و اتصال
وی پس ماه را انصراف یافتیم از زحل متصل یافتیم زهره پس دلیل کند که زحل دلیل
خداوند مسئله باشد و آن از آنکه خداوند خانه مریخ است و مشتری که دلیل که زهره
زیرا که خداوند خانه زهره است از آنکه زحل اندر مایلی الوتد است و در برج
ثابت و مقبول مریخ و مشتری قوت اندر وتد دلیل کند که با دیگران خداوند
مسئله قوی تر باشد پس نگاه کردیم عاقبت این کار برج عاقبت است
و خداوند دشمن و ناظر نیست برج عاقبت شهادت او را کردیم نظر کردیم
بخداوند خانه مریخ و خداوند خانه زهره تا کدام نزدیکتر منحوس کرده مشتری را
یافتیم که از پس کیا و نحوس محترق میشود و زحل قوی حال و زهره را یافتیم از پس
بیت و از قران بگذشته با مریخ و مریخ قوی حال پس دلیل کند که عاقبت ظفر
خداوند مسئله بود و چون مشتری محترق گردد و زهره به تربیع زحل آید از آن وقت
دشمن هلاک گردد و کان شاه سوال کرد که نواب سلطانی بودند که سلطان
بر عزم رفتن و بجرب محمد بن ... کدام غالب آید ارتفاع گرفته شد و زایچه
طالع بدین طریق صورت یافت
چون صاحب طالع در وتد بود و
رابع بود و در برج منقلب بود
که داشتیم پس نظر کردیم با ماه
منصرف بود از مریخ و متصل بود
با آفتاب و در برج عاشر بود و ...

حوت
زحل
قمر
مریخ
ذنب
زحل

و در برج بسیار فروزند و دلیل کرخت افزون مسئله دا[illegible] بسیار بود اکر شک
بسیار و چون انصراف و دلیل صاحب سلامت در برج [illegible] در عاشره
بهر جهت دلیل قوت و چون عطارد صاحب هفتم در خانه طالع و در وبال
و در هبوط نقش که خصم بسبب سلطانی کرفتار شود و چون
میانه عطارد و مشتری در روز دوشنبه بیست و ششم اتصال میشود و
نظر پسندیده کفتیم در روز مذکور میانه ایشان صفوف راست شود و
چون لشکر منصور به بینند خوف ایشان غلبه کند چو صاحب هفتم
ناظر است برج و بصلح در آید و از آنکه زهره که کوکب عزت است محترق
در شرف خود دلیلست که اورا بکیرند بعزت و چون قمر متصل است
با آفتاب کفتیم این کار زود صورت کیرد و چون قمر متصل است و
زهره در وتد محترق دلیلست که بندکان سلطانی بعضی کارها بسازد و
بعضی کارها بماند و چون دلیل طالب و دلیل مطلوب در برج ثابت جنک
واقع نشود و چون میانه عطارد و مشتری بر جهت ناظرست از نظر پسندیده
جنک سپری نشود و دیکر چیزها کفته شود که نوشتن طول دارد و بعد از
آمدن نواب سلطانی آنچه نوشته بودیم بتفصیل راست بود و محمد بن سلطان
عربستان را کرفته بخدمت نواب عطاب آورد و خلعت ملوکانه بنام الیه
داد و حکومت عربستان باز بوی تفویض فرمودند و اورا روانه کردند
و چون مولف همه از روی نجوم درست کفته بود بخلعت فاخره ملوك انجم کردیدم
و در عزت و حرمت افزود مسئله فی الشرکة چون کسی پرسد که شرکت
با فلانی کنم یا نه طالع دلیل پرسنده و صاحب طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف
شده باشد و برج هفتم و صاحب وی و کوکبی که قمر بوی متصل باشد دلیل مال و تجارت

و مشارکت زیان و تاجر اکر میان ایشان بود و برج چهارم و صاحب وی دلیل
عاقبت کار انبازی پس اکر طالع برج منقلب باشد و ماه اندر برج منقلب بود
این انبازی پایدار نبود پس اکر خداوند طالع با خداوند خانه
ماه ناظر باشد از نظر دوستی جدا شدن ایشان با خشنودی و دو جنب
بود و داوری نباشد و اکر ناظر نباشد جدا شدن ایشان بجنک و داوری باشد
و اکر خداوند طالع با خداوند خانه ماه [illegible] از تربیع یا مقابله نکرد
با تهمت و داوری از هم جدا شوند و اکر برج ماه یا برج طالع ذو جسدین باشد
در انبازی ایشان سود بسیار نباشد مکر آنکه ماه منحوس باشد یا اندر وسط
السما کوکب نحس باشد دلیل کند که زیان باشد و اکر ماه اندر برج ثابت
باشد و خداوند خانه ماه بماه ناظر باشد آنکاه دلیل انبازی ایشان با
و با آفت بود و اکر اندر طالع نحس بود با خداوند طالع راجع باشد خیانت
و بدخوئی از پرسنده پدید آید و اکر اندر هفتم نحس باشد و با خداوند هفتم
راجع باشد جنک و ناسازکاری و خیانت از انباز باشد و اکر اندر وسط
السما سعد باشد دلیل کند که ایشان سود کنند و اکر برج وسط السما
منقلب باشد و اندر وی سعدی بود یا ناظر باشد ایشان را به بود و لیکن اندری
نبود و اکر آن سعد مشتری باشد و صاعد سود بسیار بود و جاه و ترتیب
بود و نزد خلق و اکر آن سعد مشتری باشد و لیکن هابط بود سود نبود و لیکن بود
مردمان با جاه و حرمت بود و از مال ایشان کسی فقیر نبود و کسی را فایده
نبود و اکر اندر وسط السما کوکبی نباشد نکر بخداوند وسط السما اکر بوسط
السما ناظر بود و مسعود دلیل کند که انبازی سود بسیار کنند و اکر خداوند وسط
السما ناظر نباشد اندر انبازی مال نبود پس نظر کن بماه و دلیل [illegible] کوکبی که [illegible]

کرده از وی منصرف شد و دلیل انباز آن کوکبی باشد که ماه بوی متصل بود و دلیل سود
در زیان ماه و خداوند خانهٔ ماه و دلیل وقت آن باشد پس اگر ماه اندر خانهٔ آفتاب
بود یا اندر وتد یا اندر طالع آن وتد باشد زاید النور و الحساب دلیل کند که سود
ایشان از انبازی بود و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بود بکوکبی
خداوند طالع و هشتم دلیل کند که این انبازی تمام بود و اگر ماه زاید النور
بود یعنی از بانزده روز اول باشد و زاید در حساب آن بود که در تقویم اندر
جدول قمر در تعدیل ثالث نویسند که زاید و بر تقویم قمر بفلک تدویر افزایند
تا تقویم قمر بفلک حامل آید و چون دلیل هر دو انباز شناختی بنگر دلیل
هر کدام که نحس بود بر خیانت کننده بود و آنکه دلیلش سعد بود امانت
آنرا که دلیلش ساقط بود یا در هبوط آن انباز خاین باشد و آن انباز که
دلیلش اندر وتد بود یا اندر شرف آن بزرگوارتر بود و آن انباز که دلیلش
شرقی بود چالاکتر بود و آنکه دلیلش غربی بود دست تنگ باشد و درین
طالع کشیده شد اینجا طالع بحوت
شد چون مشتری صاحب طالع در دهم
بود که ماه ششم پس نظر کردیم
بخداوند خانه چون او بنا ظرت
بنظر تثلیث این شرکت فی الجمله
سود داشته باشد و چون

زنب و مشتری و لیلت که خداوند خانهٔ دهم است نسبت با مال شریک از شریک باشد و انباز
سایل بخوبی کند و چون قمر در برج منقلب دلیل آن کند که آن انبازی پایدار نماند و
چون ماه در وسط السماوات است و صاحب وسط السما است و ستارهٔ سعد است لیلت

که سود بسیار ازین شرکت بهم رسد و چون ماه زاید النور است درین انبازی
سود باشد پس نظر کردیم ماه از زحل منصرف یافتیم و بآفتاب متصل از مقابله
دلیل کند که خصومت و نزاع درین شرکت باشد و دیگر چیزها درین شرکت
گفتیم و مجمل آمد والله اعلم مسئله فی الصید اگر صاحب هفتم با صاحب
طالع متصل باشد صید بآسانی یابد و اگر اتصال نبود صید بدشواری حاصل
شود و اگر صاحب طالع مسعود بود صید بسیار باشد و اگر منحوس بود کمتر یابد
و اگر صاحب طالع منحوس باشد بسیار یابد و اگر مسعود بود کمتر یابد و درین
باب چند مسئله بود اما بتطویل و اطناب میشد اختصار کرده شد الباب الثامن
فی دلایل البیت الثامن و ما فیه من المسایل اگر پرسند که غایب
زنده است یا مرده اگر خداوند طالع در هشتم یا در چهارم بود غایب زنده
بود و اگر درین دو محل منحوس و محترق یا در هبوط یا راجع بود دلیل موت بود و اگر
قمر متصل بود بصاحب هشتم یا بکوکبی که در هشتم بود باشد و همچنین اگر خداوند
طالع در هشتم بود و خداوند هشتم در طالع و بدین اگر صاحب طالع در هشتم بود یا در چهارم
یا ماه بکوکبی متصل شود که زیر زمین است بیگمان مرده باشد مسئله
اگر پرسند که بچه سبب مرده است از صاحب طالع و قمر هر کدام که دلیل بود اگر در تحت
الشعاع بود در کشتی یا در کرمی از درد اندرونی بود و اگر دلیل منحوس بود بزحل
و زحل در مثلثهٔ آتشی بود از جای بلند افتاده بود و اگر در مثلثهٔ خاکی بود از
سودا مرده بود و اگر در مثلثهٔ بادی بود و در وسط السما از جای بلند افتاده
بود و اگر در مثلثهٔ آبی بود در غرق شده باشد و اگر دلیل از مریخ منحوس باشد
و مریخ در مثلثهٔ آتشی بود از گرمی و علت صفرا یا در حرب مرده باشد و اگر در
مثلثهٔ خاکی بود از جای بلند افتاده بود و اگر در مثلثهٔ بادی بود از صرع و

یا بشمشیر مرده بود و اگر در مثلثه آبی بود در آب غرق شده باشد یا جانوران
بحری او را خورده باشند و اگر خداوند طالع محترق باشد و قمر با مریخ بود
مرگ وی از شوخص بود یا بر دین قدیم مسئله اگر پرسند که غایب در غربت
مرده یا در شهر خود بنگر اگر خداوند هشتم در برج غریب یا برج سیم از طالع یا
برج نهم بود مرگ وی در غریبی بود و اگر خداوند هشتم اندر اعظم بود و خطر خویش
یا در اوتاد طالع مرگش در شهر خویش بود پس اگر خداوند هشتم در حمل بود و اندر برج
خاکی بود مرگش از سودا بود و اگر در برج آبی بود مرگش از رطوبت و علتهای بلغمی و
اگر در برج آتشی بود از صفرای سوخته بود و اگر در برج بادی بود از خون
و اگر خداوند طالع در وسط السما بود مقابله خداوند هشتم مرگش از آفات
جای بلند بود و اگر خداوند هشتم در معیشم بود مرگش بسبب زنان بود و اگر برج هشتم
عقرب بود از زنان و مار زهر دهنده اگر خداوند هشتم اندر هشتم باشد مرگش از
شیر و ملک و سباع بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و برج در عقرب مرگش از دزدان
بود و از چوب اگر آفتاب مریخ باشد مرگش از خشم ملوک باشد و اگر مریخ در برج
آتشی باشد مرگش از شوخص باشد و اگر خداوند برج هشتم زهره باشد و اندر قوس
باشد زنانش زهر دهند و اگر خداوند هشتم عطارد بود مرگش از سبب بندگان
بود و اگر خداوند هشتم مشتری بود مرگش از سبب بو و زن بی جستن مسئله
اگر خداوند هشتم اندر حمل بود از درد سر بود و اگر در ثور بود از درد گلو و اگر
در جوزا از درد کتف و دستها و اگر در سرطان بود از درد سینه و اگر در اسد
بود از پشت و کمر و اگر در سنبله بود از درد شکم و روده و اگر در میزان بود از
میان کمر و اگر در عقرب بود از ناسور و فرج و اگر در قوس بود از درد ران و اگر
در جدی بود از زانوها و اگر در دلو بود از ساقها بود و اگر در حوت بود از قدمها بود

والله اعلم مسئلة فی المیراث اگر خداوند طالع و قمر هر کدام که قوی تر باشد
و صاحب طالع ناظر دلیل میراث بود و اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد میراث
بجهد و طلب یابد و اگر صاحب هشتم بدلیل متصل باشد میراث بآسانی یابد
پس بنگر بصاحب طالع و ماه که دلیل پیش بود و بخداوند برج هشتم که دلیل
میراث بود و اگر خداوند هشتم سعد باشد و خداوند طالع یا ماه با آن سعد در طالع باشد
یا متصل باشند آن میراث بیابد و اگر خلاف این باشد نیابد و اگر در هشتم
ستاره سعد بود و خداوند طالع یا ماه با وی اتصال بود بی نقل النور یا جمع النور
میراث یابد و اگر خلاف این بود محروم یابد و اگر خداوند برج هشتم کوکب نحس
بود و با صاحب طالع و یا ماه اتصال داشته باشد از نظر عداوت
پرسنده را بسیار جنگ و خصومت افتد بسبب میراث و بعد از چیزی نیابد و اگر
در برج هشتم نحسی باشد حکم همین است و اگر خداوند هشتم سعد بود و بخداوند دوم
پیوند دلیل یافتن میراث بود و اگر پیوستن از تثلیث و تسدیس بود
بآسانی بدست آید و اگر از تربیع و مقابله بود بدشواری مسئلة فی الوصیة
اگر مریخ اندر وتدی بود یا قمر در برج مریخ بود وصیت باطل شود و اگر طالع برج
ثابت باشد و خداوند و شرف قمر در برج ثابت بود وصیت برقرار بماند و
درین باب مثالی گوییم که طالبان را آسان شود مثال طالع بر این صورت



گرفتیم خواستیم تا بدانیم که عاقبت
زنده است یا نه پس نظر کردیم ماه
متصل بود به برج ... در تحت الارض
گفتیم این شخص مرده و چون
به برج ثور قمر در مقابله آفتاب

شانزده نوبت پس پرسیند که مرگ که سبب بود گفتیم از گرمی و صفرا که تب بوده باشد
واز آنگاه متصل مریخ که در برج آتشی و چون خداوند هشتم از بهر طالع دردی
که از درد سینه آزرده بوده و چون خداوند هشتم در هفتم در طالع خود است گفتیم که در
بزرگی و حکومت فوت شده و چون خداوند هشتم در خدمت [illegible] سبب و اصل آن
بوده والله اعلم **الباب التاسع** و ما فیه من المسائل
طالع و خداوندش دلیل سایل باید کرد و برج نهم و خداوندش از بهر حال عزم
و سهم السعاده و خداوند برج سیم و خداوند ساعت از بهر راه و برج هفتم و
خداوندش سهم السعاده و خداوندش از بهر آن جایگاه که سفر قصد آن مکان
دارد و برج دهم و خداوندش از بهر حال و وسط السما و خداوندش از بهر حاجتها
و وتد الارض از بهر عاقبت کار شاید آنکه در همه کار صلاح و فساد حال قمر نظر
باید داشت و صاحب طالع و صاحب غرض و سهم السعاده و صاحب او و سعادت
و نحوست کواکب مذکوره و اتصال ایشان بسعود و نحوس و کوکبی که شهادت ایشان
بیشتر باشد حکم او را باید دانست مسئله اگر احوال مسافر پرسند پس طالع
دلیل تن مسافر بود و دوم مال سیم قوت چهارم چهارپایان که با او بود
پنجم حال فرزندان اندر راه ششم دشمنی هفتم سختی و رنج هشتم آنچه در صحبت او بود
نهم آب و فراخی و تنگی او و توشه اندر راه دهم عمل یازدهم تجارت و سود
دوازدهم خانه خرید و فروخت مسئله اگر پرسند که از بهر چه سفر کرده
یا سفر بکند چون دلیل [illegible] سفر بدلیل طالع پیوندد واجب کند که از بهر شغلی
سفر کرده است و ری اگر دلیل طالع بدلیل سفر پیوندد دلیل کند که
از بهر تن پروری سفر کند اگر سهم سفر با سعدان بود در سیوم یا نهم دلیل کند
که در صحبت او مال بسیار بود مسئله نظر کن اگر قمر خالی السیر بود بجهت آنکه سفر [illegible] شود

بسفر رفته پس اگر ماه منصرف باشد از زحل بعرضی پنهان و سبب بلا گریخته از [illegible]
یا از دست قرض خواهان رفته و اگر از مشتری از بهر مال و اگر از مریخ منصرف بود
بجهت گریختن از خوف امرا و اگر منصرف از شمس بود بجهت پادشاهی که از وی بترسد
بسفر رود و اگر از زهره منصرف شود جهت زنان سفر کند و اگر قمر از عطارد
منصرف باشد از بهر علم و تجارت دلیل کند و همچنین از اتصال قمر بکواکب نگاه کن
بر آن حکم کن یعنی اگر اتصال او با آفتاب سایل [illegible] که نزدیک سلاطین رود
و اگر با زحل نزدیک پیران و مردمان سفله و اگر با مشتری نزدیک سادات و علما
رود و اگر با مریخ نزدیک امرا و وزرا و اگر زهره نزدیک زنان یا تجارت
و اگر عطارد دست نزدیک دبیران و حکما و اگر ماه خالی السیر است کوشش دل
بطلب او [illegible] بی شکر میرود مسئله اگر پرسند که مسافر شب سفر کرده
یا بروز بنگر دلیل اگر برج و صاحبش لیلی باشد بشب رفته بود و اگر نهاری
بود بروز رفته بود و اگر مختلف بود حکم بر آن کن که شهادت او زیاده است
مسئله اگر کسی پرسد که حال من اندر سفر چون باشد سود باشد یا زیان بنگر
بخداوند طالع اگر با ماه ناظر باشد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که اندر سفر کارهای
خوب پیش آید و در سفر مراد او کند و حاجت او بآسانی بر آید پس بنگر
برج نهم تا کدام کوکب [illegible] در وی احکم از سعادت و نحوست و قوت و ضعف آن کوکب
در آن برج کن پس اگر در نهم کوکبی نباشد بنگر بخداوند نهم اگر سعد یا سعود [illegible]
و ناظر بود بخانه نهم و مستقیم دلیل بود در سفر و رسیده بمقصود باشد و خیر و سعادت
و اگر بر خلاف این باشد حکم بر خلاف این باید کرد و همچنین در مسئله احوال [illegible]
بنگر بسهم اگر ناظر باشد بسعدی آن سفر نیکو باشد و اگر ماه متصل نحس بود و آن سفر
بد باشد مگر از تثلیث و تسدیس متصل باشد بنحس و سوال [illegible] که دلیل [illegible] سفر [illegible]

خیر باید بد شواری نظر تربیع یا تثلیث و با عطارد و زهره و مقارنه ماه با ایشان
دلیل کند که پرسنده زود باز گردد و از سفر بخوبی بنگر طالع اگر حمل یا دلو
یا میزان باشد در آن سفر خیر بود و اگر نحس اندر وتد باشد اندر آن سفر زیان باشد
و اگر نحس در طالع یا در نهم و سیوم بود در آن سفر زیان بود و خداوند طالع و
خداوند نهم چون نحس باشد و قمر منحوس بود دلیل دشواری بود و سببی پدید آید
که آن سفر منع کند و مقارنه ماه با زحل دلیل کند در بماند در سفر و چون قمر
محصور میان دو نحس باشد دلیل کند که اندر سفر رنج و بیماری کشد مسئله
اگر پرسنده که در راه مخاطره بود یا نه بنگر برج نهم یا سیم اگر در آنجا نحسی بود
بیم و خطر بود و اگر قمر با عطارد و یا مریخ ناظر باشد از مقابله دلیل بود که
سایل اندر سفر رنجها کشد و بیماری و در راه مال از دستش برود و اگر خداوند
طالع یا ماه با آن نحس اتصال دارد از تثلیث یا تسدیس دلیل کند که دزدان بیرون
آیند و سایل را بیازارند و او را زیان رسد و اگر خداوند نهم و سیوم منحوس
باشد دلیل خوف و خطر بود مسئله اگر پرسنده که زیان چه وقت رسد
پس نظر کن نحسی اگر در طالع باشد سایل در آن شهر که میرود اول خانه زیان
بیند و اگر اندر وسط السما بود سایل را زیان رسد در شهری که قصد کرده است
و اگر نحس در چهارم باشد او را زیان در وقت باز آمدن رسد و بعضی دیگر گویند
محل نحس از درجه طالع تا درجه چهارم بود مخاطره از منزل بود تا آنجا که رخت
نهاده است و اگر محل نحس از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه باشد
و اگر محل نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السما باشد مخاطره در مقصد بود
و اگر محل نحس از درجه وسط السما تا درجه طالع باشد مخاطره در باز گشتن بود
مسئله اگر پرسنده که سفر را آید یا نه اگر صاحب طالع با قمر در نهم باشد یا اتصال

نهم متصل بود یا کوکبی که در نهم بود متصل شود دلیلست بر آنکه سفر خواهد کرد اگر شب
اگر خواهد کرد بود و اگر نخواهد نرود و اگر خداوند طالع و قمر و خداوند خانه
ماه در برج منقلب باشند سفر واقع شود اگر صاحب نهم در طالع باشد و برابر
کوکبی که در نهم بود بنگرد یا کوکبی که در نهم بود بصاحب طالع یا کوکبی در طالع باشد
متصل شود سفر بر آید و ناچار بباید خواستن اراده سایل آمدن کند در طالع
دلیل سفرست و خداوند طالع اگر در برج هشتم بود دلیل سفرست و وقت
رفتن از روز باشد که نقل کند در برج نهم و نقل از وضع بود قمر با خداوند طالع خداوند
نهم دلیل سفرست و اتصال کوکبی که در بیت طالعست و کوکبی که در بیت طالعست
دلیل سفرست و بودن برج که اندر مغرب نهم دلیل سفرست و تثلیث و تسدیس
ماه با زحل دلیل سفرست و اگر خداوند طالع با صاحب خانه قمر یکی بود دلیل سفرست
و اگر صاحب طالع با صاحب نهم مقارنه جست یا برابع بود در مقام بماند و سفر نکند و
همچنین اگر در چهارم کوکبی باشد و آن کوکب را در طالع حظی بود سفر نکند مادام که
آن کوکب از آن برج تحویل نکند دیگر بنگر بخداوند طالع یا ماه اگر در برجهائی ایل باشد
دلیل کند که از آن سفر بر آید و چهار برجیست مایل اندر درجه طالعست از درجه وتد الارض
و از درجه مغرب تا درجه وسط السما و اگر اندر برج نها مقبول بود یا
نظر سعد بود سفر بر آید و اگر مقبول نبود یا اتصال با نحسی سفر بر آید اما نیکو نباشد
خداوند طالع اندر طالع و قمر اندر خانه خویش بود و نامردی دلیلست که سفر واقع
نشود خصوصا که برج ثابت باشد نظر نحوس از تربیع ماه خاصه زحل و بودن زحل
او تا ماه و دلیل فرنج و دشواری کند خاصه چون راجع بود و نظر نحوس بطالع چون و
او و قمر دلیلست که سفر بنیاید و اگر خداوند طالع زحل بود یا خداوند خانه
زحل بود سفر نشود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند سفر ساقط باشد

در مقام ماندن

و در برج ثابت آن سفر نشود و چون خداوند طالع و خداوند هشتم اندر اوتاد
باشند سفر نشود و اگر خداوند طالع راجع باشد سفر نتوان کرد و اگر صاحب
برج هشتم نیز راجع بود هم سفر نتوان کرد و اگر ماه بکوکب راجع پیوندد هم
سفر بر نیاید و اگر ماه یا صاحب طالع در برج ثابت خصوص با کوکبی پیوندد
که در طالع یا وتد الارض یا وسط السما یا در برج یازدهم یا در برج چهارم
باشد آن سفر واقع نشود و اگر دلیل طالع اتصال بکوکبی داشته باشد از
تربیع و مقابله و آن کوکب اندر وتد باشد سفر واقع نشود مسئله
اگر پرسنده که بچه سبب سفر میکند یا سفر کرده بنگر طالع پرسنده سفر اگر ماه منصرف
باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل از غم و قرض اندیشه سفر میرود و اگر ماه
منصرف از مریخ بود مسافر گریخته با بیکار زده و اگر ماه منصرف از عطارد بود
و عطارد منحوس بود از فرزندان گریخته بود و اگر از آفتاب منصرف بود از خشم
سلطان گریخته بود یا از پدر یا از استاد بخشم رفته بود و چون منصرف
گردد گو رشد از تربیع و مقابله و مقارنه زهره اگر منصرف [illegible]
از پیش آنها بصلح رفته بود مسئله اگر پرسنده که بسوی چه طایفه سفر
میکند بنگر اگر ماه را اتصال زحل بود دلیل کند که مسافر بسوی مشایخ و
پیران و زهاد و عباد سفر کند و اگر ماه را اتصال مشتری بود بسوی بزرگان
بطلب [illegible] رود و اگر ماه را اتصال مریخ بود و تثلیث و تسدیس [illegible] بود
و دیگر بنگر بخداوند طالع اگر متصل شد بخداوند دوم این سفر بسبب ملک
و بازرگانی بود و اگر بخداوند سیم متصل باشد پرسنده بسوی دوستان و دران
سفر کند و اگر خداوند طالع بخداوند چهارم متصل بود پرسنده بنزدیک پدر
یا استاد رود و اگر اتصال بخداوند پنجم داشته باشد بنزد فرزندان یا

کسی بجای فرزند بود رود و اگر خداوند طالع بخداوند ششم متصل بود بنزدیک
ستوران رود یا بندگان خود یا برده خریدن رخ نهد [illegible]
دیگر بنگر بماه اگر کوکبی که ماه بوی پیوسته اندر خانه خویش بود یا اندر خانه
خداوند پرسنده چو اندر سفر بود و بخانه خویش بر دوری دیگر بنگر بماه
کوکب که ماه بوی پیوندد اگر در سقوط بود دلیل کند که سایل چیزی گم کرده
بود یا کسی از وی گریخته است [illegible] و اگر ماه خالی السیر بود
خداوند پرسنده بطلب معاشش میرود دیگر بنگر کوکبی که ماه بدو می پیوندد اگر
صاحب برج آن کوکب [illegible] آن کوکب ناظر باشد از نظر پسندیده و آمیزد که
خداوند پرسنده بسوی کسی میرود و مردی باشد ستوده و دوستدار خلق و اگر
خداوند آن برج با آن کوکب عداوت کند و آمیزد اندر آن شهر با ستوده دشمن وی
باشد مسئله اگر پرسنده که مسافر معروف یا نه بنگر ماه کوکبی که ماه
بوی می پیوندد اگر اندر وتد باشد اگر مسافر هیچ مردی معروف باشد و اگر
در وتد یا در شرف باشد مردی باشد با جاه و حرمت و اگر برج ثابت باشد و
مایل از حکام بود و اگر در شرف و برج منقلب و زایل باشد دلیل کند که آمیزد
سلطان بود و که معزول شده مسئله اگر پرسنده که مسافر در آن شهری
حالش بهتر بود یا مقصد اگر در هشتم کوکب سعدی بود یا آن کوکب که ماه بوی می پیوندد
در هشتم بود حال مسافر در آن شهر که میرود بهتر باشد از شهری که سایل در
ویست اگر در طالع سعد باشد و در برج هفتم نحس مسافر را همین شهر بهتر باشد
و سفر نیک نباشد و اگر سعد اندر وسط السما باشد و اندر هشتم نحس باشد
مسافر را در آن شهر کار تجارت نیکو بود و باشد که پیش از آنکه از آن شهر بعید
کارش بسامان شود و حاجت بر آید و باز گردد و باقی دلایل در باب سوم

شرح آن داده ایم از آنجا معلوم نماید مسئله اگر پرسند که مسافر مرد
یا زن و پیر است یا جوان و چه رنگ دارد بدان طریق که در باب هفتم در
وادی وزد گفتیم استخراج نمایند و در باب سفر نیز مثال گفته شود مثال
از وهاذ الکفا طالع جدی یافتیم و صاحب طالع زحل در ششم و اندر آن چهار
که زحلست چهار یک مایل خوانند پس دلیل کند که این مسافر پیشتر نو اندر گرد
پس نگاه کردیم بخداوند خانه سفر عطارد را یافتیم و عطارد را اندر دوازده که
چهار یک مایل دلیل نکند بسفر باز نگاه کردیم بخداوند ساعت شمس یافتیم و
او نیز در چهار یک مایل هست دلیل نکند بسفر و باز نگاه کردیم زهره اندر
طالعست و کوکب سبکرو و کوکب سبکرو اندر طالع دلیل سفر است و ماه اندر
چهار یک زایل یافتیم دلیل سفر است باز نگاه کردیم با اتصال ماه و زهره
بمریخ و مریخ راجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نتوان کرد و اگر کند زیان
باشد و در راه از سبب دزدان بود اگر مریخ دلیلی در ربع نهم دلیل راه
مثالی دیگر هم او گوید طالع اسد یافتیم و خداوند ساعت آفتاب اندر
چهار یک زایل برج هشتم دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخداوند خانه سفر
مریخ را یافتیم اندر بیت المال و اندر چهار یک زایل دلیل کند بر سفر پس
نگاه کردیم بماه او نیز در چهار یک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم
بخداوند ساعت مشتری یافتیم اندر وسط السما بچهار درجه و درجه وسط السما
هشت درجه حمل گفتیم که مشتری نیز در ربع زایلست زیرا که اگر درجه او و موضع
درجه وسط السما یا بیشتر بود در ربع مایل و چون درجه اش کمتر در ربع
زایل پس نگاه کردیم که زود بسفر رود یا نه یافتیم ماه را منصرف از
مشتری و متصل بمریخ و مریخ در برج دوم دلیل کند که چون ماه بوسط السما آید

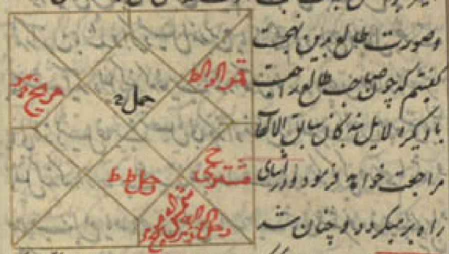
و بمریخ متصل شود از تثلیث دلیل کند بر زود بسفر رود و از آنکه مریخ زود بحسب سیر
طالع دلیل کند که صاحب مسئله را این سفر زود یک روز و اگر مریخ در برجی بود که
از طالع دور بود گفتیم سفر دور بود و اما از آنکه مریخ راجع دلیل کند که از
این سفر زود باز آید بی آنکه حاجت او بر آید مثالی دیگر هم او گوید
طالع دیگر عقرب یافتیم و زهره اندر طالع بر زمین اندر چهار یک زایل پس
دلیل کند بر سفر و خداوند طالع اندر وسط السما یافتیم و زایل از درجه وسط
السما دلیل سفر و چون ماه اندر چهار یک مایل دلیل تمام کند لیکن از سبب
کوتاه منصرفست از تسدیس زحل و زحل اندر چهار یک زایل پس دلیل کند که سفر
طرف نشد و پس نگاه کردیم که حال ماه چون بود اندران سفر از آن سبب که
مشتری اندر هشتم و ماه اندر برج شرف خود در درجه شرف دلیل کند که خداوند
مسئله این سفر را نیکو باشد و حاجتها بحاصل شود و از آن سبب که خداوند طالع
اندر برج دهمست و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بود و اگر
مشتری خداوند خانه طالع مسئله و زاغ هم مفصول مریخ دلیل بکند که خداوند
مسئله شهری بیرود که فرزندان وی آنجا باشند و او فرزند از اعتراض خواهد
ساخت و بسور کردن فرزند بیرود مثالی که از خود آورده بود

زهره
عطارد
راس
شمس
طالع السرطان
زحل
مشتری
قمر

دلیل طالع را قمر یافتیم از آنکه
در تثلیث طالعست و قسم سهم السعادة
گفتیم که ضمیر او سفر رفتنست و ما
گوییم که خداوند ساعت در ربع خانه
که باشد ضمیر از آن خانه بود و چون
زحل که رب ساعت در سیوم و شاه

و شاه قمر گفتیم که سفر زود یک اراده دارد پس سؤال کردند که این سفر که اراده کرده
شده بر آید یا نه نگاه کردیم صاحب طالع و قمر در دو یکی بود و در نهم بود و سفر در آمد
باختیار و چون صاحب طالع آفتاب که در طالعست متصل دلیلست گفتیم
بر آید بی خواست او را و مسایل ما نظر کردیم بخداوند طالع و ماه را در
برج تا دلیل دیدیم گفتیم این سفر واقع شود و چون صاحب خانه نهم راجع بود بیابست
که این سفر واقع نشود و چون شهادت واقع شدن سفر بیشتر بود حکم را گذاشت
لهذا گفتیم که سفر واقع خواهد شد و چون نظر او بمشتری بود گفتیم راه این
سفر نیکو باشد پس خواستیم تا بدانیم که حال او اندر سفر چون باشد چون ماه ناظر بود
بزهره و مشتری گفتیم احوال او درین سفر نیکو باشد و بر مراد او گذرد و چون
نحس اندر سیوم است که زحل دلیلست که از راه گذر را خرابات زیان باشد
پس خواستیم تا بدانیم که در راه مخاطره هست یا نه گفتیم هست آن راه گذر که
نحس در سیوم است و چون زحل و مریخ سیوم سعود بخیر خواهد گذشت چه خداوند
سیوم عطارد است در جوزا در خانه خود است و مجامع زهره و چون مریخ نحس از
طالع تا درجه رابعست مخاطره در راه بود و در مقصد مریخ است که در خانه
خود است مخاطره نباشد پس خواستیم که بدانیم که درین شهر حال بسیار بهتر است
یا آنکه مقصد است حالش بهتر است نظر کردیم بانصراف و اتصال ماه از عطارد
منصرف بود و بزهره متصل گفتیم این مکانی که میرود بهتر است از آنجایی که گذشته
با نظر کردیم بماه که در آن برج که حالش چیست و در برج دیگر که نقل میکند چه حظ
دارد قمر در برج حوت بود در خانه غریب و در حمل نیره خود گفتیم که مقصد بهتر از بودن
شهرست و این مؤلف بحساب خود ارتفاع گرفت و طالع تعیین کرد و حکم کرد
جمیع موافق صواب بود و بود مثال و بواسطه رفتن نواب علامی فهامی ابو

امیر ابوالحسن بحجت نواب شرف او سؤال کرده ارتفاع گرفت
و صورت طالع برین نهجست



گفتیم که چون صاحب طالع راجعست
با دیگر که دلایل نیک آن سابق الاتفاق
مراجعت خواهد نمود و در اثنای
راه بر میگردد و همچنان شد
مسئله در قدوم غایب اگر کسی سؤال کند که فرزند من غایبست کی آید بنگر
بخداوند پنجم و ماه که دلیل باشند و اگر گوید که شوهرم غایبست بنگر بخداوند هفتم
و بماه و اگر گوید که غلام غایبست بنگر بخداوند ششم و ماه که دلیل باشند و اگر خواهی
که اگر غایب مسافر باشد نگاه کن اندر اتصال خداوند خانه بخداوند
طالع و اتصال قمر که دلیل آمدن غایب باشد اگر خداوند طالع در برج منقلب بود
غایب باز آید و اگر بخداوند خانه خویش نگرد غایب باز آید و اگر قمر از
مریخ منصرف بود غایب باز آید بشتاب و اگر از زحل منصرف بود در برج دیده وقت
گذشته باز آید اگر خداوند طالع یا قمر از کوکبی مستقیم منصرف شده باشد
و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع منصرف شده و بکوکبی مستقیم متصل شود
غایب باز آید بزودی و اگر خداوند طالع یا قمر در سیوم بود یا در نهم یا خداوند
این دو برج نگرد غایب در راه باشد و اگر دلیل کوکبی بود که آن کوکب در
طالع یا در وسط السما باشد غایب مرده و اگر دلیل بخداوند خانه اش بود در
و خداوند خانه اش اندر طالع یا در وسط السما یا در یازدهم بود غایب
زود پیدا اما هنوز اندر آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اگر دلیل ساقط باشد
بود که در چهارم باشد یا کوکبی ساقط بود دلیل آمدن غایب باشد

و اگر دلیل راجع بود و در برج دوم بود و بحال رجعت بطالع آید غایب
اندر آمدن باشد و اگر دلیل اندر برج یازدهم بود و راجع و بحال رجعت
بطالع شر آید دلیل کند که غایب اندر آمدن باشد و چون عطارد منصرف
یابی از دلیل غایب و متصل بی کدخداوند طالع با تصرف از این مهر پیوستی این
دلیل کند که از جانب غایب نامه برسد مسئله اگر کوکبی در نهم باشد و
صاحب رابع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی عشر بود غایب در راه
توقف کند و نتواند آمد پس اگر صاحب دوازدهم بود بسبب زندان باز
مانده باشد و اگر صاحب طالع بود بسبب شخصی باشد که ورا آن شهر باز
و غایب را نگذارد و اگر صاحب دهم بود بسبب سلطان بود و یا بسبب عمل
و عمل بر همین قیاس کن دوازده خانه طالع و اگر دلیل غایب بستاره چون
که در هشتم باشد غایب در راه رفتن بود و دلیل آمدن نکند و اگر هر دو دلیل اگر
که دوم ساقط باشند از طالع یا کوکب ما قطع اتصال داشته باشند مسئله
اگر پرسند که غایب کی آید بنگر اول بدان دلیل که از پیش گفته شد که اگر
قمر از برج منصرف باشد دلیل باشد که از خوف اعدا رفته باشد پس بصورت
دلیل نیک بود پس بنگر که در کدام خانهاست و دلیل غایب کی ساعی و خداوند و
اگر هر دو متصل مشوند در خانه دلیل با دلیل حکم کن انگه در آن روز مقارنه در
شهر غایب اتصال خواهند کرد بنگر کوکبی راجع بود در خانه دوم و یازدهم
بود و دلیل مهی پیوسته باشد آنوقت که بطالع و بحال شر آید غایب بیاید
دیگر بنگر بدلیل طالع یا بستاره که دلیل بود خواه پیوستن آنوقت که
اتصال می بود وقت آمدن غایب بگیر بنگر بخداوند ساعت که هر کدام
ازین دو دلیل که اندر چهار میخ نازل باشد بشمر از وی تا درجه طالع یا شمر از وی

تا آنکه کوکب بی اتصال خواهد کرد که چند درجه است درجه ساعتی که اگر برج منقلب
بود هر درجه روزی گیر اگر برج ذو جسدین باشد هر درجه را ماهی گیر اگر برج ثابت
باشد چون [illegible] بهمت کند در غایب حاضر گردد و این آنوقت باشد که خداوند
ساعت دلیل باشد دیگر بنگر بدلیل کی آید بوتد خداوند طالع آن
وقت دلیل آمدن غایب بود و وتد خداوند طالع اتصال تربیع او شد اتصال ایجاب
او و اگر دور از وتد خداوند طالع بود و بوسط السماء نزدیک باشد چون
بوسط السماء رسد آنوقت غایب حاضر گردد مسئله اگر پرسند که غایب
بیمار است یا تندرست بنگر بدلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد
یا در هبوط یا در تحت الشعاع باشد بگو که غایب را حال مرتب و بیمار است و
اگر ماه منحوس نباشد تن درست است چون پرسند که غایب مرده است یا زنده
بنگر بدلیل که آن خداوند طالع و ماه است اگر در خانه چهارم یا خانه هشتم باشد
یا محترق یا اندر هبوط باشد یا خداوند طالع یا ماه در خانه هشتم باشد و سعدی
بدیشان ناظر نباشد دلیل مرگ غایب بود و اگر سعدی ناظر بود یا سعد با او بود
مرده باشد اگر دلیل در زیر زمین شد و خداوند هشتم ناظر دلیل مرگ غایب بود
و چون ماه منحوس بود اگر دلیل تحت الارض نباشد در احتراق بود یا تحت الشعاع
و نحس نیز بوی نگرد و ماه منحوس بود دلیل کند و اگر خداوند هشتم نیز بوی نگرد و
همچنین اگر دلیل نحس اوند هشتم نگرد و ماه منحوس بود دلیل کند غایب را اگر
دلیل تحت الشعاع یا تحت الارض بود و سعدی بی نگرد یا ماه منحوس باشد دلیل
کند که بیمار بود و اگر خداوند طالع در دوازدهم باشد و نحسی ناظر بوی و
آفات ده منحوس دلیل هلاک غایب باشد و اگر دلیل اندر هبوط بود یا در هشتم بود
یا منحوس بود بخداوند هشتم یا ماه بکوکبی پیوندد که بزیر زمین باشد دلیل کند

غایب کند و اگر ماه اندر هبوط بود و نحس بود دو دلیل غایب در هشتم بود
منحوس یا اندر زیر شعاع آفتاب بود یا نظر نحس دلیل کند که غایب مرده است
و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و منحوس بخداوند هشتم و ماه در زیر زمین متصل
بود بکوکبی که در زیر زمین است دلیل کند که غایب مرده است اگر ماه و خداوند
طالع منحوس باشند در زیر زمین بود و بکوکبی پیوندد که زیر زمین باشد یا در برج
بود و ماه اندر هشتم باشد دلیل کند که بیمار شده باشد و لیکن زنده باشد و
در باب قسم سوم غایب مثالی گفته شود **مثالی** که از مؤلف کتاب

سعود



دیدم برای یکی از علما زمانی چو دوکه
بشیراز و فرستاده بودم پس نظر کردم
بطالع عقرب بود و مشتری در وی بود
و خداوند طالع در ششم در خانه خود
دلیلات اند بخیر و خوبی و صحت
باز آمد و دیگر نظر کردم بماه تا از
کدام کوکب منصرف و بکدام کوکب متصل از آفتاب منصرف بود و مشتری که کوکب اول متصل است
گفتم غایب بر روی خیر آمده و چون قمر بخداوند سوم میکند گفتم که مراجعت نموده
و در راه است گفتند که وقت آمدن کی باشد گفتیم گاه که دلیل که قمر است
بخداوند طالع رسد و آن روز چهارشنبه بیست و سیم شهر شوال سنه
هزار و دویست و شش ۱۲۰۶ بود و الله اعلم مسئله در خواب بسیم و خداوند هشتم و
نهم آن و آن ستاره که در نهم طالع و سیم و چهارم باشند دلیل خواب باشد
اگر خداوند نهم سعود بود و در جایگاهی خوب باشد خواب دلیل خیر و نکو باشد
و اگر منحوس بود دلیل ترس و دشواری باشد و باید دید که نهم خانه کدام

ستاره است که بر آن مزاج و طبع دلیل کند چنانکه مریخ خون بخش آشوب
و بر جنان چنین چنانکه برج آبی با زمکی و آب آن ستاره که در نهم بود همچنین
چنانکه مشتری پیغمبران و عالمان در خواب بیند و باشد و اگر ذنب در نهم باشد
مارها و اژدرها و بدین قیاس کن تا برج و کواکب که در نهم باشند و الله اعلم

الباب العاشر وما فیه من المسائل برج دهم و خداوند دهم
و در باب مثلثات دهم و قمر دلیل بود بر حال مادران پس خداوند مثلثه قمر
مسعود بود دلیل مادر با بود و بصلاح پیوستن بخداوند دهم بود و هم دلیل کند بر حال
خداوند دهم نیز و خرمی مادران چو دهم مجمع او بود و همچنین قیاس کن که از بهر دران
در باب رابع گفتیم که حکم باید از مسئله در شغل و عمل سلطان
دلیل خداوند طالع و خداوند وسط السماء و آن کوکب که اندر وسط السماء باشد و
آفتاب بود و پیوستن بخشش و خداوند طالع بیکدیگر خاصه با قبول دلیل هر مراد
بود و پیوستن قمر بخداوند وسط السماء خاصه از نوع همچنین و بطلمیوس حکم
خداوند طالع و وسط السماء کند از سعد و نحس او اغلب و جمع و نقل نور دیگر
نظر کن در سهم سلطان اگر با خداوند خانه یا حد یا مثلثه یا صورت که در دوم
الا باشد دلیل کند بر یافتن عمل و مراد و اندر جه سهم با درجه شمس یا درجه مشتری
هر کدام قوی‌تر باشد برگیرد از طالع بفکن و جایگاه او بدان که چون شمس یا
مشتری آنجا رسد آن وقت شغل و عمل یابد خصوصا که هم اکنون آن خانه بود دیگر
چون خداوند طالع و قمر متصل باشند بشمس یا بخداوند وسط السماء عمل بر
و اگر هیچ اتصال نبود تمام نشود مسئله اگر پرسند که از شغل و عمل سلطان
امید دارم بر آید یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر بصاحب وسط السماء متصل بود آن
شغل و عمل و نواخت و خلعت و کار سلطان که امید دارد بر آید اما بطء و سختی

و اگر صاحب جسم در طالع بود یا شمس در طالع یا نظر صاحب طالع بود سلطان
و یرا طلب کند و شغل خویش بوی دهد مسئله اگر پرسند که شغل و عمل شود یا
بر آید یا باسانی یا بر نیاید بنگر بخداوند طالع و بخداوند وسط السما اگر متصل شوند
بهم از تثلیث و تسدیس باسانی بر آید و اگر از تربیع و مقابله باشد بدشواری
و در هرد و صورت باید که ماه مسعود باشد و اگر خداوند وسط السما که در
طالع بود نیز بهتر باشد و حاجت آسانتر بر آید و اگر دلیلها اندر برج منقلب بود
و طالع برج منقلب بود آن حاجت دشوار بر آید و پایدار نباشد و باز تباه
شود و چون خداوند طالع با خداوند وسط السما متصل باشد ولیکن هر دو
از طالع ساقط باشند پرسنده را آن حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع
ناظر باشد بطالع لیکن خداوند وسط السما نبیند آن کار بر آید و اگر خداوند
طالع را با خداوند وسط السما اتصال باشد لیکن برج طالع و برج وسط السما
منقلب باشد و ماه منحوس باشد آن حاجت بر نیاید و اگر بر آید تباه شود
و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و صاحب وسط السما ساقط باشد هم حاجت بر نیاید
مگر که ماه بصاحب خانهٔ خویش بپیوندد و ماه را اتصال بعد بود و آن سعد از
طالع ساقط بود و اگر صاحب وسط السما صاحب طالع را نبیند حاجت بر نیاید
مگر جمع النور یا نقل النور کند و اندر وتد بهتر و اگر خداوند طالع را بصاحب
عاشر اتصال بود ولیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج عاقبت بخانهٔ خود
ناظر نبود آن حاجت بعضی بر آید و بعضی بر نیاید مسئلة فی الریاسة
اگر سؤال از پادشاهی بود بنگر اگر شمس در وسط السما در خانه یا شرف
خویش بود و مشتری با وی بود و یا زهره در وتدی بود و نحسان ازیشان دور
باشند از نظر تربیع و مقابله و مقارنه دلیلست بر آنکه سایل سلطنت یابد

و اگر شمس در دهم باشد اما نه در برج خویش ملک یابد کمتر از اول
اگر عطارد و مشتری در خانه خود باشد و مشتری در وسط السما باشد دلیلست
بر نشستن ملک پس بنگر بطالع مولود کسی اهل سلطنت یا طالع سؤال و اگر
شمس در شرف یا در خانهٔ خود یا در اوتاد باشد و قوی و تمکین در وسط السما
و صاحب طالع بوی ناظر دلیلست که صاحب سؤال ملک گردد و اگر شمس ضعیف
باشد بنگر بزحل اگر چنان باشد ملک گردد و اگر شمس و زحل ضعیف باشند
بنگر زحل و زحل این حال نباشد بنگر بصاحب وسط السما اگر آن شهادت بدهد
دلیل ملک و سلطنت است مسئله اگر پرسند که این دارای سلطنت
کی پادشاه شود بنگر بصاحب طالع اگر متصل باشد بیکی ازین سه دلیل یعنی زحل و شمس
و صاحب وسط السما اگر اتصال تسدیس باشد در کودکی بدولت سلطنت
رسد و اگر مقارنه باشد بوقت طفولیت و اگر تربیع باشد بوقت جوانی و اگر
تثلیث باشد بوقت کهولت و اگر مقابله باشد بوقت پیری مسئله اگر پرسند
که عمر صاحب دولت چندست بنگر بوقت دولت یا وقت بتخت نشستن و طالع
آن وقت بیرون آر چنانکه در موالید طالع بیرون میاوری آنگاه احوال تن و جان از
تسیر درجه طالع و جان بخت یعنی احوال ملک و ملک دولت و سلطنت از
تسیر عاشر معلوم کن اگر انتها و تسیر طالع بمقارنه یا مقابله یا تربیع نحسی رسد و نحس
قوی باشد دلیل مرض و اگر نحس ضعیف باشد قطع کند و اگر تسیر درجه وسط السما
بنحسان رسد از تربیع و مقابله و مقارنه دلیل باشد بر زوال ملک و اگر در آن وقت
سعدان ناظر باشند بنظر تثلیث و تسدیس امید خیرست مسئله اگر پرسند
که حاجبان درباری صاحب دولت چون باشند بنگر بصاحب وجه طالع که دلیل
حاجبان درباریانست اگر مشرقی باشند یا در اوتاد باشند دلیل بر وف

حاجبان و دربانان سلطان و اگر در هبوط باشند یا در موضع ساقط یا در برج
منقلب دلیل کم حیثیتی باشد و صاحب طالع دلیل معیشت ملک و باقی بیوت
بهمین طریق حکم کن با نواع صلاح و فساد آن والله اعلم مسئلة فی عزل
السلطان یا عامل هرگاه که صاحب طالع یا صاحب عاشر محترق شود در اوتاد و
دلیلست بر عزل بگیر از درجه وسط السماء تا درجه نحس بشمار و هر درجه سالی گیر
و بشمار و هر درجه سالی گیر یا ماهی یا روزی از درجات فلک مستقیم امر ساعتی
مستوی از وی سالی و هر دو ساعت دو سال یا دو ماه یا دو روز باشد از دو برج
ثابت و منقلب و جسدین مسئله در حاکم بعد از آن اگر پرسند که بعد ازین
حاکم دیگر حاکم چه کس باشد بنگر برج یازدهم که در وی چه کوکب و جنس کیست از
عقب وی او حاکم باشد و اگر پرسند که پیش ازان حاکم که بوده بنگر برج نهم چه جنس
و کوکبی که در وی باشد مسئلة فی الحصون اگر از حصار پرسند اوتاد
طالع دلیل چهار دیوار است طالع دلیل دیوار شرقی و وسط السماء دلیل دیوار جنوبی
هفتم دلیل دیوار مغربی و چهارم دلیل دیوار شمالی چون اوتاد منحوس باشد
یا نحس در اوتاد باشد حصار گشاده شود و اگر نحس در وتد باشد و نحس صاحب
آن وتد باشد گشادن حصار بسبب آن حصار باشد و اگر در اوتاد سعد ان
باشد حصار گشاده نشود مگر بصلح و هرگاه که نحسی در درجه طالع رسید یا بدرجه
وتد رسد آن روز گشاده شود و درین از مؤلف در بیان الکفایه و غیره امثله
بسیارست بقدر حاجت در اینجا ایراد شود مسئله طالع سپه و منسوب تجب
و دوم بر سلاح و یراق و سیم بر طلایه و جاسوسان و چهارم لشکرگاه و کوس و
سلاح کوشیدن و پنجم ایلچیان و ششم پیشکان و هفتم دشمن و هشتم کشتگان و
خستگان و نهم بر لشکر و رسولان و منجنیق و دهم سپهسالاران لشکر و یازدهم

فی الحرب

فتح و ظفر و مراد و دوازدهم ستوربان بنگر تا از آن برج ستارگان
سعد یا نحس و خداوندانش در احوال بچگونه است بهمان حکم کن والله اعلم مثال
از بیان الکفایه طالع قوس یافتیم و خداوند وی مشتری با ساقط از طالع
نظر کردیم تا شهادت که را باشد عطارد در یازدهم یافتیم صاحب دهم و صاحب سعادت
و اندر وسط السماء بتسویه در برج میزان هم تو پرینده نور با مستقیم خداوند
سهم السعاده پس دلیل عطارد را گرفتیم و از آن سبب که عطارد را در وسط السما
مقبول دلیل کند که صاحب مسئله سلطانست [illegible] سبب با عطارد در برج
منقلب [illegible] طالع ساقط دلیل کند که خداوند مسئله سلطانی معزولست
و بار دیگر عمل [illegible] نگاه کردیم تا خداوند [illegible] حاجت آید یا
برج عاقبت نگاه کردیم [illegible] برج منقلب [illegible] زهره را خداوند وسط
السماء یافتیم و زهره [illegible] عطارد [illegible] کوکب [illegible] پیوند [illegible] از برج
زوال دلیل کند که خداوند مسئله نزدیک [illegible] حاجت بر آید و لیکن [illegible] نباشد
مثال دیگر گویند طالع قوس یافتیم و صاحب طالع مشتری و خداوند سهم السعاده
و خداوند ساعت مریخ [illegible] قرب [illegible] دلیل مشتری [illegible]
خانه عطارد دلیل کند که مردی [illegible] آمد [illegible]
که حاجتش بر آید از سلطان [illegible] یافتیم خداوند وسط السماء عطارد [illegible]
لیکن [illegible] ساقطست [illegible] برج زایل دلیل کند که [illegible]
و از آن سبب که مشتری [illegible] دلیل کند که سه سال بعد ازین سلطان گردد
از آنکه مشتری در برج سنبله آید که خانه سلطان برج وسط السماء آنگاه دلیل بر
یافتن دولت و وقت عمل بسیار کند مثال دیگر گویند طالع حوت یافتیم درجه
و زهره اندر طالع بیست درجه و زهره خداوند شرف طالع و ناظر [illegible] مشتری

پس دلیل طالع زهره یافتیم از آنکه خداوند شرفست و اندر طالع و در برج شرف
بطالع نزدیکست و بنور روی دوستست و از آنکه دلیل طالع با منصرف هم
از مشتری یافتیم دلیل کند که مسئله از سلطانست و از آن سبب که زهره اندر
شرف دلیل کند که خداوند مسئله مردی شریف نیکو حال و ستوده و با قدر
و جاه و لیکن از آنکه مریخ خداوند خانه مال و راجع دلیل کند که خداوند مسئله را
مال پراکنده شود و زیان رسیده بود و از آنکه مریخ در برج بندگانست
دلیل کند که زیانش از بندگان رسیده بود و خلاصی کرده بود و مالش
برده باشند دیگر نگاه کردیم تا حاجتش از سلطان بر آید خداوند وسط السما
اندر خانه خویش یافتیم و ماه اندر برج عاقبت منصرف از مشتری که خداوند
وسط السماست و متصل بزهره که دلیل خداوند مسئله است دلیل کند بر آنکه
حاجت روا شود و از آن سبب که مشتری مرد وسط السما ناظر است
برج عاقبت دلیل پایداری عملست یا فتن جاه و مرتبه لیکن از آن سبب که
خداوند مالش راجع است مال خداوند مسئله پایدار نماند مثالی که رضا
آقا محمد ناظر متصدی [illegible] سوال کرد که نواب معالی [illegible] خواجه عبد الرضا
مرو دشتی بحکومت لار نامزد شده این کار بر آید و بهمین شغل و عمل [illegible]
شود یا نه در روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر رجب گفتند که آقا محمد معزولست
و زحمت [illegible] نواب معالی دستگاه خواجه عبد الرضا می آید بجهت [illegible] رجوع
بجهت حکومت خواجه عبد الرضا گرفته شد و طالع برین صورت رفت.

چون صاحب طالع قمر [illegible]
در خانه عاقبت [illegible] بهتر [illegible]
از زهره آنکه از شرف [illegible] آمد

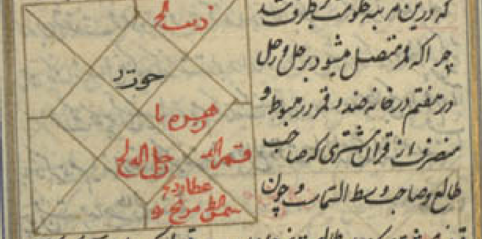
روی بخانه خود دارد و او بنظر تثلیث ناظرست بصاحب وسط السما گفتیم که
شغل و عمل و خلعت می یابد و حاجت بر آید و چون صاحب دهم که مریخ است
متصل بود با آفتاب گفتیم که نواب عالی او را طلب کنند و خلعت دهند و چون
از تثلیث بهم متصل بودند گفتیم این کار بآسانی بر آید و در همان روز نواب حکومت
لار بوی شفقت فرمودند و بلار آمد و در لار بحکومت مشغول شد و بعد از
چهار ماه که از سال مذکور گذشته بود اراده رفتن شیراز کرد و سوال کرد
از مولف که بجا چون شیراز روم حکومت من برقرار ماند و من مطلبی دارم ساخته
باز گردم یا نه ارتفاع گرفته شد و طالع وقت سوال برین صورت رفت

مریخ الوند
سرطان
شمس

چون دیدیم صاحب طالعت و
تسویه در دهم چون ناظر بود
دلیل گرفتیم و صاحب سهم السعاده
و صاحب ساعت هر دو مشتری
و در وقت سوال زهره عقرب عکس

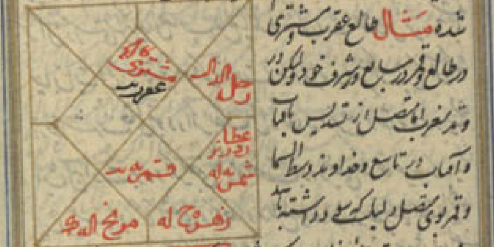
کرده بود و به نیز ان پس در ابتدای این کار در مهم اختلال و قیل و قال باشد و چون
مشتری راجع بود دلیل گرفتیم و قمر نیز دلیل گرفتیم بواسطه آنکه از طالع ساقط
و چون [illegible] اول زهره بود و صاحب حد زهره و صاحب [illegible] زهره در
وسط السما در شرف خود او دلیل باشد مجامع آفتاب گفتیم بعد از قیل و قال [illegible]
حکومت از مشار الیه رفع نشود و برقرار ماند و لیکن چون با ذنب است و [illegible]
رفتن جاه طرب [illegible] بود و پس رسید که بشیراز که میروم مراجعت [illegible] یا نه پس
نظر هفتم کردیم جدی بود و صاحبش زحل است گفتیم که او را ضد باشد و چون
صاحب هفتم در وتد الارض بود و راجع گفتیم زمانی [illegible] چند برسانند اما چون [illegible]

اثر فرمینیت رفع حکومت نتواند کرد پس نظر کردیم بجا قرآن کار بیت
چهارم سنبله و صاحبش عطارد در مثلثه خود در بیت نهم گفتیم اجتماع
واقع شود و حکومت برقرار باشد و چنان شد و چون نواب عالی
طلب نمود از حال خود سوال کرد طالع استخراج شد به نظر بود آنچه طالع گفته



که در این مرتبه حکومت برطرف شد
چه اگر قمر متصل میشود در حل زحل
در هفتم در خانه خود و قمر در هبوط و
منصرف از قران مشتری که صاحب
طالع و صاحب وسط السماست و چون
قمر از مشتری که صاحب طالعست به زحل داد و وی قبول کرد دلیل آنست که حکومت
از وی رفع شد و نقل کرد به شخصی به بالای کندم گون تنومند که بر سر و روی
زخمی باشد و بعد از آنکه بشیراز رسیدیم رفعت پناه مشار الیه از حکومت لار
معزول نمودند و آنچه درین مسئله طالع نوشته بودیم اکثر بعمل آمد والله اعلم
مسئله فی التجارة اگر کسی پرسد که چیزی خواهم خرید سود کنم یا نه بنگر بماه
اگر ماه فوق الارض باشد و مسعود و زاید النور و الحساب و تام صاعد و اتصال
ندارد بستاره که زیر زمین باشد یا اندر برج زایل پس دلیل کند که چیزی که خواهد
خریدن سود کند و نیک باشد آنچیز و اگر ماه زیر زمین منحوس باشد و ناقص النور
و الحساب و جنوبی و هابط و اینجا متصل کوکبی اندر برج زایل باشد دلیل کند که
پرسنده آنچه خواهد خریدن زیان کند نیز بنگر بدان کوکب که اندر وسط السما باشد
اگر در وسط السما کوکب نباشد بنگر بخداوند وسط السما دلیل آنچیز که بخواهد خریدن
نیکو بود پس دلیل خداوند وسط السما باشد پس بنگر بدان کوکب که دلیل باشد

اگر ماه در برج زایل خواهد رفت یا بنحس پیوندد یا بخانه هبوط یا برج وبال خواهد
رفت نباید خریدن و اگر بخرد زیان کند و اگر دلیل در برج شرف خواهد رفت
یا از برج زایل ببرج وتد یا بکوکب سعد اتصال خواهد کردن آنچیز که بخرد سود
بسیار خواهد کرد والله اعلم و درین باب مثالی گفته شود که از مولف استفسار



شده مثال طالع عقرب و مشتری
در طالع و قمر در سابع در شرف خود و لکن
و قمر در مغرب و متصل به زحل پس با آفتاب
و آفتاب تابع و خداوند وسط السما
و قمر بوی متصل بالبله که سعد در دو ستاره
و چون قمر در تحت الارض و مسعود و کم باشد مسئله در صحبت بزرگان طالع
خداوند شش قمر و خداوند خانه او اگر در ایل مسعود باشد و متصل بخداوند وسط
السما از تثلیث یا تسدیس میان ایشان قبول بود دلیل دوستی سلاطین بسیار بود و
منفعت بسیار و اگر منحوس باشد برعکس باشد والله اعلم الباب الحادی عشر
وما فیه من المسایل اگر از امید پرسند بنگر بخداوند طالع و بخداوند
یازدهم و قمر و مشتری اگر میان ایشان اتصال دوستی باشد و آن و اصل سعود بود
سعادت و منفعت بآسانی و امید برآید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید
با دلیل نیکو اگر مشتری یا صاحب خانه دهم در طالع باشد زودی حاجت برآید
پس اگر خداوند طالع و ماه متصل یازدهم باشد از طالع یا آنکه خداوند
یازدهم بخداوند طالع پیوست آن امید برآید و اگر در برج یازدهم ستاره سعد بود
و خداوند طالع یا ماه را با آن ستاره اتصال بود از تسدیس و تثلیث یا مانند
امید برآید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بدشواری برآید و اگر در میان

ایشان قبول بود و آسان کرد و بعد از دشواری پس اگر این دلیلها با یکدیگر متصل باشند
یا اندر یازدهم کوکب نحس باشد یا دلیلها راجع یا محترق یا تحت الشعاع باشند دلیل
باشد بر آنکه حاجت روا نشود مسئلة فی المحبة بنگر بصاحب سیوم و پنجم و نهم
و یازدهم هر کدام از ایشان که بطالع شاهدتر یا قوی تر باشد و ناظر باشد بتثلیث
بر آن دوستی دلیل اگر میان صاحب طالع یا قمر و مذکورات اتصال مودت باشد
میان ایشان دوستی بود و اگر شهادت نه مر ورا بود و بشراکت هر یک از آن محبت
از مباشرت خالی بود و اگر اتصال از مقابله و تربیع و مقارنه بود میان
ایشان عداوت بود و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی نظر مخالفت که میان
ایشان دوستی بود که دشمنی و اگر خداوند طالع یا خداوند وسط السما اتصال قوی
بود دلیل بر موافقت و اگر اتصال مخالف دلیل موافقت در پریشانی از نوعی
پرسیدند گفته شد و صورت طالع آنست

حمل
اسد
مشتری
عقرب
شمس
مریخ
عطارد
زهره
قمر

چون ماه بخداوند یازدهم متصل است
و خداوند یازدهم که آفتاب است در وسط
السما بحیث و بتسدیس و نهم بتثلیث که
دوستی در میانه بسیار باشد اما محبت
از پیش دوست بدشواری بر آید چرا که صاحب طالع بحیث است اگرچه در نظر خود در
خانه خود است اما بر حیث ناظرست آفتاب بتربیع و چون اکنون بنظر نظر طالع
دلیل کمال دوستی و محبت

الباب الثانی عشر و ما فیه من المسایل

چون دوازدهم خانه دشمن دلیل سایل طالع و خداوند طالع و هر چه مستولی بر درجه طالع
از مشتریات و غیره و دلیل دشمن دوازدهم و خداوند و هر چه مستولی بر درجه دوازدهم
پس کدام که در جایگاه خود قوی حال باشد آنرا حال بهتر باشد و اگر باهم موافقی

و اتصالی باشد از نظر دوستی صلاح و سازکاری در میانه آید پس بنگر بصاحب
دوازدهم اگر در طالع باشد و نحوس بود مولود را یا سایل را دشمنان بسیار باشد
و همه زیر دست و مقهور وی باشند و سایل را از غم خوردن چاره نبود و همچنین
خداوند طالع بخداوند دوازدهم بنظر نحس دلیل بود بر سعادت خداوند
طالع و بودن خداوند طالع در دوازدهم یا ششم یا چهارم بنظر نحس دلیل بود
بر زندان و دشواری مسئلة فی المسجون استخراج طالع کن وقت زندان او
بزندان و اگر میسر نشود استخراج طالع کن در وقت سوال اگر در صورت طالع ماه
در برج منقلب بود زود رهائی یابد و اگر در برج ثابت بود دیر رهائی یابد و اگر
بطالع ذو جسدین بود نه زود و نه دیر رهائی یابد و اگر ماه جنوبی هابط بود زود رهائی یابد و اگر
ماه سعد بود و ساکن خداوند طالع یا بالی زیر شعاع آفتاب و زحل در رابع طالع
دلیل کند که مسجون زود رهائی یابد و لیکن خون هایی به بیرد و اگر مریخ اندر چهارم
طالع بود زود بیرون آید و چون زن آید کشته شود یا بیمار صعب شود آید و همچنین
اگر نحس اندر برج چهارم بود زود بیرون آید و بیمار شود و چون ماه متصل بود بسعد
و نحس اندر او یا در طالع بود و خداوند طالع تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون آید
و لیکن بیمار شود و اگر ماه را اتصال بسعد بود پس اگر خداوند طالع اندر درجه احتراق
گذشته باشد و سلیم بود از نحوس آن زمان بهتر شود و سلامتی یابد و اگر از
درجه احتراق نگذشته باشد و محترق خواهد شدن دلیل هلاک مسجون بود و بعد
از رهائی بود وی و اگر ماه بمشتری پیوندد و عطارد با نحس بود دلیل کند که زود
رهائی یابد و شدت عذاب دیده بود و اگر ماه در برج زایل بود دلیل کند که زود
بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از نحسی و متصل بود بسعدی دلیل کند که مسجون

بگریزد و از زندان و اگر ماه بنحس پیوندد و از آن نحس جز درگذرد و بسعد پیوندد
دلیل کند که محبوس بعد از ناامیدی بیرون آید و اگر ماه بسعد پیوندد چون
از و درگذرد بنحس پیوندد محبوس زود بیرون آید لیکن در حین بیرون آمدن شدت
و غم رسدش و اگر ماه در برج منقلب باشد و بکوکبی متصل شود که در برج منقلب
یا در برج زایل باشد زود راحت یابد و بیرون آید و اگر ماه منصرف بود
از کوکبی در وتد بود و متصل شود بکوکبی که در زایل بود از زندان زود بیرون آید
و راحت بیند و بر برج عطارد چندان دیر نماند و دیگر بنگر بخداوند طالع اگر
بسعد پیوندد دلیل کند بر نیکی حال محبوس و زود بیرون آمدن و اگر ماه یا خداوند
طالع بنحس پیوندد و آن نحس تحت الشعاع بود دلیل کند که سختی و شدت از محبوس
زود بگذرد زیرا که نحس چون زیر شعاع آفتاب بود فعلش کم شود و چون خداوند
خانهٔ ماه بماه ناظر باشد دلیل کند که حال محبوس در حبس خوب باشد مسئله
اگر ماه در وقت سؤال از محبوس در شرف خود باشد دلیل که محبوس در حبس دیر بماند
ولیکن حالش نیکو بود و اگر ماه در سرطان و جدی باشد هرچند که برج منقلب است دیر بماند
کم ماه بکوکبی متصل بود که در زایل و در برج قوس نیز دیر بماند و اگر دلیل طالع بستاره
پیوندد که در برجهای زایل بود دلیل دیر ماندن بود در حبس و اگر ماه در جدی بود
دلیل بود آنکه در زندان دیر بماند از آنکه جدی خانهٔ زحل و مریخ دلیل کند مردی کوته
او را در زندان نگاه داشته و اگر ماه در دلو بود دیر نماند در حبس مردی عجب او را
نگهداشته باشد و اگر ماه در اسد بود دلیل کند که سلطان یا مردی شریف او را نگاه
داشته باشد و دیر در حبس نماند و اگر ماه در برج ثابت بود دلیل دیر ماندن بود
و اگر ماه در برج ذو جسدین باشد دلیل که چون بیرون آید دیگر باره بحبس افتد و اگر ماه
بزحل یا مریخ پیوندد دلیل کند که محبوس را حال بد بود و دیر بماند و زخم بود و شش اگر

ماه بشمالی صاعد باشد دلیل بود بر دیر ماندن باشد و اگر ماه با عطارد منحوس بود
دلیل بود که خلاصش از زندان بود و اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل بود بسعد
دلیل کند که محبوس خواهد بگریزد و نتواند گریخت و اگر خداوند طالع بنحس پیوندد
دلیل کند که در حبس دیر بماند و اگر ماه در تحت الارض بمقارنهٔ نحس باشد دلیل کند
که محبوس از زندان بمیرد و اگر ماه در زایل وتد باشد و متصل بکوکبی اندر وتد
باشد دیر بماند مسئله اگر از چوب زخم پرسند مریخ دلیل چوب و زخم است
و اگر مریخ صاحب ثانی عشر متصل بود دلیل عذاب مریخ باشد و اگر اتصال
تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت سخت باشد خاصه که در اوتاد باشد و اگر
اتصال از تثلیث و تسدیس بود سهلتر بود و از حمل و عقرب دلیل شر بود و اگر
نحوست دلیل از مریخ یا از صاحب ثانی عشر از برج قوس و دلیلت تازیانه
زدن اگر بجای مریخ زحل باشد و در خانهٔ خویش بود دلیل بر عذاب و چوب و
زخم مسئله اگر پرسند که محبوس کی از زندان بیرون آید بنگر بخداوند طالع و
بماه اگر هر دو در برج زایل باشند یا بکوکبی که در برج زایل بود پیوندد دلیل کند که وقت
بیرون آمدن آن وقت باشد که کوکب از برج زایل اتصال کند با آن یا منصرف شود از کوکبی
که در برج زایل باشد دیگر مسئله بنگر بخداوند طالع و بماه اگر در برج دوازدهم باشد
یا اندر برج وتد الارض یا در برج ششم بود هر گاه که دلیل از این برج بیرون
آید یا در برج بسعدی پیوندد و آن سعد اندر چهار رکنی زایل باشد آن روز که در
اتصالات ماه و نقل برجی دیگر از زندان بیرون آید و در این باب که گفته شود

مثال که از مؤلف پرسیدند
چون صاحب طالع مشتری بود و در
دوازدهم بود و گفتیم سؤال از زندانست

پس هم آستیم تا بدانیم که در زندان کامه یا زود بیرون آید پس نظر کردیم ماه منصرف از مریخ
و متصل میشد بعطارد و گفتیم زود بیرون آید از آنکه ماه در برج منقلب و متصل
با عطارد در برج منقلب بخلاف لیکن چون ماه در خانه خود کمال قوت دارد دلیل است
بعد از استخراج اگرچه روزی چند دیگر در بند باشد و خلاصش نیز نیکو بود و چون ماه متصل شود
بکوکبی که در برج زایل و ماه خود نیز در برج زایل گفتیم دلیل آنست که زود بیرون
آورند و چون صاحب طالع در خانه دوازدهم در خانه مریخ و بالیل ... و
بجهت ... که بنجم با شمشیر باشد اما چون عقرب برجی است از ...
آخر ... او نرسد و دیگر چیزها گفته بودیم همه حاصل آمد و آنچه نیز بکار ... باب
تجربه کرده بود همه موافق بود والله اعلم مسئله اگر از خوف و بیم پرسند اگر
صاحب طالع منحوس باشد و در دوازدهم بود و قمر نیز با وی باشد دلیل است بر خوف و بیم
و جستن وی لیکن او را نیابند و اگر منحوس صاحب طالع یا قمر ناظر باشند از
او تا او بیم و ترس سخت باشد و اگر منحوس ناظر نباشد تا بی بفتد (؟) و زود دفع شود
و بسلامت بگذرد و اگر سعود ناظر باشند سلامتی بود و اگر صاحب طالع سالم
بود از نحوس و طالع ناظر هیچ مکروهی نرسد و اگر صاحب طالع در وتدی بود و
نحسی از او تا دید و ناظر خطر و بیم باشد مسئله در حال ستوران اگر از ستور
خریدن پرسند اگر قمر با صاحب طالع متصل شود و کوکبی در برج بهیمی باشد و مقبول او
دلیلست بر یافتن ستوران اگر مریخ در برج بهیمی بود و مشتری متصل و مقبول سعود بود
سایل ... بود از جنس حمیر آن حیوان که آن برج دلالت کند والله اعلم خاتمه
در ذکر بعضی مسایل متفرقه نجومی متفرعه بر کتاب مستولی بر موضعی از دوازده
خانه طالع آن کوکب بود که در حظ خود بود از آنچه باز نمودیم در مقدمه در فصل ششم
و اگر ارباب حظوظ پنجگانه یکی باشد آنکه شهادت ذاتی ... مقدم دارند و دیگران

سالم

مد الحوت را شهادة ... خوانند و مستولی را شاهد ...

شریک وی اگر هیچ کوکب را حظ نبود کوکبی غریب که در آنجا نظر بود او مستولی ...
و اگرچه در آنجا ضعیف باشد و اگر کوکبی غریب در آنجا نیز نباشد آن جزو یا شکل
جسمانی برج مستولی آن کوکب بود که در صورت طالع آراسته بود بقوتهای
ذاتی یا عرضی و قوتهای ذاتی آنست که صاحب طالع در طالع با صاحب شرف او یا صاحب
حد یا صاحب وجه یا صاحب مثلثه طالع در طالع باشد و همچنین حال صاحب حظوظ بیوت در
بیوت و وجوه عرضی آنست که کوکبی در وتد طالع یا سابع یا رابع یا عاشر باشد و این
وتد السماء و وتد ... الارض و آنچه ... اطلاق کنند کوکب را بمعنی محترق و قبول
و آن دو نوعست یکی مطلق و یکی مقید اما مطلق آنست که کوکبی بصاحب حظی پیوندد
از حظوظ چنانکه قمر از حوت بمشتری پیوندد و یا بمشتری از میزان یا حمل پیوندد و صاحب
حظ آن اتصال را از آن کوکب اگرچه بنظر عداوت باشد و با منزلت کوکبی غایب
از خانه او یا از جایی از جاهای او چیزی آرند و مقید آنست که مشتری شمس و
زهره و عطارد را قبول کند بی اتصال چون در بیت و شرف وی باشند و قمر را قبول
کند بی اتصال چون در برجی که باشد ... از هیچ حظی کوکبی را قبول نکند ...
یا شرف و در قبول ... مثال کنند طالع شخصی اول سنبله و مریخ در
پانزده درجه جوزاست که عاشر است
اگرچه از وبال ... در هبوط دارد
اما ... او در عاشر ... و مشتری
در بیست درجه قوس ... کوکب در خانه
خود و ... اگرچه در

میزان
اسد
سرطان
سنبله
عقرب
جوزا
قوس
حوت
ثور
جدی
حمل
دلو

انزال ... زهره در ده درجه حوت و ... کوکب در شرف خود ...
اگرچه در وتد ضعیفست و دیگر کواکب از طالع ساقطند بدان سبب که در دلو ند و چون ...

زحل بمشتری نقل کند و مشتری بمریخ نهد که مریخ در مثلثه است مریخ قوی تر است
برای آن سبب که قابل تدبیر مریخ و مشتری بیش نمی دهد که تدبیر او قوی تر پس مشتری
که تدبیر او ضعیف است این مثال آنست که قابل تدبیر و نقل نور در سابت نقل النور
آنست که کوکبی سبکرو کوکبی گرانرو را ببیند و هنوز تمام از وی منصرف نشده باشد
که کوکب دیگر ببیند پس نور کوکب اول بثانی دهد و اگر چه آن هر دو کوکب یکدیگر را ناظر نباشد
و این بمثابه اتصال بود میان دو کوکب در صورت طالع اعتبار نیست نمودم
جمع النور آن بود که دو ستاره ثقیلی یا مشتری یا کوکب علوی اتصال کنند
و آن علوی جمع نورهای ایشان کند همچنان باشد که ثقیلات یکی با دیگری پیوندد و همچنین جمع
آنست که یک ستاره دو یا سه با مشتری پیوندد و یا آنکه دو یا سه با یکی پیوندد پس نور ایشان
همه جمع کرده شود اما قابل تدبیر آن باشد که کوکبی سبکرو کوکبی گرانرو را ببیند آن کوکب
گرانرو قابل تدبیر او باشد چنانکه ماه نظر کند بمشتری پس مشتری قابل تدبیر ماه باشد و علی
هذا القیاس سایر الکواکب رد النور از دو گونه بود اول آنکه ستاره‌ها ساقط از طالع
پیوندد و کوکب دوم ناظر باشد بطالع پس نور را رد کرده باشد دوم آنست که کوکبی ضعیف شده باشد
چنانچه در وبال یا در هبوط یا در راجع یا در احتراق پس نظر کوکبی دیگر پیوندد و او
دور کند که قوت قبول ندارد و این مثل شخصی که بخود در مانده بود و علتی یا رنجی شخصی دیگر
خواهد که یاری و تدبیری کند او را از خود دور کند و این نسبت قبول بود دفع القوة
آنست که کوکبی در خط طلوع بود و کوکبی دیگر او را ببیند صاحب خط او را قوت دهد و اگر هر دو
در خط خود باشند هر یک قوت خود بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان بمریخ نظر کند
و این را دفع قوت گویند و این دلیل درستی یابد کس از هر دو طرف بود تمام شدن
کار باشد والله اعلم دفع الطبیعة آنست که کوکبی در خط کوکبی دو دیگر در خط آن
کوکب هم دیگر را ببیند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد و اثر او از سعادت و نحوست

۱۲۶

ابتدا ها و رسانیدن بود یکی زیاده از همه اوضاع دیگر باشد اختلاف و
اتفاق و اعتدال خلاف از دو وجه مر تضاد بود چون نحسی با سعدی یا
نحس و زیادت و چون اتصال نحسی با موضع مستعلی بود همه کوکب اختلاف بود
چون آب و روغن و اتفاق بخلاف اختلاف و اعتدال چنان بود و کیوان برج حمل
بود دو از نظر تسدیس یا تثلیث از جهت یک طبع سردی حمل را اعتدال افتد
همچنین مریخ را از سردی حمل چون مقارنه یا تربیع و مقابله بود سخت
بیفزاید چنانکه آتش بر آب نهی با آب آتش فرو نشیند پس اعتدال بود
و نحوست قوی تر گردد انتکاث آنکه کوکبی سبکرو کوکبی گرانرو را ببیند و
هنوز بنظر نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع شود یا کوکب گرانرو مستقیم شود
و اتصال تمام نکند و این دلیل شکستن عهد و پشیمانی از کارها و بریدن باشد
خالی السیر آنکه کوکبی از اول برجی کوکبی را نبیند و هیچ کوکبی که بر وی پیوندد
در آن برج و وقت این کوکب ضعیف باشد و بدتر آن باشد که آن کوکب
نحس باشد بعید الاتصال آن کوکب بود که در برجی آید و با اول برج کوکبی را
نبیند و تا آخر برج ببیند و در آن حال کوکب ضعیف بود وحشی السیر
آنکه کوکبی در برجی آید و بیرون رود و هیچ کوکب پیوندد و این حال قمر بیشتر
افتد و آن نحس بود و بدتر آن بود که این حال قمر را در قوس افتد که قمر در رجای غرب
در قوس از همه ضعیف تر است جهت آنکه از هبوط بیرون می‌آید و در وبال می‌نهد
و این حال دلیل بود بر فروماندگی کارها و نقصان مالها تربیع طبیعی
آنکه عطارد در جوزا کوکبی را ببیند که در سنبله باشد یا در سنبله بود و کوکبی را
ببیند که در جوزا و این حال مشتری را باشد در قوس و حوت دستوریه
دو نوع اول آنکه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع

دویم آنست که کوکبی در وتدی باشد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی
دیگر را بیند که آن کوکب هم در وتدی بود و آن خانه او یا شرف او باشد
و دستوریه دلیلست بر کمال سعادت و قوت و رزق و حکومت و شهرت و قدر و جاه
تشریق کواکب هر کوکب که پیش از آفتاب برآید آنرا شرقی خوانند و حد تشریق
کواکب علوی شصت درجاتست یعنی که آفتاب در احتراق ایشان یکبار دور باشد پس
رسد شرقی باشد اما نهایت تشریق زهره چهل و پنج درجاتست و حد تشریق قمر دوازده
درجاتست تغریب هر کوکب که بعد از آفتاب فرو شود او را مغربی خوانند و حد
تغریب علوی شصت درجاتست یعنی شصت درجه بعد از من باشد آفتاب آن کوکب هم مغربی
خوانند اما حد تغریب زهره چهل و پنج درجاتست و حد تغریب عطارد بیست و یک درجه و حد
تغریب قمر دوازده درجاتست بیرون این حدود نه مشرقی باشد و نه مغربی
اتصال کوکبی بکوکبی آنست که نظر کنند و کوکب از تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابله و مقارنه و چون جرم ایشان فی نصف الجرمین شد ابتدای اتصال آن
و بدانکه زحل و مشتری جرم هر یک از ایشان نه درجه باشد و مریخ هشت و شمس
پانزده و زهره و عطارد هفت و قمر دوازده درجه باشد و حضرت فیلسوف
محقق نصیر الحق والدین نظم آورده بر این صفت بیت بدان اجرام سیارات ای
لطیط طح سیه یز زز یب و چون جرم اند که ابتدای اتصال هم اندیشانی که گویم که
ظاهر شود مثال در روز دوشنبه دوازدهم شهر ذی قعده سنه [illegible] تثلیث
قمر با مریخ یک عقد و [illegible] دقیقه بود خواستیم تا بدانیم که ابتدای اتصال کی می‌شود نصف
جرم قمر شش درجه و نصف جرم مریخ چهار درجه مجموع نصف الجرمین ده درجه
چون بعد دوازده درجه بود و هر درجه از مجموع نصف الجرمین دو ساعت گرفتیم
بیست ساعت رجع القهقری بازگشتیم منتهی شد به [illegible] روز یکشنبه یازدهم

وحد تشریق عطارد بیست و دو درجه

شهر مذکور دانستیم ابتدای اتصال از آن وقت و چون یک ساعت و بیست دقیقه
اتصال تام شود و چون یک دقیقه از آن بگذرد منصرف گویند و تا نصف الجرمین
باقی باشد همان نظر باقی باشد و چون از آن در گذرد نظر تمام شده باشد احتراق
آن کوکب که زیر شعاع آفتاب آید آنرا محترق خوانند هبوط کواکب
آفتاب چون نوزده درجه میزان رسد و ماه چون سه درجه عقرب و زحل چون بیست
و یک درجه حمل رسد و چون مشتری پانزده درجه جدی رسد و مریخ چون بیست
و هشت درجه سرطان رسد و زهره چون بیست و هفت درجه سنبله رسد و عطارد چون
پانزده درجه حوت رسد و بیت هفتم ایشان شرف ایشان باشد
چنانکه بیست و یک درجه میزان شرف زحل و بیست و هشت درجه جدی شرف مریخ
و بر این قیاس و این را نظم آورده بیت [illegible] خطی [illegible] سبیط
[illegible] یه یاج بیج وبال هر کوکب آن باشد که کوکب در خانه هفتم از خانه
خود باشد چنانکه جدی و دلو خانه زحل است سرطان و اسد وبال او است و
قوس و حوت خانه مشتری است وبال او جوزا و سنبله و حمل و عقرب خانه مریخ و میزان
و ثور وبال او و اسد خانه آفتاب وبال او دلو و ثور و میزان خانه زهره و عقرب
حمل وبال او و جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس و حوت وبال او و سرطان خانه
ماه و جدی وبال او اوتاد طالع وتد برج طالع و چهارم و هفتم و دهم و بهترین وتدها
طالع پس عاشر پس هفتم پس چهارم اگر کوکبی در یکی از این بروج باشند گویند
کوکب در وتد است و مقدار قوت کوکب در وتد بنا بر آن باشد از روی مقدار که شش
دانگ باشد مایلی الوتد دویم و پنجم و هشتم و یازدهم بوده اگر کوکبی در این
بروج باشد گویند در مایلی الوتد است و مقدار قوت کوکب در مایلی الوتد چهار دانگ
و از همه قوی‌تر حادی عشر است پس خامس پس ثانی پس ثامن است [illegible] طالع قوت ندارد

زایل الوتد ربع سیم از طالع و ششم و نهم و دوازدهم بود و اگر کوکبی درین برج
باشد گویند که در زایل الوتد است و مقدار قوت کوکب در زایل الوتد دون آن است که
در وتد و قوی تر رابع است باز ثالث و ششم و دوازدهم ساقطات از طالع
قوت ندارد ارباع طالع درجه طالع دلیل شرق و درجه عاشر دلیل شمال
و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر دلیل بود
بر آن ناحیت که میان مشرق و شمال است و این ربع مذکر بود و ربیعی اند و
از سنها دلیل اطفال و صبیان ربع دویم از عاشر است تا غارب یعنی از
دهم تا هفتم طالع و دلیل بر آن ناحیت که میان مغرب و شمال است و این ربع را
مونث و خریفی خوانند و از سنها دلیل ایام جوانی ربع سیم از درجه غارب است
تا رابع و دلیل بر آن ناحیت که میان مغرب و جنوب است و این ربع را مذکر
و [illegible] خوانند و از سنها دلیل ایام کهولت ربع چهارم از درجه رابع تا
درجه طالع دلیل بر آن نواحی که میان جنوب و مشرق است و این ربع را مونث
و زایل خوانند و از سنها دلیل ایام شیخوخت و پیری والله اعلم ربع مایل
از درجه وتد الارض است تا درجه مغرب و از درجه عاشر است تا درجه طالع
ربع زایل از درجه طالع است تا وتد الارض و از درجه غارب است تا درجه وسط
السما فی احوال البروج الشمالی حمل ثور جوزا سرطان اسد و سنبله
بروج شمالیند و چون کوکب در یکی ازین بروج باشد شمالی گویند بروج جنوبی
میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت جنوبیند و چون کوکب در
یکی ازین بروج باشد جنوبی خوانند و در بروج شمالی اگر آفتاب بود روز فزون
باشد و در بروج جنوبی شب فزون باشد بروج معوج الطلوع و قصیر
المطالع جدی دلو حوت حمل ثور جوزا بروج مستقیم الطلوع

و طویل المطالع سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس برجهای آتشی
حمل اسد قوس این سه برج را مثلثه آتشی گویند و این برج دلیلست بر معادن
و گرم و از مردمان دلیلست بر مردم عالی همت و متکبر و گردنکش برجهای
خاکی ثور و سنبله و جدی این سه برج را مثلثه خاکی گویند و این برج دلیل
بر نباتات و سبزه و از مردمان بر مردم غافل احمق ممسک در ربع کوهی برجهای
بادی جوزا و میزان و دلو این سه برج را مثلثه بادی گویند و دلیل بر حیوانات
از آدمی و غیره و از مردمان دلیل بر مردم شیرین عاقل عالم و ممیز برجهای
آبی سرطان عقرب حوت و دلیلست بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها و از
مردمان دلیلست بر مردم خسیس کاهل تعطیل کننده در کارها برجی که
بصورت آدمی اند جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس بروج
بهیمی حمل ثور و اسد و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی بروج معیوب حمل و
سرطان عقرب و جدی بروج بسیار فرزند سرطان عقرب حوت بروج
عقیمه اسد و جدی و سنبله و اول ثور و وسط میزان کواکب بسیار فرزند
مشتری زهره قمر کواکب اندک فرزند آفتاب زحل مریخ بروج مقطوعه
یعنی بریده اندام حمل ثور و اسد و حوت بروج خوش صورت حمل سنبله میزان
عقرب حوت بروج زشت صورت ثور جوزا قوس جدی بروج ربیعی
یعنی برجهای بهاری حمل ثور جوزا بروج صیفی یعنی برجهایی که چون آفتاب
بآن برجها آید تابستان گویند سرطان اسد سنبله بروج خریفی یعنی برجهای
پاییزی میزان عقرب قوس بروج شتایی یعنی برجهای زمستانی جدی دلو حوت
دلایل برجها بر بدن انسان حمل تعلق بسر و روی دارد و ثور بگردن جوزا
بشانه و بازو دارد سرطان دلیل سینه است و اسد دلیل دل و معده و سنبله دلیل

شکم و روده و میزان دلیل کمربند و میان و سرین و عقرب دلیل فرج و مثانه
و قوس دلیل رانها است و جدی دلیل زانو و دلو دلیل ساقها و حوت تعلق بپا دارد و
همچنین طالع را دلیل سر و روی ساخته اند و دوم دلیل گردن و خانه سوم دلیل شانه
و دستها تا آخر و این از اتفاق و نفس است بروج نهاری حمل جوزا اسد میزان
و قوس دلو بروج لیلی ثور سرطان سنبله عقرب جدی حوت بروج شرقی
حمل اسد قوس بروج غربی جوزا میزان دلو بروج جنوبی ثور سنبله جدی
بروج شمالی سرطان عقرب حوت دلیل بروج در سردی و تری و گرمی و
خشکی بروج آتشی بطبیعت گرم و خشک است بروج بادی گرم و تر و بروج
آبی سرد و تر و بروج خاکی سرد و خشک بروج ثابت ثور اسد عقرب دلو
بروج منقلب حمل سرطان میزان جدی بروج ذو جسدین جوزا سنبله
قوس حوت مدلولات بروج اثنی عشر حمل از آدمیان دلیلست بر
ملوک و امرا و مبارزان و ارباب سلاح و اگر منحوس بود دلیلست بر دزدان و
اوباشان و فتنه انگیزان و طباخان و قصابان و سلاخان و سرهنگان
از جواهر دلیلست بر مس و آهن و گوشوار و تاج و سربند از جایها دلیلست بر
آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام لشکران و آهنگران و طبخان و
مکان گوسفندان از حیوانات دلیلست بر آنچه سم شکافته بود و شاخ دارد و
شکل او گرد بود گوسفند از نباتات دلیلست بر فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل
و گیاه و مانند آن از شهرها دلیلست بابل و فارس و آذربایجان و شام و
دریای طبرستان از بیماریها دلیلست بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کوری و کنگی و
کلف روی شود از آدمیان دلیلست بر مردم بزرگ و حشم و مغرور و دهقان زادگان
و وکیلان و انبارداران و خاتونان و زنان عفیفه و چون حال او بد بود بر مطربان و بدکاران

مطربان از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین بود و مغز میوها و سبزیها و آنچه بو رسد از
جایها دلیلست بر باغها و بوستانها و کشت زارها و در هرجا که درو آب باشد و گو
نزدیک بود و جایهایی که در وی انبار بود از شهرها دلیلست بر دمشق و بصره و
مصر و همدان و سواد عراق عجم و اسکندریه و هرات از حیوانات دلیلست بر گاو و میش
و آنچه گویی از مرغان دلیلست بر کبوتر و فاخته و بلبل از جواهر آلات دلیلست
بر طوق و حمایل و گردن بند از اعضا دلیلست بر حلقوم و رگها و عصبهای گردن از بیماریها
دلیلست بر درد گلو و آنچه باطراف گردن حادث شود جوزا از مردم دلیلست بر
اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و عمال و صرافان
و شعرا و ظرفا و اگر منحوس بود طراران و کیسه بران و شعرای هجو گوی از نباتها
دلیلست بر درخت عالی و بلند دار و درخت بادام و گردکان و درخت مغزدار و از
میوه آنچه با مغز باشد و مغز او خورند از جایها دلیلست بر کوهها و غارها و منظرها و
بارگیرها و جایهای بلند و دیوانخانها و مدرسه و دبیرستان و گلخنها و جایهای خان
از شهرها دلیلست بر مصر و برقه و صعید و گیلان و موقان و اصفهان و کرمان از حیوانات دلیلست
بر مرغان خانگی و قمری و آنچه با مردم انس گیرند از اعضا دلیلست بر بازو و دستها و
انگشتها از بیماریها دلیلست بر بادها در سر و روی و خالها و نشانها سرطان
از مردمان دلیلست بر ملکزادگان و زنان و جاسوسان و امیران و کشتیبانان و ملاحان و غواصان و
شرابداران اگر بد حال باشد دلیلست بر جلادان و میانجیان و سقایان و فقاعیان از جایها
دلیلست بر دریا و آبگیرها و رودها و حوضها و آبخانها و ساحلها و سقفها از شهرها
دلیلست بر ارمنیه صغری و بحرین و شرق خراسان و بلخ و مرو و از نباتها دلیلست
بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن از جواهر دلیلست بر مروارید ریزه و مهرهای
مینا و مرجان از اعضا دلیلست بر سینه و پستان و شش و روده از بیماریها دلیلست بر

کلف و میخ و کرمی و لنگی و پیسی و درد اندام از حیوانات دلیلست بر آنچه در آب
چرنده باشد از مردمان دلیلست بر ملوک و سلاطین و سروران و وزرا و بزرگان و بستانبانان
و جوهریان و صرافان و سکه‌داران و مردم زنان و اگر نحوس بود دلیلست بر مردم آهنگر
و مطبخی از جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت و زر و مرصع آلات از جایها بر تختگاه سلطان
و قصرهای عالی و سراهای محتشم و دار الضرب و کوشکهای و حجره و کاخها و شکارگاهها
از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند و دیلم و طوس و سیستان
کرمان و بیت المقدس از حیوانات دلیلست بر شیر و یوز و پلنگ و سگان شکاری و کرگ و اکثر
درنده بود از نباتات دلیلست بر خرزهره و انجیر که شیرین باشد از اعضا دلیلست بر پشت
و معده و پهلو و جهتها از بیماریها دلیلست بر درد معده و درد چشم و بن گوش که کند مانند
سنبله از مردمان دلیلست بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و حکما و فضلا و اهل عقل و
حکمت و تمیز و چون منحوس بود دلیلست بر دلالان و دهقانان و قسامان از نباتات دلیلست
بر گندم و جو و ماش و باقلا و آنچه تخم دارد از جواهر دلیلست بر درم و دینار و
چیزهای منقش و ملون از حیوانات دلیلست بر کبوتر و طوطی و دراج و گنجشک و حیوانات
زیرک الحس از جایها دلیلست بر سراهای عالی و دیوانخانها و انبار غله و چوب و کشت‌زارها
و زمینهای مزروع و بازارها و جایهای برده فروختن از شهرها دلیلست بر بابل
و افریقیه و اطراف فرات و کوفه از اعضا دلیلست بر کمرگاه و میان شکم و حجاب
درون از بیماریها دلیلست بر قولنج و موی بچین و علت شکم میزان از مردمان
دلیلست بر نایبان کاربر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش لهجه و
مطایبه کننده و طرب دوست و با اطاعت و دیانت کار و رواست دل و راست زبان
اگر نحوس بود دلیلست بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان از جایها دلیلست بر بالاخانها
و کوشکها و منظرها و جایهای از زمین که بر کوهها میوه دار و باغها و بوستانها از نباتات

دلیلست بر آنچه لذیذ است و شیرین و خوش خوار از جواهر دلیلست بر نقره
از آن نیز کنند و کمر و کیسه و میان بند از شهرها دلیلست بر بلاد روم و
اطراف حبشه و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم از حیوانات
دلیلست بر هزاردستان و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی از اعضا
دلیلست بر سرین و نشستگاه و زیر ناف از بیماریها دلیلست بر بواسیر و ورم و
باد فتق و القوه و کرنج و گرانی عقرب از مردمان دلیلست بر امرا
و لشکریان و مبارزان و دلیران لشکرکش و سرهنگان و کشتی اران و اگر
منحوس بود دلیلست بر مکاران و ساحران و مغربیت خوانان و مخنثان و خادمان سفله
پرست و دزدان و نباشان و آبکشان و صیادان و خادمان کیمیا و کیمیاگران
از جایها دلیلست بر گنده‌ها و آب و چشمها و جزایر و زندان و سیاست‌گاه
و قمارخانه و دزدخانه و خرابات از شهرها دلیلست بر بلاد حجاز و عرب و یمن
و حرز و آمل و نهاوند و تبریز از نباتها دلیلست بر درختانی که میوه دار نبود
و در آبهای رود خانه روید و نیز دلیلست بر ادویه مسهل از حیوانات دلیلست
بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و ماران آبی و چرندگان بعضی از اعضا دلیلست
بر ذکر و فرج و خصیه و معده و مثانه از بیماریها دلیلست بر سستی قضیب و حکامی
رحم و احتباس بول و جراحت قضیب و آب من و چشم و لنگی زبان و کری و
کوری و کلی و پیسی قوس از مردم دلیلست بر ائمه و فقها و وزرا و قضاة و اگر
منحوس بود دلیلست بر نایبان قاضی و سپاهیان و زرگران و بیطاران و دوات
داران و تباجان برده و دستور و ریاضت کنندگان و دستور از جواهر دلیلست
بر زر و نقره و برنج و قلعی و چیزهای مرکب از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین
بود چون خرما و انگور و امرود و انجیر و انگبین از حیوانات دلیلست بر اسب و

وشتره و دراز گوش از شهرها دلیلست بر قهستان و عراق و بغداد و
نیشابور و جرجان از جایها دلیلست بر دار الضرب و دار القضا
و صوامع و مساجد و برده فروشان و حمام از اعضا دلیلست بر
رانها از بیماریها دلیلست بر افتادن از دواب و زخم خوردن از
چهارپایان **جدی** از مردمان دلیلست بر قلعه داران و
پاسبانان و لشکر کشان و مردمان پرورش که ظریفت و اهل صحرا
و خاندانهای قدیم و اگر منحوس بود دلیلست بر گله بانان و مزدوران
و صیادان و برزگران و بندگان و خادمان سیاه و کلاغ داران و گور
کنان و مجاوران تربتها از شهرها دلیلست بر هندوستان و شرقی روم
و اهواز از جایها دلیلست بر قلعها و حصارها و کوههای خشک و سنگلاخهای
با خار و شوره زار و زندان و گورستان و جایهای آب کهن از
نباتات دلیلست بر آنچه حیوانات خورد و داروها و درختان خشک و
بی میوه از جواهر دلیلست بر سرب و سنگ مقناطیس و سنگ خام
و گچ و نوره و شوره از حیوانات دلیلست بر گوسفند و گاو کوهی و
بز کوهی و خرگوش و شغال و میمون و موش و سوسمار از اعضا دلیلست
بر زانوها و عصبهای پای و پیوند زانو از بیماریها دلیلست بر لنگی و گری
و کلی و پیسی و درشتی صورت **دلو** از مردمان دلیلست بر ملکان و حکیم
و ربانیان و حکما و مشایخ و عقلا و اصحاب رصد کواکب اگر بد حال بود
دلیل کند بر طلسم خوانان و افسون سازان و فال گیران و کسانی که پری
در جام و بلور حاضر سازند و سقایان و خمرفروشان از شهرها دلیلست
بر کوفه و غزنین و قزوین و اطراف مغرب و بعضی از گیلان از جایها دلیلست

بر صحراها و کوشکها و آسیابها که از باد گردد و بادگیرها و آنجا که رصد کواکب
کنند و خانهای مقیمان و گورخانهای بلند و منارها و خانقاهها و زاویه
درویشان و کنشت یهودان از نباتات دلیلست بر اهلیلجات و
خیار چنبر و خرمای هندی و فلفل و زنجبیل و عقاقیر از حیوانات
دلیلست بر سمور و سنجاب و روباه و کلاغ و لقلق و عقاب و
بوم و جغد از جواهر دلیلست بر مهرهای سفالین و قلاده
دواب و پیرایه که بر مردم کنند از اعضا دلیلست بر ساق پای
و استخوانهای ساق از بیماریها دلیلست بر لنگی و چیها و افتادن از بلندیها
در چاه و بوی بد که از اندام آید و مرضی که از فکر پدید آید **حوت**
از مردمان دلیلست بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان
و اگر بد حال بود غواصان و ملاحان و کشتیبانان و ماهی گیران و مردم زره فروش
منافق و مزور و سالوس از جایها بر دریاها و رباطها و خرابها و سرابهای
عالی و مسجدها و سردابها و ساحلهای معمور از شهرها دلیلست بر سمنان و
طبرستان و مازندران و کنار او شام و دریای یمن از نباتات دلیلست بر
قصب و پنبه و سیب آبی و شفتالو و آلو و میوهای شیرین از حیوانات
دلیلست بر مرغان آبی و ماهیان بزرگ و فیل از جواهر بر صدف و
عقیق از اعضا دلیلست بر سرهای پای و کعب از بیماریها دلیلست
بر ترس و بدن بخواب رفتن و اختلاجات والله اعلم **در احوال
کواکب سبعه سیاره** و چون احوال کواکب سبعه سیاره بدین طریق
باز نمودیم بعضی حالات ایشان بجدول باز نمائیم که بر طالبان
آسان تر باشد **جدول اسید آفتاب و عروض کواکب سبعه**

بجهت دانستن عرض کواکب از شمال و جنوب و صاعد و هابط بتقویم کواکب دارند ... است

غایة ره	غایة واله	غایة رکا	غایة ـ ه	غایة ره	غایة عرض ـ	غایة میل ولر
عرض عطارد	عرض زهره	عرض مریخ	عرض مشتری	عرض زحل	عرض قمر	غایة میل

غایت ره	غایت دکه	غایة دو	غایة ـ م	غایة ه	غایة عرض ه	غایت میل

حدود مصر — درجات

	حو	وم	٢ل	٤ح	دم	ه٢	٤ح	الم	ل٢	ل٢	ه	ل
الحمل	مریخ	زهره	عطارد	قمر	شمس	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	مریخ	شمس	مشتری
الثور	زحل	قمر	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	شمس	قمر	عطارد	زهره	عطارد	زحل
الجوزا	زهره	مریخ	مشتری	مریخ	قمر	شمس	قمر	مریخ	عطارد	عطارد	شمس	قمر
السرطان	شمس	قمر	عطارد	زحل	مریخ	قمر	مشتری	شمس	قمر	قمر	مریخ	مشتری
الاسد	مریخ	شمس	عطارد	شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	شمس	مشتری	مریخ
السنبله	زحل	قمر	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	شمس	قمر	عطارد	عطارد	قمر	شمس
المیزان	زهره	مریخ	مشتری	شمس	قمر	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	شمس	زحل	عطارد
العقرب	شمس	قمر	عطارد	قمر	مشتری	شمس	زحل	قمر	مشتری	مریخ	مشتری	شمس
القوس	مریخ	شمس	عطارد	شمس	قمر	عطارد	زهره	مشتری	مشتری	مشتری	مریخ	قمر
الجدی	زحل	قمر	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	شمس	قمر	عطارد	قمر	زهره	عطارد
الدلو	زهره	مریخ	مشتری	شمس	قمر	مشتری	مریخ	شمس	عطارد	زحل	عطارد	زهره
الحوت	شمس	قمر	عطارد	قمر	مشتری	شمس	زحل	قمر	مشتری	مشتری	شمس	مریخ

جدول دلیلهای ستارگان اینست

برجها	رنگها	[illegible]			زن	سبکی
حمل	سپید	سپیدی با سرخی		یکم	خاک گون	گران
ثور	سپید روشن	سپید		دویم	سبز	اندک گران
جوزا	سرخی با زردی	زرد		سیم	زرد	میان سبک
سرطان	سپیدی با سبزی	سبز با زردی		چهارم	سبز	میانه
اسد	سپیدی با سرخی	سرخ و سپید		پنجم	سپید	[illegible]
سنبله	سپیدی روشن	سیاه روشن		ششم	سیاه	سبک و گران
میزان	سپیدی با زردی	سیاه		هفتم	[illegible]	[illegible]
عقرب	سپیدی با زردی	سرخ و سیاه		هشتم	سیاه	[illegible]
قوس	سپیدی با سبزی	زرد و سبز		نهم	سپید	سبک
جدی	سیاه	زنگاری کبود		دهم	سبز	سبک تمام
دلو	سیاه	زرد		یازدهم	زرد	سبک
حوت	سپید زرد	[illegible]		دوازدهم	سبز	میانه

جدول منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره

المنسوبات	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
نامهاشان	کیوان	برجیس	بهرام	آفتاب	ناهید	تیر	ماه
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد بنظر	سعد اصغر	ممتزج	سعد بنظر
طبایعشان	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر	سرد و خشک	سرد و تر
رنگهاشان	سیاه	زرد و سفید	سرخ	سرخ زرد	سفید	ادیم	سفید
نوبتی و بنجی	نوبتی	نوبتی	بنجی	نوبتی	بنجی	نوبتی	بنجی
نر و ماده	نر	نر	نر	نر	ماده	ممتزج	ماده
اعضاها	گوش راست	تن و جگر	جگر و [illegible]	دل و دماغ	سینه و بینی	دست و زبان	معده
سیر در برج	دو سال و نیم	یکسال	یک ماه و نیم	یک ماه	بیست و پنج روز	پانزده روز	دو روز و نیم
اجساد	اسرب	ارزیر	مس	طلا	مروارید	سیماب	نقره
روزشان	دوازدهم	یازدهم	ششم	نهم	پنجم	اول	سیم
شبشان	سیم	پنجم	دوازدهم	نهم	یازدهم	هفتم	نهم
دلالت بر ولایتها	جهودان	[illegible]	[illegible]	اتربزن	ملک اسلام	قلعه	[illegible]

دلیل دریجان

جانوری چارپا	جوهری سخت که با آتش کار دارد	نباتی یا جوهری سرخ	حمل
از جوهر زمین	چیزی منقش یا نوشته	حلی و نبات	ثور
چیزی سیاه یا جانور رنگارنگ	چیزی که از سیاه	چیزی با نقش یا دو رنگ	جوزا
مروارید و جوهر آب	چیزی سیاه یا جانوری که [illegible]	چیزی با مروارید	سرطان
چیزی سیاه که با آتش کار دارد	چیزی که رنگ مایل سپید	چیزی که رنگ مایل [illegible]	اسد
سپرغم	چیزی از درختی بزرگ	نباتی	سنبله
جوهری مطبوخ	از جوهر سنگ بزرگ	جانوری زبون گوشت خوار	میزان
صدف یا چیزی سست	جوهر و مروارید و مرجان	جوهری یا نبات	عقرب
از جوهر سنگ که نمایه	آهن و مس و چیزی سبز	چیزی با نقش افروخته	قوس
سنگ سخت یا نبات	نباتی که بکار نیاید	جانوری زیانکار	جدی
جانوری که با مردم خو کند	جوهری سیاه و زرد	مرغی یا جوهری سیاه	دلو
جانوری یا نگار	صدف و از جوهر آب	از آب بر [illegible] یا مروارید	حوت

جدول منسوبات بروج اثنا عشر

المنسوبات	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
ذكورت وانوثت	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده
روزی وشبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی
راست وكج	راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مواضع	صحراها	بستانها	كوهها	[illegible]	حصارها	[illegible]
اعضاها	[illegible]	گردن	[illegible]	سینه	دل وپشت	ناف
شرق وغرب	شرق	جنوب	غرب	شمال	شرق	جنوب
امزجه	آتشی	خاكی	بادی	آبی	آتشی	خاكی
ملتها ودینها جواهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اتش پرستان	[illegible]

تتمه جدول منسوبات بروج اثنی عشر

المنسوبات	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ذكورت وانوثت	نر	ماده	نر	ماده	نر	ماده
روزی وشبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی
راست وكج	راست	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مواضع	[illegible]	زندانها	صوامع	كوهها	[illegible]	دریاها
اعضاها	ظهر	عورت	ران	زانو	ساق	[illegible]
شرق وغرب	مغرب	شمال	شرق	جنوب	مغرب	شمال
امزجه	بادی	آبی	آتشی	خاكی	بادی	آبی
ملتها ودینها جواهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نصرانیان

دلیل رنگ بروج ستارگان در خانها

برج	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
حمل	سرخ	زرد	سیاه	زرد	سرخ	سیاه	سرخ
ثور	روشنایی	سرخ	سیاه	سرخ	سرخ	سبز	سیاه
جوزا	زرد	ارغوانی	سیاه	سفید	سرخ	خاک گون	زرد
سرطان	زرد	زعفرانی	سیاه	سرخ	سرخ	سرخ	زرد
اسد	[illegible]	سیاه	سرخ	زرد	سیاه	سبز	سیاه
سنبله	سرخ	آسمان گون	سرخ	زعفرانی	سرخ	آسمان گون	سیاه
میزان	سرخ [illegible]	سرخ	سرخ	[illegible]	سرخ	آسمان گون	سرخ [illegible]
عقرب	سیاه	سیاه	سرخ	سپید	سبز	سیاه	سیاه
قوس	سرخ	زرد	سرخ	سبز	زعفرانی	سرخ	سبز
جدی	سیاه	سیاه	آسمان گون	سبز	سیاه	سیاه	سرخ
دلو	سیاه	سرخ	آسمان گون	زرد	سیاه	سرخ	سرخ
حوت	سرخ	سیاه	سیاه	سیاه	سرخ	زعفرانی	سرخ

جدول دلیلهای ستارگان اینست

ربع		خداوند طالع	از خداوند [illegible]	از دلیل	خداوند دلیل	خداوند [illegible]	دلیلهای ستارگان
اول و دوم و سیم	سرخی بعضی پیداری	باریک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل
	کوتاه و با اندک حرکت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مشتری
چهارم و پنجم و ششم	سیاه پنهانی و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مریخ
	کوتاه بی حرکت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شمس
هفتم و هشتم و نهم	سبزی پوشیده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهره
	درازست فزون کرکی بی حرکت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عطارد
دهم و یازدهم و دوازدهم	سفید تمام دیدار درازست وفزون کرده [illegible] طالع بود با حرکت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قمر

دلیل حدوث ستارگان اندر [illegible] است تا بدین قیاس [illegible] آوری

برج					
حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جانوری
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اسم الکواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	رأس
حمل	هبوط ۲۱	مثلثه	خانه	شرف ۱۹	وبال	مثلثه	[illegible] ۱۹	غریب
ثور	غریب	غریب	وبال	غریب	خانه	حضیض	شرف ۳	غریب
جوزا	حضیض	وبال	غریب	غریب	اوج	خانه	[illegible]	شرف ۳
سرطان	وبال	شرف ۱۵	هبوط ۲۸	اوج	مثلثه	غریب	خانه	غریب
اسد	وبال	مثلثه	اوج	خانه	غریب	غریب	غریب	غریب
سنبله	غریب	وبال	غریب	غریب	هبوط ۲۹	خانه و شرف ۱۵	غریب	غریب
میزان	شرف	اوج	وبال	هبوط	خانه	حضیض	[illegible] ۱۹	غریب
عقرب	غریب	غریب	خانه	غریب	وبال	اوج	هبوط ۳	غریب
قوس	اوج	خانه	محطوط	مثلثه	حضیض	وبال	غریب	هبوط
جدی	خانه	هبوط ۱۵	شرف ۲۸	حضیض	غریب	غریب	وبال	غریب
دلو	خانه	غریب	حضیض	وبال	غریب	مثلثه	هبوط	غریب
حوت	غریب	خانه	مثلثه	غریب	شرف ۲۷	هبوط و وبال ۱۵	غریب	غریب

جدول لتسوية اليوم بعرض ل

الايام	الثواني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لتسوية الثور

الايام	الثواني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لتسوية الجوزا

الايام	الثواني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لتسوية السرطان

الايام	الثواني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تسوية الأسد

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	د ا ره	و كه	و كو ه	د ا لو	ح كط ه
ب	ب ل ا	ا ر د	كه ه	ب ل ب	ط ز ه
ج	ه كط ط	ز كا	كه ل	ه كط ر	ا ط
د	ه ح ا	ب ال	كه ه	ح ب ه	ب ط
ه	ال	ه كط ط	ل و	ا ز	ح ل
و	ب ي	د ا ح	و كط و	و ح	د ر
ز	و نا	ب ر	ر ح له	د و	ه ر
ح	د نط	ح ي	لا	ه ب	و ه
ط	و ر	ب و ه	ب ح	و ه	ر ه
ي	ر ه	ه نط	د ر	ل ي	ب ح
يا	ح ا ح	ر ب	و ل	ح ي	ط ب
يب	ط ر	ح كه	و ي	ط كه	ب ا
يج	ب م	ط ط	ر ه	ب ح	ا ب
يد	ا ح	ب نا	ط ح	ا ب	ب ط
يه	ب ن	ب كه	ب كه	ب له	ح ب
يو	يد ح	ح ر	ا ل	ح ل	يد و
يز	ب ه	ح ح	ب ه	يد ط	ه ه
يح	و ه	ه م	ح ن	ه ط	و ر
يط	ر ح	و ب	ه ر	ر و	ر ب
ك	ح ل	ب ل	و ر	ه	ح ا
كا	ط ه	ط و	ر ا	ح ر	ح ط
كب	ر ه ن	ط ح	ح ر	ط ح	ط ح
كج	كب ج	كا ط	ط ر	ه ط	ه ر
كد	ا ح ح	كد له	ر ه ر	ر كا ه	كا ب
كه	كه ر	كه ا	كه ه	كه نا	كه ند
كو	كه كه	كه يا	ا ه	ر كه نا	ا نا
كز	كو لب	ا كا	كه كه	كه ب	كه ه
كح	ا لط	كه ح	كه ح	كه ب	كه ط
كط	ح ر	ح لط	كو لط	كه ح	ا ح
ل	ه كط خ	و كط ح	ر ا م	ح كه خ	ط ا م

تسوية السنبلة

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	و ا ج	ر ج و	ب ح	ح ح لط خ	ط ا و
ب	ب ر	ب ر	ح ج ا	ح كط خ	ط كه ه
ج	ح لد	ب ح	ا ح	ط ج ب	ب ج ه
د	ر كا	ر ه	ب ه	ا ب	ا ح
ه	ه ل	ه ل	ح كا	ط ب	ب ب
و	ح ل	د ل	ر ه ر	ح ب	ح ا
ز	ب ح م	ب ه	ه ط	ر ب	ر م
ح	ح و	ح ط	د ر	د ب	ه لط
ط	ط ب	ط ه	ر ح	ح نا	و ل
ي	ب ر	ط ا	ح ح	ر نا	ر ر
يا	ب ب	ب ب	ط ح	ح نا	ح ل
يب	ح ر	ح ح	ب ر	ط نا	ط ل
يج	ب ب	ب لط	ب ب	ب ه	ب ل
يد	ب ر	ب كه	ح و	ا ه	ط ل
يه	ح كه	ح كط	ب نا	ب ه	ب ل
يو	ر ال	ر لو	يو يو	يو يط	يو له
يز	ح لد	ح لو	و يط	يد يط	يد له
يح	يط لو	يط ح	ر اد	يو يط	يو له
يط	يو م	يو لو	ح ال	يح ح	و له
ك	كا يو	كا م	يط ح	ب ح	ر له
كا	كب ح	كب يط	يو له	يح يط	ح لو
كب	كح ب	ال ب	كا ل	يط يط	يط لو
كج	كد يد	كد يد	ال يا	يو يط	يو ر
كد	كه ح	كه ز	كه يو	كا ه	كا ل
كه	كه ا	كو يط	كه ر	كه ه	ب يط
كو	ح ل	ح ا	كه ه	كو ه	ا و م
كز	و كط ح	ر كط ح	ا ح خ	كه نا	كه ه
كح	ر ج ه	ح ج د	كر ز	كو نا	كه و
كط	د ا و	ح ا د	ح لا	كو ب	كه يو
ل	ر - ر	ح - د	ط ج د	ط ا ح خ	ح ال

تسوية الميزان

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	ر و ن	ح ج ج	ط ا -	ط ا ند	ب ا ط
ب	د ر	ر ط	- ر	ط الط	ب الط ا
ج	ه نط	ه ط	ح ر	ب ج ر	ا ج ب
د	و ل	و ب	ر ب	ا ط	ا ر
ه	ر كا	ر ب	ه ط	ح ج	- نط
و	ح ال	ح ب	د ر	د ح	ب ر
ز	ط ال	ط ا	ر ط	ه و	ه ه
ح	ب ال	ب ا	ح ال	ر ح	ر ح
ط	ا ال	ا ا	ط ال	ر ا	ر ب
ي	ب ال	ب ب	ب كط	ح ط	ح ر
يا	ح ال	ح ب	ا ط	ط ر	ط ح
يب	يد ال	يد ا	ب ر	ب ح	ب ال
يج	يه ال	يه ا	ح ا	ا ال	ا لح
يد	و ال	ر ا	يد ح	ب ال	ب ط
يه	ر ال	ر ب	يه ط	ح ح	ح لح
يو	ب ال	ب ب	ر نه	يد ل	يد ح
يز	يط ال	يط ب	ر خ	يه ا	يه ح
يح	ح ال	ب ح	يط ح	ر ر	ر ح
يط	كا ال	كا ط	ح ر	ر خ	ر خ
ك	ال ر	ب ط	كا ب	ب ال ط	يط ح
كا	ال ل	ال ط	ال ر	ح ه	ح ح
كب	ال كا	ال ط	ال ل	كا ا	كا يد
كج	ال ح	ال ح	ال ر	ال ب	ال ح
كد	ال ط	ال ح	ال ط	ال ه	ال ر
كه	ال	ال ح	ال ط	ال ه	ال ل
كو	ح ر	ح ل	ال ح	ال م	ال ط
كز	د ال ا	ح كط ح	ح ب	ال ر	ال ح
كح	ح ج ه	ط ج ر ط	ال ط ب	ال ر	ال خ
كط	ح ا ه	ا ر ح	ا ر ب	ال ط ه	ا ال ط
ل	ح - ب	ط - ر ب	- ب ا	ب ج ا	ر ج ط ر

تسوية العقرب

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	ح و ب	ط و ح	ب و كا	ا ا ا	ج ا ه
ب	د ا	ب ح	ه كط	ب ل	ب كا
ج	ه ب	ح ه	ه ر	و لط	ح ح
د	و ط	و ط	و ط	ه كط	ه ل
ه	ر ر	ر ط	ر نه	ه نط	ه ط
و	ح ه	ح ب	ط ح	ر ب	و ب
ز	ط ح	ط ب	ب ط	ح كا	ح ج
ح	ب ب	ب ب	ا ا ح	ط ل	ط ح
ط	ا ا	ا ط	ب ط	ب ط	ا و
ي	ا نط	ب و	ط ط	ا ن	ا كه
يا	ح ن	ط ح	ط ند	ط ح	ب ل
يب	ط ن	ط ط	ر ه	ط ط	ط م
يج	ط نه	ه كا	ر ر	ه ل	ب ح
يد	ه ند	ر ط	ب ل	ر ط	ه ن
يه	و ن	ر ه	ط م	ك ر	ر ه
يو	ر نا	ب الط	ر ه ن	ط ط	ب ل
يز	ح ه	ط ال	كه ه	ط ك	ط ه
يح	ط ط	ه ل	ا ر	كا كه	ب ح
يط	ه ح	كا ط	ط ل	ب	كا ل
ك	كا ر	ال ب	كه ه	ا	كه ه
كا	كه ر	ا ه	ا ج	ال ه	كو خ
كب	ا ه	كه ه	ح ب	ا ال ط	كه ا
كج	ال ه	كه ه	ب ال ط	ا ه	ال ط
كد	ال ه	ال خ	ا ج م	ال ن	ال ر
كه	ال ب	ح ر	ا نا	ج ج ا	ح كه
كو	ال ب ط	ال ط ح	ح ب	ال ه	ج كط ح
كز	ح ا	ج ج ح	ر ه	ب ال ط	ح ج ا
كح	ح الط م	ا ح	ه م	ح ر	ا ط
كط	ط ج م	ب ال	و نا	ح ه	ب ن
ل	ط ا الط ب	و ل	ا ح ط	ط ج و كه	ا د ه

تسوية القوس

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تسوية الجدي

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تسوية الدلو

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تسوية الحوت

درج	الثاني	الثالث	الرابع	الخامس	السادس
ا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ي	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
يط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ك	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
كط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شکر که این نامه بعنوان رسید ❁ پیشتر از مرگ بپایان رسید ❁

الحمد لله والمنة که از یمن توفیقات ربانی و تاییدات صمدانی و ارواح
حضرات انبیا و اولیا عقدات مشکله این رسایل حل شده و از جواهر آبدار
آنچه در پیشگاه ضمیر مکنون و مستور بود با وجود تحمل تمام ایام و تعهد مباحث خواص
و عوام و قلت فرصت در ارتکاب این امر خطیر و کثرت تکاهل و تفکر و تدبیر در رشته
تحریر و تسطیر کشیده بر منصه ظهور آورده در وقتی که عالم کبیر از پیرایه عدالت و
رافت پادشاه فلک بارگاه عرش اشتباه ظل الله آنکه خاطب شرعش
بر منابر فتوح خطبه ابکار بلاد یخواند از دوستان ملک ستانش ابکار ممالک

بیت خطبت ابکار البلاد وعونها ❁ فالیک من دون الملوک رجوعها ❁

آسمان از بروج منطقه بند طاعت است و بر جبین چاکری دولت او
دریا و کان از دست گوهر بار او در خطر و زمانه بعدل و انصاف و مفتخر

شعر واشرق وجه الارض من فرط عدله ❁ وقد کان فی لیل الدجی حالکه
وان نشر قهرا وغربها ونفسه یستقل دنیاها جوان شده اعنی

سلطان البرین خاقان البحرین ابو المظفر شاه عباس الصفوی
الحسینی خلد الله تعالی ظلال سلطنته وخوفه فی الخافقین ومتع المسلمین
بطول عمره وبحره سید الکونین امام الثقلین خان بن خان و مستوده زمان
و یگانه دوران حاکم دادگستر و عادل رعیت پرور خورشید مضی سپهر سلطنت
بدر منیر فلک خلافت آنکه تیغش خضاب از خون ارباب شقاق و نفاق
و قلمش مفتاح ابواب ارزاق بیت آنکه زتیغش شده در کارزار ❁
پیرهن جسم عدو تار تار ❁ و آنکه ز کلکش که داوری ❁ یافته مفتی
قضا یاوری ❁ صلاح العباد ورشد الامم ❁ وان البرین کل عمم ❁

بشیش و ابهام اش بحرق الحمام ورق القلم سروران زمان
آستان او را بهر بابت پناه و امیدواران دوران از جناب عالی او
امیدگاه ابو الفتح امام قلیخان و بحر رضا جعفری که
قلم دو زبان در وصف گستری و ثناخوانی او با وجود یکزبانی خط و
کمیت خوش رفتار بیان در بادیه اوصافش اعجز کننده و گشته جوادی
محاسب وهم از محاسبه جود او عاجز گشته و خیابان اسرار ستوقعان ضمیرش
رای منیر او باز فضلش بر فضلا کالشمس فی وسط النهار مرتب و خرده نقش
بر عقل همیشه که لید رق الدجی باهر رای زرینش حل مشکلات کما ینبغی نموده
و عقل کامل مش عقدات عقل اول گشوده معلم اول از تلامذه او و کیست دانش
بسیار پیش عقل کامل و از کیست بذات سر نقش نقد خرد و مباهات
منصب دستوری و حضیض لطیفش بود و بدایع معنوی و صوری جامع علوم معقول
و منقول حاوی فروع و اصول کشاف استار الفرقان مسفر محجوبات المعانی
بالبیان هادی الخلایق بطوالع انواره کاشف الحقایق بلوامع اسرار رایع
اعلام الهدایة مانع الخلایق عن نحو اهوایه ذوالمجد والتسود والسیادة صاحب
خلق کریم و مهبط فضل عمیم واثق بعنایات ذوالمنن امیر ابو الحسن
لازال مجاسم اهل الفضل حلی بوجوده و حصل ارب بنی الآمال بفضله وجوده
که علت غائی تالیف این رساله اوست بیت زان سر نگیند جانی که ش
ستایش کند منزوانی شعر بدین گل انش کج پرورده ام ❁ بجوی دانش در بر
آورده ام ❁ زند با غنچه خرمی ذریت ❁ بدستور دانش سخن رانیت ❁ امید که چون
نظر اصلاح رسد خطا و زلل آن ذیل الطاف عام بپوشند بیت اخبار
فضلک فی شام وفی یمن ❁ سارت به الریح والرکبان والصحف ❁ فهذه العذر
فی نظم بعثت لکم ❁ من عنده الدر لا یهدی له الصدف ❁

والحمد لله اولا و آخرا

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله سبحانه والصلوة والسلام علی نبیه و آله
وسایر الائمة المعصومین بفتح وفیروزی درآمدن سال پنجم
تا قصه شمسی از تولد بنده کمترین مؤلف الکتاب قطب الدین
عبد الحی الحسینی و رسیدن نیر اعظم بنقطه اصل یعنی ا ا مو
در روز چهارشنبه هشتم شهر رجب المرجب شش ساعت
و یک دقیقه در اجزای لحیات حقیقی ضرب کردیم شد دایر ه مو
جزو آفتاب در وقت تحویل ا ا مو مطالعش بعرض بلد لار که
عرض ولادتست شنه له با دایر جمع کردیم شد مطالع طالع
بعرض مذکور که ا ل باشد ی ه درجه اول مطالع البلد
عرض مذکور معکوس کردیم شد طالع حمل له مو عاشر ط ط ز
و رسیدن انتهای سال تولد بدرجه طالع اصل یعنی ح کد مطالع
مصحح آفتاب در سال مذکور ر ح ل درجه مصححه او در عرض افق حادث د ما جنوبی ا ما ما

حوت — دلو — جدی — قوس — عقرب — میزان — سنبله — اسد — سرطان — جوزا — ثور — حمل

قاسم او عطارد مطالع مصححه سهم السعاده در سال مذکور شیه له درجه
مصححه او در عرض افق حادث مه درجه شمالی ی ه ا قاسم او زهره
مطالع عاشر بخط استوا قفنو درجه مصححه او د د م قاسمش عطارد
مطالع طالع اصل مو ی درجه اش بعرض بلد ولادت ح کد نه جان بخت یار زحل
سالخداه اکبر مشتری صاحب طالع التحویل مریخ

بسم الله الرحمن الرحیم بفتح وفیروزی درآمدن سال پنجاه و یکم
تا قصه شمسی از تولد العبد قطب الدین الحسینی و رسیدن نیر اعظم
بنقطه اصل در روز پنجشنبه بیست و سیم شهر رجب المرجب ۲۹ سنه ا
بشش ساعت و چهل و سه دقیقه ده دایر ن و ز مطالعش شنه
مطالع طالع صوط طالع تحویل سال مذکور ر ح ل عاشر ۲ د نه
و رسیدن انتها تولد به سیم طالع یعنی ط ی کد سالخدای اکبر زحل
صاحب طالع تحویل قمر
مطالع مصحح آفتاب در سال مذکور مه ل درجه
مصححه او در عرض افق حادث د ما جنوبی
ا ه د قاسمش عطارد

جوزا — ثور — حوت — دلو — قوس — عقرب — سنبله — اسد — سرطان — حمل — میزان — جدی

مطالع مصححه سهم السعاده در سال مذکور شیس له درجه مصححه او در
عرض افق حادث ط درجه شمالی ی ا ح قاسمش
زهره مطالع عاشر بخط استوا قفنه درجه مصححه او
د مه قاسمش عطارد مطالع طالع اصل در سال مذکور
ر عز ی درجه اش بعرض بلد ولادت ح کد که
جان بخت یار زحل

بسم الله الرحمن الرحیم بفتح و فیروزی در آمدن سال پنجاه و دوم
تا قصه شمسی از تولد بنده کمترین قطب الدین مؤلف همین کتاب
و رسیدن نیر اعظم بنقطه اصل در شب شنبه یازدهم شهر شعبان
المعظم سنه هزار و چهل پنجاه و شش دقیقه دایر باللیل لد ٦
مطالع نظیر جزو آفتاب قمج ٤ ا مطالع طالع قفز ٤ ا طالع عرض بلد
ولادت که دادالاهن لا باشد دو ـ عاشر ح و ا و رسیدن
اینها بچهارم ـ ـ کد سالخداه زحل صاحب طالع التحویل
زهره مطالع ممتحه آفتاب مه ل درجه ممتحه او در عرض افق حادث
و ما جنوبی ا و ٤ قاممش عطارد مطالع ممتحه سهم السعاده در سال مذکور
شر ل درجه ممتحه او در عرض افق حادث ط درجه شمالی ـ ـ ـ
قاممش زهره مطالع عاشر بخط استوا قفع ه درجه ممتحه او
دح ه قاممش عطارد مطالع طالع اصل در سال مذکور دع ـ
درجه اش بعرض بلد ولادت یح که و جانبختیاد زحل
و صورت طالع تحویل برین طریق باز نموده‌ایم والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم بفتح و فیروزی در آمدن سال پنجاه و سیوم
تا قصه شمسی از تولد بنده کمترین قطب الدین و رسیدن نیر اعظم بنقطه
اصل اعنی ا ا ح مه در شب یکشنبه بیست و دوم شهر شعبان
المعظم سنه ١٠٤١ تا قصه هجری گذشته از شب مذکور شش ساعت
و چهل و سه دقیقه دایر باللیل ا ل ه مطالع نظیر جزو آفتاب قمع ٤ ه
مطالع طالع ر عا ه ما طالع ح ط ـ و رسیدن انتها بپنجم ا ـ کد
سالخداه اکبر و اصغر هردو مشتری مطالع ممتحه آفتاب مو ل
درجه ممتحه او در عرض افق حادث و ما جنوبی ا و نه قاممش
عطارد مطالع ممتحه سهم السعاده در سال مذکور شیج له درجه ممتحه
او در عرض افق له درجه شمالی ـ ـ ط قاممش مشتری
مطالع عاشر بخط استوا قفط درجه ممتحه او قاممش عطارد
مطالع طالع اصل در سال مذکور رعط ـ درجه اش بعرض ولادت
یح ا ر ـ جانبختیاد مسیح

بسم الله الرحمن الرحیم بدولت و اقبال درآمدن سال

پنجاه و چهارم ناقصه شمسی از مولد بندهٔ کمترین قطب الدین

عبد الحی الحسینی روز دوشنبه سیوم ماه رمضان المبارک سنه

رسیدن شمس بنقطهٔ اصل دقیقه روز مذکور در این باب

مطالع جزو آفتاب مطالع طالع طالع

صاحب طالع تحویل و رسیدن انتهاء به بیت ششم

والی سال

مطالع مصحح آفتاب

درجه مصححهٔ او

در عرض افق حادث

جنوبی

قاسمش

دلو
حمل
جدی
حوت
ثور
قوس
جوزا
عقرب
سنبله
سرطان
میزان
اسد

انتقال از حد مستخرج بحد سعد مطالع مصحح سهم السعاده در سال مذکور

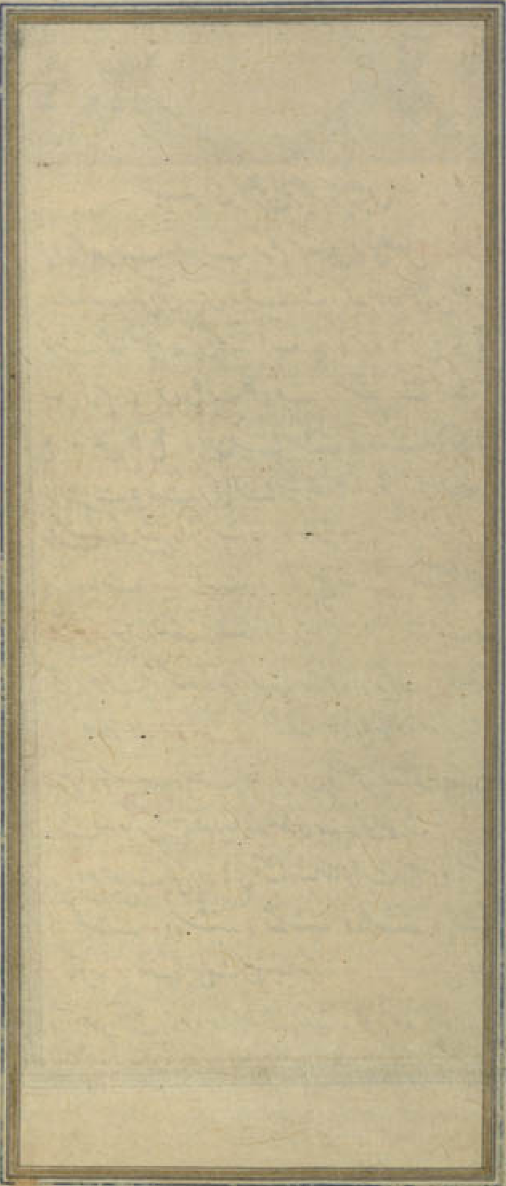
درجه مصححهٔ او در عرض افق حادث درجه شمالی

قاسمش مطالع عاشر بخط استوا

درجه مصححهٔ او قاسمش مطالع طالع اصل در

سال مذکور درجه اش بعرض بلدی که بلد ولادت

جانبخت یار



بسم الله الرحمن الرحیم ...

حمل	دلو	
ثور	حوت	جدی
جوزا	قوس	
سرطان	سنبله	عقرب
اسد	میزان	

جا نبخشتیار



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل **فصل ۱**
در حساب جمل و آن برین ترتیبست ابجد هوز حطی کلمن سعفص
قرشت ثخذ ضظغ برین گونه ا ب ج د ه و ز ح ط ی
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث
۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰
خ ذ ض ظ غ و این بیست و هشت عدد است نه آحاد
۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
نه عشرات نه مآت و یکی الف و دیگر عددها را رقم ازین حرفها
مرکب کنند و کلمه بیشتر را فرا پیش دارند و کمتر را باز پس مثلا **یا**
یازده باشد **کب** بیست و دو **لج** سی و سه **قمه** صد و چهل و پنج
غذ فط هزار و نهصد و هشتاد و نه و چون عدد هزار متضاعف گردد
آنرا بر حرف غین که عدد هزارست مقدم دارند همچون **بغ** دو هزار
قغ صد هزار **غظغضغلجشد** ششصد و سی و نه هزار هزار و هشتصد و سی و
سه هزار و سیصد و شصت و چهار و برین قیاس چندانکه باشد میباید
نوشت و هرجا که پس عدد نباشد صفری بنهند برین صورت **فصل ۲**
در ایام جمعات یعنی روزهای هفته و نشانهای ایشان چنین باشد
ا یکشنبه **ب** دوشنبه **ج** سه شنبه **د** چهارشنبه **ه** پنجشنبه
و آدینه **ز** شنبه و بعضی نشان شنبه صفر کنند **فصل ۳** در تاریخ عربی
و آن معروفست و نام ماههای ایشان اینست محرم صفر ربیع الاول

ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذو القعده
ذو الحجه و اول ماهها بدین ماه تو باشد و عدد روزهای محرم سی
سی بود یا بیست و نه و ازین بیش و کم نباشد و نشان روزهاش آن عدد
روزها بوده و اول را از ماه غره خوانند و روز سی ام را سلخ و چون ده
یا آخر این بر حاشیه تقویم از جانب دست راست بر صفحه اول ماه آنکه که
شود نوشته باشند و اهل حساب اول را گیرند و ماه دویم را
بیست و نه تا آخر ماهها و در هر سی سال یازده بار در آخر ذو الحجه یکی روز
زیادت کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه خوانند و ابتدای
این تاریخ از هجرت پیغمبر کنند از مکه به مدینه **فصل ۴** در تاریخ رومی
و نام ماههای ایشان اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون
اول کانون آخر شباط آذار نیسان ایار حزیران تموز
آب ایلول از جمله روزهای چهار ماه سی باشد و آن تشرین
الآخر و نیسان و حزیران و ایلول و روزهای هفت ماه دیگر غیر
شباط سی و یک سی و یک باشد و شباط در سه سال پی در پی بیست
و هشت باشد و در سال چهارم شباط بیست و نه روز باشد
و روز بیست و نهم را کبیسه خوانند و نشان روزها رقم عدد آن روزهاست
و مبدا این تاریخ از عهد اسکندر رومی باشد **فصل ۵** در تاریخ پارسی
و نام ماههای ایشان اینست فروردین ماه اردی بهشت ماه خرداد ماه
تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه
اسفندارمذ ماه و روزهای هر ماهی سی باشد و پنج روز در آخر آبان ماه یا
در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آنرا خمسه مسترقه خوانند یعنی پنجه دزدیده

و این ماهها را ماههای قدیم میخوانند و مبدأ این تاریخ از اول ملک یزدجرد
ابن شهریار که آخر ملوک عجم بوده است گیرند و شمار روزها در
هر عدد روزها باشد و گاه باشد که روزها را بنام هر روزی بنویسند
و نام روزهای فارسیان اینست اورمزد بهمن اردیبهشت
شهریور اسفندارمذ خرداد مرداد دیباذر آذر آبان خور ماه
تیر گوش دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام
باد دیبدین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد مهراسفند انیران
و نام روزهای پنجه دزدیده اینست اهنود اشتود اسفندمذ
وهشت وهشتوش **فصل ۶** در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدین
ملکشاه و تاریخی نهاده اند و نام ماههای این تاریخ نام ماههای فارسیانست
و عدد روزهای هر ماه سی باشد و پنجه اند دیده که در آخر اسفندارمذ
گیرند و هر چهار سال یکروز دیگر جهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا
شش روز شود و اول روز فروردین ماه اول روزی بود که در نیمروز
آن روز آفتاب در برج حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد
و بعضی اول فروردین ماه و اول ماههای دیگر روزی گیرند که در آن روز
یا در شبی که پیش از آن روز آفتاب انتقال کرده باشد از برجی ببرجی
و این ماهها را ماههای جلالی و ملکی خوانند و ابتدای این تاریخ از
کبیسه ملکشاهی گیرند و در تقویم یج جدول اول یک صفحه دست راست
پیش از تقویم کواکب میکشند و یکی روزهای هفته برقم بنویسند و در
چهار دیگر روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روزی برابر آن روز
که افتد از روزهای هفته و نام سر ماهها بر جانب دست راست آنجا

که سر ماه باشد بنویسند **فصل ۷** در ستارگان متحرکه سیارگان
افلاک ایشان هفتند زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد و قمر هر یک را
فلکی بود برین ترتیب که ذکر رفت و دورترین افلاک از زمین فلک زحل باشد
و نزدیکترین فلک قمر و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر نامها
از نامهای ایشان و ازین هفت شمس و قمر را نیرین خوانند شمس را نیر اعظم
و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه متحیره خوانند از جهت آنکه ایشان را
استقامتی باشد پس وقوفی پس رجعتی پس وقوفی و دیگر باره باستقامت
شوند و شمس و قمر را رجعت نباشد و زحل و مشتری و مریخ را علویین خوانند
و زهره و عطارد را سفلیین و روش این سبعه ستارگان مختلف و باقی
ستارگان که بر آسمان باشند ثوابت خوانند و جمله در فلک هشتم باشند
و بالاتر از فلک هشتم فلکی بود که آنرا فلک الافلاک و فلک اطلس و فلک معدل النهار خوانند
و او همه افلاک را از مشرق بمغرب حرکت میدهد حرکت شبانروزی
و دیگر افلاک از مغرب بمشرق حرکت خاصه کنند **فصل ۸** در بروج و
اجزای آن و سیر کواکب در آن دوره فلک که همه کواکب در آن حرکت کنند
بدوازده بخش راست کرده اند و هر یکی را برجی خوانند و هر برجی را سی بخش
کرده اند و هر یک را درجه خوانند و هر درجه را بشصت بخش کرده اند و هر یکی را
دقیقه خوانند و همچنین دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه
الی ما لا نهایه خواهند بخش کنند و نام برجهای دوازده گانه اینست
حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس
جدی دلو حوت و نشانها چنان باشد که حمل را صفر کنند و ثور را
نشان یکی و جوزا را نشان دو و همچنین تا حوت که او را نشان یازده باشد

ونشانهای درجه و دقایق نشانهای عدد هر یک باشد و عدد درجه از
بیست نگذرد که چون سی شود برجی شود و عدد دقایق از پنجاه و نه
نگذرد که چون شصت شود درجه شود و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ
هفت جدول متساوی جهت مواضع کواکب متحیره در هر روز هر روزی بر
و در هر جدول از برای هر روزی سه رقم بنویسند یکی رقم برج و یکی درجه و
یکی دقیقه و آن موضع کواکب باشد یا بقدر درجات و دقایق که آن روز
رفته باشد از آن برج و ابتدا با آفتاب کنند پس با ماه پس با کواکب
پنجگانه و بترتیب افلاک نهند و چون درجه و دقیقه کواکب روز بروز در زیادت
باشد کوکب مستقیم بود و چون در نقصان بود راجع و اگر زیاده و نقصان
نشود مقیم باشد **فصل ۹** در مقدار روش ستارگان بدانکه آفتاب
دوری که دوازده برج است در سالی تمام کند و یک برج بماهی قطع کند و
قمر دوری در بیست و هشت شبانروز و ثلثی تمام کند و برجی زیاده از دو روز
و کمتر از سه روز قطع کند و زحل دوری سی سال تمام کند و برجی در دو سال و نیم
و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد و مشتری دوری در
دوازده سال برجی در یکسال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه و نیم راجع باشد
و مریخ دوری دو سال الا یکماه و نیم تمام کند و برجی چون مستقیم و سبکرو باشد
در یکماه و نیم تمام کند و در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد
و زهره دوری در حدود یکسال و نیم تمام کند و برجی چون مستقیم و سبکرو
باشد در بیست و هفت روز تمام کند و در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه و
راجع باشد و عطارد دوری در حدود یکسال تمام کند و برجی چون مستقیم
سبکرو باشد در شانزده روز و در هر صد و شانزده روز بیست و

دو روز راجع باشد و اما کواکب ثابته دوری در بیست و چهار هزار
سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال **فصل ۱۰** در جوزهرین و
عرض ماه آفتاب را مداری باشد که میان بروج بگذرد و آنرا منطقة
البروج خوانند و ماه را مداری دیگر باشد که سطح آن با مدار آفتاب
در دو موضع مقابل یکدیگر تقاطع کنند و آن دو تقاطع را جوزهرین و عقدتین
خوانند پس یکنیمه از مدار ماه در جانب شمال بود از مدار آفتاب و یکنیمه در
جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه ازو بگذرد شمالی شود آنرا راس و جوزهر خوانند
و آن عقده که چون ماه ازو بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند و مقدار دوری
ماه از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و غایتش پنج درجه باشد
و تقویم ماه را طول ماه خوانند و راس و ذنب را سیر معکوس باشد
مانند کواکب راجع و دوری در نوزده سال و نیم قطع کند و برجی در نوزده ماه
و در تقویم موضع راس بعد از تقویم عطارد بیاورند برج و درجه و دقیقه
و موضع ذنب برج هفتم باشد از آن برج همان درجه و دقیقه و از این سبب
موضع ذنب نیاورند و باشد که عرض ماه در جدول جداگانه در پهلوی تقویم
ماه بیاورند در دو سطر یکی درجه و دیگری دقیقه و عرض قمر در ربع اول
از دور که بعد از راس بود شمالی صاعد زاید باشد و در ربع دویم که بعد
از آن بود و قمر روی بذنب نهاده باشد تا رسیدن بذنب شمالی هابط
ناقص بود و در ربع سیوم که از ذنب بگذشته باشد جنوبی هابط زاید
باشد و در ربع چهارم که بعد از آن بود و قمر روی براس آورده تا رسیدن
براس جنوبی صاعد ناقص بود و متحیره را هم عرض بود و باشد که در بعضی
تقویمها عرض هر کوکبی در پهلوی او بیاورند و آفتاب را عرض نبود از جهت آنکه

عرض دوری ستارگان بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود
دور نشود و نشانهای شمالی و جنوبی و صاعده و هابطه از حرف اول
گیرند و نشان زاید و ناقص از دو حرف آخر گیرند فصل ۱۱
در ساعات و اوقات شبانروز بدانکه هر بیست و چهار قسمت کنند یکی را
ساعتی خوانند و هر ساعتی را بشصت قسم کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و در
تقویم بازای هر روزی ساعات و دقایق آن روز بنهند و چون آنرا از بیست و
چهار ساعت نقصان کنند آنچه بماند ساعات و دقایق شب باشد و
روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا وقت تحویل آفتاب بسرطان افزاید
و در نیمه دیگر کاهد و شب بر عکس باشد پس درازترین روزهای سال و کوتاهترین
شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاهترین روزها و درازترین
شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و وقت تحویل آفتاب بحمل و میزان
روز و شب برابر باشند و این ساعاترا ساعات مستوی خوانند و چون
روزی و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسم متساوی کنند ساعاترا ساعات معوجه
و زمانی خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی روز و شب میافزایند
و میکاهند و اما ارتفاع آفتاب مقدار بعد او بود از سطح افق که بر زمین
بگذرد و میان ظاهر و پوشیده از آسمان جدا کند و این مقدار به درجات
و دقایق باشد و غایتش تا وقت نصف النهار بود و غایت ارتفاع
هر روزی در تقویم بعد از ساعات در جدول جداگانه بنهند و هیچ ارتفاع از
نود درجه زیاده نشود فصل ۱۲ در نظر و تناظر کواکب بعضی ببعضی
اما نظر آنست که چون دو کوکب در یکبرج و در یکدرجه و یکدقیقه جمع آیند آنرا قران
خوانند و مقارنه نیز گویند پس اگر این حال میان آفتاب و ماه بود آنرا اجتماع خوانند

از جهت آنکه دور فلک ۳۶۰ درجه است پس از سطح افق تا سمت الراس که قطب افق باشد
در جهت که فرض کنند نود درجه باشد ۱۲

و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره جمع باشد آنرا احتراق خوانند
و چون درجه و دقیقه دو کوکب از دو برج که یکی از آن دو برج سیم دیگری
متساوی شود آنرا تسدیس خوانند از جهت آنکه میان این دو کوکب سدس
فلک باشد پس اگر یکی از آن در برج چهارم باشد آنرا تربیع خوانند و اگر
یکی در برج پنجم باشد آنرا تثلیث خوانند و اگر در برج هفتم بود آنرا مقابله خوانند
و اگر یکی از آن در دوم باشد یا ششم میان آن دو کوکب هیچ نظر نباشد
و از پنج روش سه که هر کوکبی را دو تسدیس و دو تربیع و دو تثلیث
از هر دو جانب و یک مقابله و یک مقارنه میشود و جمله هشت نظر باشد و راس
و ذنب را با کواکب هیچ نظر نباشد الا مقارنه و از انجا سعد و نحس شوند و
زهره و عطارد را با آفتاب الا احتراق نبود و ایشانرا با یکدیگر الا قران
و تسدیس نبود از جهت آنکه این دو کوکب از آفتاب بسیار دور نشوند و
دیگر کواکب مثل زهره و پیش از چهل و هفت درجه و عطارد و پیش از بیست و هفت درجه دور
نشوند در هر دو جانب و چون کواکب متوجه باشند بیکی ازین نظرها گویند خبطت
و چون اتصال تمام شود و بگذرد گویند منصرف و این نظرهای کواکب شمس و
قمر ماه بر حاشیه تقویم از جانب راست برابر هر روز یا هر شب که آن نظر
در وی افتد بنویسند و آنرا اتصالات کلی خوانند و نام ماههای چهارگانه
تاریخ و روزها که در آن تاریخ مشهور بود و تحویل ستارگان از برجی ببرجی
هم آنجا بنویسند و اما تناظر از دو گونه بود یکی آنکه میان دو کوکب باشد
که نود در دو موضع از دو جانب سرطان و سر جدی که بعد هر دو از نقطه
سر سرطان و از نقطه سر جدی متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه ثور
و دیگری در ده درجه اسد باشد چه بعد هر یک از سرطان یکبرج و ده درجه

و از سر جدی چهار برج و بیست درجه باشد و دوم آنکه میان دو کوکب
که در خط الرأس متساوی باشند و آن دو موضع بود از دو جانب سر حمل و
سر میزان که بعد هر دو از نقطهای سر حمل و سر میزان متساوی بود مثلا
یکی در بیست درجه حمل بود و یکی در ده درجه حوت چه بعد شان از نقطه
سر حمل بیست باشد و از نقطه سر میزان ع برج و ده درجه
و تناظر هم در بیان اتصالات کلی نویسند و علامات نظرها و آنچه تعلق
بدان دارد بدینگونه باشد مقارنه ن تسدیس س تربیع ع تثلیث ث
مقابله و استقبال ل اجتماع ع احتراق ق مجاسده مجا تحویل یل
نهار ر لیل ل تناظر ظ

فصل ۱۳

امتزاجات قمر و دیگر احوال او
در صفحه دست چپ تقویم در هر ماهی ایام اسابیع و دوم ایام ماه عربی در
دو جدول باز آرند بنام یا برقم اعداد و محل ماه یعنی برجی که قمر بوقت نصف النهار
در آن برج باشد در جدولی دیگر نهند در پهلوی آن جدول [illegible] ساعت انتقال
از برجی برجی نشان روز اگر انتقال بروز باشد یا نشان شب اگر انتقال
بشب باشد پس جدولی دیگر متساوی نهند جهت نظر قمر بکواکب شش گانه
اول آفتاب و بعد از آن کواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک شان و بازاء هر روزی
یا در شبی که بعد از وی بود و قمر را بکوکبی ازین شش گانه نظری باشد در جدول آن
کوکب رقم آن نظر و رقم ساعتی که نظر در آن ساعت بود و نشان روز یا شب
نویسند و آنچه بازای روزی بود که در روی یا در شبی که بعد از وی بود
هیچ نظر نفتد خالی مانند و این اتصالات را امتزاجات قمر خوانند و اجتماع
و استقبال که در هر ماه افتد در صفحه دست راست از جانب راست اتصالات کلی
در جدولی باریک نهند و روز و یا شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز یا از آن

گذشته باشد تعیین کنند برج طالع و برج عاشر و درجات و دقایق ایشان
نویسند و طالع آن بود که بآن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر آن بود
که در آن وقت میان مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزو اجتماع نویسند و آن
موضعی بود از فلک که آفتاب و ماه در روی مقارن شده باشند و جزو استقبال
هم نویسند و آن برود موضع آفتاب بود در وقت آنکه با ماه مقابله کنند
و شب موضع ماه و حالات قسم هم نویسند بعضی جدول جدا بکانه
بعد از امتزاجات در صفحه دست چپ و بعضی خانهای خالی از جدول امتزاجات
نویسند بلونی دیگر و حالات مجاسده ماه بود با رأس یا ذنب که در کدام
روز یا شب افتد و بچه ساعت رسیدن ماه بود در درجه شرف و در درجه هبوط
و با اول هبوط آفتاب یعنی طریقه محترقه و بعد ازین شرف و هبوط کواکب بیان
کنیم و حال طریقه محترقه بگوییم و بعضی رسیدن ماه تحت الشعاع هم باز نمایند
و آن وقتی بود که بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع یا دوازده درجه آید
و مجاسده ماه باکید هم باز نماید و کید چنین گویند که کوکبی نحس است سیر او
معکوس است و دور بصد و چهل و چهار سال تمام کند در برجی بود از دوازده سال
و چنین کوکب فلک او از ثبت و علامات حالات قمر از ثبت قمر با رأس
س با ذنب نب شرف ف هبوط ط طریقه محترقه قه تحت الشعاع تحت
باکید کید

فصل ۱۴

در منازل ماه و آن بیست و هشت است
شرطین • بطین • ثریا • دبران • هقعه • هنعه • ذراع • نثره • طرفه • جبهه •
زبره • صرفه • عوا • سماک • غفر • زبانا • اکلیل • قلب • شوله • نعایم • بلده •
ذابح • بلع • سعود • اخبیه • مقدم • موخر • رشا قمر هر روز در منزلی باشد
و گاه باشد که زیاده از دیگر روز در منزل بماند گاه بود که بیگر [illegible]

زیاده از یک منزل برود و موضع ماه در هر منزل که باشد بوقت نیمروز تمام
در جدول جداگانه نهند بازاء آن روز و بعضی وقت انتقال ماه از منزلی
بمنزلی در جدول دیگر نهند بازاء آن روز یا شب و چون فلک البروج از دوازده برج است
و منازل بیست و هشت منزل حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و شمس
هر منزلی که باز پس کند و از آنجا دور شود آن منزل پیش از طلوع آفتاب [illegible]
و چون ظاهر شود طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی نویسند بازای آن روز
و با طلوع هر منزلی سقوط رقیب آن منزل باشد و آن منزل پانزدهم باشد از
منازل **فصل ۱۵** در ظهور و اختفاء و دیگر احوال کواکب [illegible]
علوی پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند بعد از غروب آفتاب
و بعد از احتراق بچند روز در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب
و احتراق ایشان در میانه استقامت ایشان بود و مقابله با آفتاب در
میانه ایام رجوع ایشان باشد و رجوع ایشان میان دو تثلیث آفتاب
باشد و زهره و عطارد در ایام در میانه استقامت هم در میانه رجوع محترق
بوده و در اوایل رجوع در مغرب مختفی شوند و در آخر آن در مشرق ظاهر شوند
و پیش از احتراق که میانه استقامت باشد در مشرق مختفی شوند و بعد از احتراق
در مغرب ظاهر شوند و اوقات ظهور و اختفای کوکبی در تقویم میان اتصالات
کلی نویسند و اما دیدن ماه نو و آنکه از موضع غروب آفتاب در شمال یا در جنوب
بینند باریک یا روشن در صفحه جداگانه جهت ماه نوشته باشند و باشد که
احوال سیر کواکب در جدولهای هفت گانه تقویمهای ایشان در آن دوازده ورق
که گفتیم هم برقم بیان کنند مثلا چون سریع السیر بود یعنی سیر او بر سیر وسطش
زاید بود در این رقم نویسند ید و چون بطی السیر بود که سیرش از سیر وسطش کمتر

بود این رقم نویسند قص و چون سیرش بقدر سیر وسط باشد این رقم نویسند سط
و مقیم را م و مستقیم را ت و راجع را ج و هر کوکبی را چهار نطاق بود در فلک
اوج و چهار نطاق در فلک تدویر باشد که آنهم نویسند و نشان نطاقات فلک اوجی
چنین بود اول قج دوم قبج سیم تجج چهارم قدج و نطاقات فلک تدویری
قا دوم قبد سیم تج چهارم قد و القاب نطاقهای تدویری باشد
فصل ۱۶ در باقی آنچه در تقویم آرند در اوراق دوازده گانه
برابر هر روزی بنویسند از باب اختیارات که آن روز را چه کار شاید و از
چه کار احتراز باید کرد و ما آن را بعد از این اجمال بیان کنیم و پیش از اوراق
ماهها طالع سال و صورت آن بیارند و در صورت طالع درجات [illegible]
دوازده گانه از بروج و مواضع کواکب و راس و ذنب در وقت تحویل ثبت
کنند و مواضع سهام هم بنویسند و سهام دلایل چیزهای مخصوص بود که از مواضع
کواکب [illegible] بگیرند و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب باشد و پیش از
صورت طالع وقت تحویل و مواضع [illegible] استخراج آن از زیج بیاورند و باشد که طالع
فصلهای دیگر و طالعهای اجتماعات و استقبالات را همین صورت نهند و
صورت طالع را از آنچه خوانند و بعد از ورقهای ماهها خسوف و کسوفی که
در آن سال افتاده باشد بیارند و تعیین اوقات کنند و احوال آن و طالعهای
هر یک هم ثبت کنند و اما دیگر جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جهت
احکام فصول و قرانات و اجتماعات و جهت تاریخ و زواید دیگر بر حسب عادت
هر قومی از شرح مستغنی باشد **فصل ۱۷** در خانه و وبال ستارگان
جدی و دلو خانه زحل و قوس و حوت خانه مشتری حمل و عقرب خانه مریخ ثور و میزان
خانه زهره جوزا و سنبله خانه عطارد سرطان خانه ماه اسد خانه آفتاب

در مقابله خانهٔ هر کوکبی وبال او بود پس حمل و میزان وبال زحل بود و خانهای مشتری
وبال عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ وبال زهره و
خانهای زهره وبال مریخ و در اسد و دلو که خانه بود وبال

فصل ۱۸ در شرف و هبوط ستارگان شرف آفتاب نوزدهم درجهٔ حمل است شرف
ماه سیوم درجهٔ ثور است شرف زحل بیست و یکم درجهٔ میزان است شرف مشتری
پانزدهم درجهٔ سرطان است شرف مریخ بیست و هشتم درجهٔ جدی است شرف
زهره بیست و هفتم درجهٔ حوت است شرف عطارد پانزدهم درجهٔ سنبله است شرف
راس سیوم درجهٔ جوزا است شرف ذنب سیوم درجهٔ قوس است و برج شرف
همه شرف است الا آنکه آن درجه قوی تر بود و تا کواکب روی بدرجهٔ شرف دارد
قوت شرف وی زیاده تر دارد و چون از آن درجه بگذرد روی در نقصان آرد
و هبوط هر کوکبی مقابل برج شرف او بود هم در آن درجه و بعکس چون حال شرف بود
و گفته اند که طریقهٔ مختصر در بیان هبوطات هبوط ماه بود یعنی از اول درجهٔ
نوزدهم میزان تا اول درجهٔ چهارم از عقرب

فصل ۱۹ در مثلثات و
ارباب آن حمل و اسد و قوس مثلثهٔ آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب
و مشتری و زحل اند و بشب مشتری بر آفتاب مقدم دارند و ثور و سنبله و جدی
مثلثهٔ خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ اند و بشب قمر را
بر زهره مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو مثلثهٔ هوایی اند و ارباب این
مثلثه بروز زحل و عطارد و مشتری اند و بشب عطارد بر زحل مقدم دارند
و سرطان و عقرب و حوت مثلثهٔ آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و
قمر اند و بشب مریخ بر زهره مقدم دارند

فصل ۲۰ در حدود کواکب
هر کوکبی را از کواکب متحیره در هر برجی حدی بود و آن چند درجهٔ معین بود و در

حدود خلاف کرده اند مشهور تر حدود مصریان است و آن در این جدول مسطور

البروج	جدول حدود کواکب مصریان				
حمل	مشتری	زهره	عطارد	مریخ	زحل
ثور	زهره	عطارد	مشتری	زحل	مریخ
جوزا	عطارد	مشتری	زهره	مریخ	زحل
سرطان	مریخ	زهره	عطارد	مشتری	زحل
اسد	مشتری	زهره	زحل	عطارد	مریخ
سنبله	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
میزان	زحل	عطارد	مشتری	زهره	مریخ
عقرب	مریخ	زهره	عطارد	زحل	مشتری
قوس	مشتری	زهره	عطارد	زحل	مریخ
جدی	عطارد	مشتری	زهره	زحل	مریخ
دلو	عطارد	زهره	مشتری	مریخ	زحل
حوت	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	زحل

فصل ۲۱ در وجوه
و دیگر حظها اما وجوه آنست
که هر برجی سه ثلث کرده اند
و از حمل ابتدا کرده اند و
ثلث اول بصاحبش که مریخ است داده
و ثلث دویم آنرا که تحت
مریخ بود یعنی آفتاب و ثلث
سیوم آنرا که تحت او بود یعنی زهره
و ثلث اول ثور را آنرا که تحت زهره بود یعنی عطارد و ثلث دویم قمر را و ثلث
سیوم آنرا که بالای همه است یعنی زحل و بعد از آن مشتری پس که دوم بر این ترتیب
تا آخر حوت که نوبت هم با مریخ رسد و او را دو وجه در پهلوی هم افتد و آن
ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت نیز خوانند والسلام

البروج	جدول وجوه کواکب		
حمل	مریخ	شمس	زهره
ثور	عطارد	قمر	زحل
جوزا	مشتری	مریخ	شمس
سرطان	زهره	عطارد	قمر
اسد	زحل	مشتری	مریخ
سنبله	شمس	زهره	عطارد
میزان	قمر	زحل	مشتری
عقرب	مریخ	شمس	زهره
قوس	عطارد	قمر	زحل
جدی	مشتری	مریخ	شمس
دلو	زهره	عطارد	قمر
حوت	زحل	مشتری	مریخ

و باشد که بروج را همین
تنها قسمت کنند ثلث اول
از هر برجی بصاحب آن برج
دهند و ثلث دویم صاحب
آن برج را که از همان مثلثه
بود بعد از او و ثلث آخر
صاحب آن برج را که
بود از آن مثلثه مثلث

تا اول حمل مریخ را، او ثلث دویم شمس را که صاحب اسد است و ثلث سیوم
مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر بروج و این قسم را دریجان
خوانند و صورت جدول دریجان کواکب اینست و همچنین هر برجی را

البروج	جدول دریجان کواکب		
حمل	مریخ	شمس	مشتری
ثور	زهره	عطارد	زحل
جوزا	عطارد	زهره	زحل
سرطان	قمر	مریخ	مشتری
اسد	شمس	مشتری	مریخ
سنبله	عطارد	زحل	زهره
میزان	زهره	زحل	عطارد
عقرب	مریخ	مشتری	قمر
قوس	مشتری	مریخ	شمس
جدی	زحل	زهره	عطارد
دلو	زحل	عطارد	زهره
حوت	مشتری	قمر	مریخ

نه قسمت مساوی کنند و قسم اول از حمل مریخ را دهند که صاحب حمل است و قسم دویم بصاحب ثور یعنی زهره و سیوم بصاحب جوزا یعنی عطارد تا قسمهای برج حمل تمام شود پس اول ثور صاحب جدی را بود یعنی زحل قسم دویم تمام او را
بود جهت دلو و سیوم مشتری را صاحب حوت و چهارم مریخ را صاحب حمل و همچنین تا
آخر بروجات و از این ترتیب لازم می آید که هر قسم از هر سه برج که یک مثلثه اند
یک کوکب را بود و مثلا قسم اول و دوم و سیوم از مثلثه خاکی یعنی هم از جدی هم از ثور و هم از سنبله زحل را بود و باقی اقسام کواکب برین قیاس این اقسام را نهبهر خوانند و صورت آن اینست

درجات					
[illegible]	[illegible]	حمل	جدی	میزان	سرطان
[illegible]	م	ثور	دلو	عقرب	اسد
[illegible]	[illegible]	جوزا	حوت	قوس	سنبله
[illegible]	[illegible]	سرطان	حمل	جدی	میزان
[illegible]	م	اسد	ثور	دلو	عقرب
[illegible]	[illegible]	سنبله	جوزا	حوت	قوس
[illegible]	[illegible]	میزان	سرطان	حمل	جدی
[illegible]	م	عقرب	اسد	ثور	دلو
ل	[illegible]	قوس	سنبله	جوزا	حوت

و همچنین هر برجی را دوازده قسمت کنند هر قسمی دو درجه و نیم اول بصاحب
برج دهند و دویم بصاحب برجی که بعد از او بود برین ترتیب تا تمامت
اقسام بصاحب برج دوازده گانه دهند و آنرا اثناعشریه خوانند و چون
کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی بود و چند درجه و دقیقه از آن برج قطع کرده باشد
دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود و دو درجه و نیم حصه برجی که بعد
از او باشد تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن مقدار هر درجه را دوازده درجه
و هر دقیقه را دوازده دقیقه دهند از برجی که نوبت
باو رسیده باشد آنجا که برسد موضع اثناعشریه آن کوکب باشد مثلا
کوکبی یا دلیلی یازده درجه و چهل و دو دقیقه از ثور باشد از این مبلغ ده درجه
حصه چهار برج باشد که آن برج ثور و جوزا و سرطان و اسد و یک درجه
باقی را دوازده درجه باشد و چهل دقیقه و هشت درجه را چنانچه بیست درجه
شود و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده باشد پس اثناعشریه
آن کوکب در بیست درجه و بیست و چهار دقیقه از سنبله باشد و هم برین قیاس باید کرد

و شکل جدول اثناعشریه اینست

البروج												
	ل	ه	ل	ه	ل	ه	ل	ه	ل	ه	ل	ه
حمل	ح	ه	و	د	س	و	ه	ح	ب	و	ل	ب
ثور	ه	و	د	س	و	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح
جوزا	و	د	س	و	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه
سرطان	د	س	و	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه	و
اسد	س	و	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه	د	د
سنبله	و	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه	و	و	س
میزان	ه	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه	و	د	س	و
عقرب	ح	ب	ل	ل	ب	ح	ه	و	د	س	و	ه
قوس	ب	ل	ل	ب	ح	ه	و	د	س	و	ه	ح
جدی	ل	ل	ب	ح	ه	لا	ز	س	و	ه	ح	ب
دلو	ل	ب	ح	ه	و	ز	س	و	ه	ح	ب	ل
حوت	ب	ح	ه	و	ز	س	و	ه	ح	ب	ل	ل

فصل ۲۲ در اوج و حضیض ستارگان اوجهای آفتاب و پنج ستاره
متحیره در هر دو هزار سال از برجی ببرجی شوند و هر شصت و شش سال
شمسی یکدرجه قطع کنند و حضیضهای ایشان مقابل اوج بود الا کوکب عطارد را
که او را دو حضیض بود بر دو تثلیث اوج و درین تاریخ که ششصد و پنجاه و
هشت است از تاریخ یزدجردی اوج زحل در سیوم درجه قوس است
و اوج مشتری در آخر درجه سنبله و اوج مریخ در هفتم درجه اسد و اوج
آفتاب در بیست و ششم درجه جوزا و اوج زهره در پنجم درجه جوزا و اوج
عطارد در اول درجه عقرب و حضیضهای آن اینجا معلوم شود و این اوجها
بحسب زیج ایلخانی است و در دیگر زیجها مختلف باشند و اما قمر را اوج در
وقت اجتماع و استقبال باشد و حضیض در دو قدر و تربیع شمس **فصل ۲۳**
در احوال بروج حمل و ثور و جوزا برجهای بهاری اند یعنی چون آفتاب درین برجها
باشد بهار باشد و سرطان و اسد و سنبله برجهای تابستانی اند و میزان و
قوس و عقرب برجهای خریفی اند و جدی و دلو و حوت برجهای زمستانی اند
و برجهای اوایل این چهار فصل را منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان
و جدی باشد و برجهای میانه فصلها ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب و
دلو اند و برجهای آخر فصلها را ذو جسدین خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت
بوند و برجهای بهار و تابستان شمالی باشند و عالی و برجهای خریف و
زمستان جنوبی و منخفض و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مونث و لیلی برین ترتیب
یکی مذکر و نهاری و یکی مونث و لیلی پس بروج شش آتشی و هوائی مذکر و نهاری باشند
و بروج شش خاکی و آبی مونث و لیلی و بروج آتشی و هوائی گرم باشند و بروج آبی و
خاکی سرد و بروج خاکی و آتشی خشک و بروج هوائی و آبی تر و بروج بهار

معوج الطلوع باشند و بروج تابستان و خریف مستقیم الطلوع **فصل ۲۴**
در احوال کواکب زحل و مریخ نحسند و زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و
زهره سعدند مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد و با نحس نحس
و نیرین از تسدیس و تثلیث سعد باشند و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس
و راس سعد است و ذنب نحس و کواکب علوی و شمس مذکر و زهره و قمر مونث
و کواکب همه چنانکه باشند الا مریخ نهاری باشند و قمر و زهره لیلی و زحل
سرد و خشک و شمس و مریخ گرم و خشک و زهره و مشتری گرم و تر باعتدال
نزدیک و قمر سرد و تر و عطارد با هر کوکبی باشد طبیعت او گیرد و در تذکیر و تانیث
همچنین **فصل ۲۵** در خانهای دوازده گانه از بروج و دور چون آن برج در دور
که از مشرق طلوع کند در هر وقتی آنرا طالع خوانند و آن خانه زندگانی و عمر باشد
و ابتدای هر کاری تعلق بآن خانه دارد و خانه دوم و آن خانه مال و معیشت و یاران
پس خانه سیوم و آن خانه برادران و خواهران و خویشان و تحویل باشد پس
خانه چهارم و آنرا وتد الارض خوانند و آن خانه پدران و ملکها و عواقب کارها باشد
خانه پنجم و آن خانه فرزندان و رسولان و هدیها و پس خانه ششم خانه بندگان و خدمتکاران
و بیماری و چهارپایان خرد باشد و خانه هفتم وتد غارب بود و نظیر طالع و آن خانه
زنان و انبازان و خصمان باشد و خانه هشتم و آن خانه ترس و مرگ و میراث
و دعویها باشد و خانه نهم خانه سفر و علم و دین باشد و خانه دهم خانه عمل و سلطان و
مادران و آنرا وتد وسط السما خوانند و خانه یازدهم امید و سعادت و رسیدن بمقصودها
و خانه دوازدهم خانه دشمنان و رنج و چهارپایان بزرگ باشد و هر خانه را در درجه و دقیقه
[illegible] آنرا موضع مرکز آن خانه خوانند و مثلا خانه برج درجه [illegible]
بود [illegible] پس موضع خانه بعد از دوازده خانها طالع ۱ و ۷ و ۱۰ و ۴ اوتاد

۱۱ ۱۱ ۲ ۵ ۵ ... ذیل الاوتاد ۵ ۹ و ۳ و ۱۲ و ۶ ... ایل الاوتاد و ۴ و ۲۸ ...
از طالع و از همه خانها قوی‌تر طالع و عاشر بود پس سابع پس رابع پس ... پس
پس حادی عشر پس ۱۲ و ۶ که هم زایل ... و این چهار ربع باشد یکی از طالع
و آن مذکر بود و دیگر از طالع تا ۱۰ و آن مونث بود و دو ربع صاعد بود و مقابل
ربع مذکر مذکر بود و مقابل ربع مونث مونث بود و مقابل صاعد منحدر و از خانها طالع
و هرچه نام طاق بود چون سیوم و پنجم و مانند آن هم مذکر بود و هرچه نام جفت بود
مونث بود **فصل ۲۶** در فرح کواکب آنچه زین مانند چنان یافتی که فرح
زحل در دوازدهم بود و فرح مریخ در ششم و فرح مشتری در یازدهم فرح
زهره در پنجم فرح آفتاب در نهم فرح قمر در سیم فرح عطارد در طالع و مقابل فرح
ترح بود و آفت نیز خوانند و بودن کواکب نهاری بروز فوق الارض و بشب تحت الارض
و کواکب لیلی بعکس حیز خوانند و همچنین مذکر در ربع مذکر و خانه مذکر و مونث
در ربع مونث و خانه مونث قوتی دیگر باشد شبیه بفرح و حیز **فصل ۲۷**
در حال نظرها تثلیث و تسدیس نظر دوستی است تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی و مقابله
و تربیع نظر دشمنی مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی سعود
نیک باشد و نظر دشمنی ایشان چندان بد نباشد و نظر دشمنی نحوس بد
باشد و نظر دوستی ایشان چندان بد نباشد و مقارنه نحوس با سعود تمامتر
سعادتی باشد و با نحوس تمامتر نحوستی و تا ناظر یکی نظر بود و حد نظر را جرم
خوانند و جرم علویین ۹ درجه پیش از کوکب و ۹ درجه بعد از کوکب بود و جرم سفلیین
هفت درجه پیش و هفت درجه پس و جرم آفتاب ۱۵ درجه از دو جانب پانزده درجه
و جرم قمر دوازده درجه و جرم راس و ذنب همچو جرم کوکب قمر و کوکبی
بکوکبی ناظر خواهد شد تا چون بجرم رسد متصل شود و انصرام آنگاه ...

که بعد میان ایشان کمتر از نصف جرم هر دو کوکب بود و چون بعد کمتر از نیمه جرم
آن دو کوکب شود از آن هر دو که نظر خواهند کرد که جرم کمتر باشد اتصال
بنهایت رسیده باشد و چون از نظر بگذرند منصرف شوند و در جانب انصراف
چون از درجات اتصال بود و قمر چون در برجی خالی کند که بکوکبی نظر خواهد بود
اما هنوز بجرم اتصال نرسیده باشد گویند بعید الاتصال است و اگر منصرف
شده است و دیگر کوکبی اتصال خواهد دید خالی السیر است و اگر در برجی است
کوکب از شکلی ... اصلا گویند وحشی السیر است **فصل ۲۸**
در دلالات کواکب از طبقات مردم زحل کوکب پیران و
دهقانان و ارباب خانهای قدیم و مردمان سیاه باشد مشتری
کوکب قضات و اشراف و اصحاب مناصب مریخ کوکب سپاهیان و اهل سلاح
و ترکان ... شمس کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نهی
زهره کوکب زنان و ... و مطربان عطارد کوکب دبیران
و اصحاب ... عالمان ... قمر کوکب رسولان و ... و مسافران
فصل ۲۹ در احوال ... چون قمر ناظر سعود باشد بیشتر کارهای ساخته
باشد و اگر اتصال مشتری بود از برجی منقلب ... و فروخت را
و از برجی ثابت دخول ... و از برجی ذوجسدین سفر و
اگر اتصال بزهره بود از برجی منقلب جامه نو پوشیدن ... از برج ثابت
الا ... و از برج ذوجسدین ... و اگر ناظر سعود بود
نحوس بود نظر دشمنی ... و اگر نظر دوستی
تثلیث و تسدیس ... برج ... باشد و از برج ...
... کارها و ... و از برج ثابت بنای شهرها و حصارها و از برج ...

منقلب و از بعضی گوئی زن او از برج ثابت تعبیه لشکرها و از برج ذو جسدین
اصلاح سلاح و ترتیب آلات حرب اگر نظر شمس بود از برج منقلب نظر دوستی
سفر و جمع خزینه و دیدن شاهان و از برج ثابت دخول بلد و ابتدای اعمال
و اشغال سلطان و پیش علما و از برج ذو جسدین همچنین کارهای بزرگ را و از
برج آتشی ساختن پیرایها و گداختن زر و سیم اما اگر نظر عداوتی بود در برج خود
الا آنکه اجتماع نظر سعود شاید رازهای نهان کردن و کارهای پوشیده
کردن و در استقبال بعضی آن و اگر ناظر عطارد بود و عطارد مسعود بود
تعلیم و کتابت و بحث و مجادله را شاید و اگر عطارد منحوس بود در وی
خیری نبود خاصه که نظر عداوت بود و بالجمله اتصال قمر بر وجهی پسندیده بهر
کاری که نباشد گفته باشد که منسوب بآن کوکب بود و قمر با ذنب و کید میان نحس
و وحشی السیر و در طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کاری را
نشاید این است آنچه در اختیارات از روزهای تقویم که بآن احتیاج افتد

فصل ۳ در معرفت اصولی که بآن احتیاج افتد در اختیارات جزوی

صلاح حال قمر و صاحب طالع موضع بود و کوکبی که دلیل کار ابتدا خواهند کرد
بدو منسوب بود و طالع وقت و صاحب او تا در اختیارات کارها نکو
باید داشت و صلاح خانها آن بود که از نحوس خالی باشند و سعود در آن ناظر
باشند و صلاح حال کواکب آن بود که ایشان را قوتی ذاتی بود و آن چنان بود که
در خانه یا در شرف یا مثلثه یا حد یا وجه خود باشد یا در آن برج که در وی
باوج ذاتی یا در شمال جنوب باشند یا مستقیم السیر باشند و زاید
سیر یا قوتی عرضی بود ایشان را و آن چنان بود که در فرح یا در حیز یا اوتاد
یا مایل اوتاد بود یا ناظر طالع یا در ربع و خانه موافق طبع باشند و یا سعود

باشند و آن چنان بود که مانع سعود باشند بنظر یا مناظر و فی حال ضد این
مانند وبال و هبوط و حضیض و رجوع و احتراق بودن در تربیع و خانهای
زایل و ساقط و ممازجه نحوس امثال آن و سعد قوی در خیر بیفزاید و
ضعیف از خیر بکاهد و نحس قوی از شر باز ایستد و ضعیف شر بیفزاید
و از برای کارهای منقلب برج منقلب و ثابت را برج ثابت اختیار باید کرد
و اتصال قمر بکوکبی که مناسب آن کار بود و مثلا جامه نو پوشیدن را قمر در برجی
غیر ثابت باید متصل بزهره که کوکب زینت است و سفر را در برجی غیر ثابت
و خاکی اگر سفر بر خشک بود و آبی اگر در دریا بود متصل بسعدی و منصرف از نحسی
و نهم که خانه سفر است و هفتم که خانه مقصد است هر دو مسعود و تعلیم را در برجی
که بصورت مردم بود و آن برجهای هوائی اند و سنبله و نیم اول از قوس
متصل بعطارد و امتزاجی محمود و بکرو به شدن از قمر در خانهای مریخ و خانهای
مشتری باید و فصد را در برج آتشی یا هوائی غیر جوزا انگاه که اگر فصد بر
دست و مکن باشد قمر در برج جوزا نشاید و بنا نهادن را باید که صاحب طالع
بود در شمال در برجی ثابت یا ذو جسدین و طالع و چهارم نیک حال و اعمال سلطانی
را باید که در شرف بود یا در خانه آفتاب ناظر آفتاب بنظر دوستی و تجارت را
در برجی منقلب سعود و مشتری یا عطارد در ربع و شراء در برج منقلب سعدی بسعود
و اما در ربع منصرف بود از سعدی و در شراء متصل بود بسعدی این قیاس در این
مختصر بدین اختصار کردیم و اگر کسی زیادت خواهد با کتب این علم باید که
رجوع کند والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

مژده دانا سخن ادا الحکمه — تا بنام حق ابتدا الحکمه

مالک لم یزل القدیم کریم — صانع بی بدل الحکیم علیم

آنکه هفت و نه و ده و دو چار — کرد پیدا که کس ندیدش یار

کرد پیدا دلیل هستی خود — اندرین هر یکی فزون از حد

داد ما عقل تا بدانستیم — نیز توفیق تا توانستیم

فی نعت النبی صلی الله علیه و آله

و آنکه از بهر نشر دین هدی — آسمان کرد و اختران پیدا

گفت این آسمان محمد راد — اخترانش صحابه را داد

آسمان ولی الحلم زمین — اخترانش ملک مسیر دین

در سبب نظم مدخل منظوم

چون بدیدم که در بسیط زمین — هیچ دانش نه بعد دانش دین

نیست از دانش نجومی به — کانرو گنج حکمت و فره

کردم آغاز مدخل منظوم — یاد کردم در و بسی ز علوم

در مدح جمال الدین محمد

بهر تشریف خویش اول این — کردم از مدحت جمال الدین

بو محامد محمد و احمد — که بقدر است برتر از فرقد

از فضولی کنون بپردازم — خاطر از نظم مدخل آغازم

در هیئت افلاک و انجم

اول از هیئت فلک گویم — پس بکام اختران پویم

آفریننده پری و ملک / وانکه نه آفرید چرخ و فلک
بر یکم ماه بر دویم تیر است / باز ناهید در سیم میرست
شمس چرخ چارمست امام / همچو بر چرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتری را دان / هفتمین است منزل کیوان
باز هشتم که ثابتات بروست / زبر او نهم که جمله دروست
او همی گرد دو نیابد سایه / چرخ و انجم بحث او سایه

در هیئت بروج

عدد چرخها چو شد معلوم / بشنوم بعد ازین بروج نجوم
حکما پیش ازین بحکم رصد / اختران را گرفته اند عدد
بانه و بیست آمدست و هزار / هفت ازیشان کواکب سیار
ثابتات نام دیگرها / که ازیشان کنند پیکرها
باز کردند اهل حکمت / منقسم چرخ را دوشش قسمت
چون تمامی نهاده شد اقسام / برج کردند هر یکی را نام
وانکه از اختران رقم / صورت انگیختند بیست و چهار
هر یکی زان بموازی برجی / دانش این به از گهر درجی
پس نهادند بشنو این جیب / نام برج از صور برین ترتیب
حمل و ثور و بعد از آن جوزا / سرطان و اسد دگر عذرا
عقرب و قوس از پس میزان / جدی و دلو است و حوت از پی آن

خانهای کواکب

پس من این جمله را که بردم نام / ز اختر اهل جان شناسم ام
اولین از بروج با هشتم / نام این بره و آن دگر کژدم

هر دو مریخ را شده بیوت / همچو برجیس را کمان با حوت
تیر را خانه خوشه و جوزا / مر زحل راست جدی و دلو عطا
زهره را خانه ثور و هم میزان / شمس را شیر و ماه را سرطان

ارقام بروج

مرد دانا دل ستاره شناس / چون این علم را نهاد اساس
رقم برجها که از اعداد / از حساب جمل گرفت و نهاد
از حمل صفر الف ز ثور نشان / ب ز جوزا و جیم از سرطان
چون اسد دال کرد و سنبله ه / واو میزان نهاد و عقرب ز
قوس ح ط نشان جدی نهاد / دلو یا الف بماهی داد

طبایع بروج

بر چهار را تو بر طبایع دان / رنج نادان همیشه ضایع دان
حملست آتشی و شیر و کمان / ثور خاکی و جدی و خوشه همان
طبع جوزا و دلو و ملیه هوا / دان خرچنگ و حوت و عقرب آب

نر و ماده بروج

بشناس از بروج ماده و نر / تا در احکام باشدت رهبر
ز حمل دان و ثور ماده شناس / همچنین تا بحوت گیر قیاس

در مزاج کواکب و سعد و نحس و روزی و شبی

زحل انگو بدشمنی سمرست / روزی و سرد و خشک نحس است
مشتری آنکه وقت پیروزی / سعد و نر دان و گرم و تر روزی
باز مریخ نر و نحس و شبی / گرم و خشک از طبیعتش طلبی
شمس هم گرم و خشک و روزی و نر / نحس در اجتماع و سعد نظر

سعد ماه دان و سعد زهره / تیر ساده بوده باشد و شهره

وانگه ناشش اختران شهرست / سعد و ماه و مشتری سعد دوبرست

ارقام هفته

تو بآغاز هفته یکشنبه / دان که انگه الف نشانش نه

از دوشنبه علامت آمد ب / همچنین تا رسد بشنبه ز

ارقام روزها

الف است اول مه از تقویم / ب دویم روزه ان سیم اجیم

همچنین تا که مه رسد بتمام / آخرش کاف طی بود یا لام

شرف کواکب

شرف آفتاب دان بحمل / ثور مه را شرف شناس محل

مر زحل را شرف بود میزان / شرف مشتریست در سرطان

یابد از برج جدی شرف بهرام / همچو از حوت زهره بدوام

تیر را سنبله است بیت شرف / همچنین آمد این بما ز سلف

شرف راس خانه تیرست / ذنب اندر کمان شرف گیرست

هبوط کواکب

چون شرف گشت بر تو معلوم / در برابر بود هبوط نجوم

چون هبوط زحل بود برج حمل / وآن برجیس برج جدی مثل

جای مریخ چون شود سرطان / اندرو مر ورا هبوطش دان

باز میزان هبوط خورشیدست / هابط برج خوشه ناهیدست

برج ماهی هبوط تیر آمد / عقرب آن مه منیر آمد

راس هابط شود چو شد بکمان / هم هبوط ذنب بجوزا دان

وبال کواکب

خانه کوکب از بروج چهر / بر شمار و ببین بخور و بمهر

خانه مقتضیش وبال اشناس / همه معلوم گرددت بقیاس

اوج کواکب

چون گذشتی تو از هبوط و وبال / اوج هر کوکبی ببین تو بفال

هست اوج زحل ز برج کمان / اوج برجیس السنبله دان

باز مریخ را ز برج اسد / اوج باشد اگر شوی بر جد

اوج خورشید و زهره هر دو مدام / هست برجی که گشت جوزا نام

برج مریخ اوج تیر افتاد / ماه ازین هر دو بی نصیب افتاد

اوج راس حسیتین حضیض شمار / مقتضیش شرف هبوط انگار

درجات شرف

شرف شمس نوزده درج است / یادگیر این که مایهٔ فرج است

شرف مه ره هفت گیر و دویست / از درج آنچه در حساب قویست

شرف تیر نیز بیج و ده است / سه درج در شرف نصیب مه است

درجات سیاره نه کیوان / در شرف کمتر از سه هفت مدان

آن برجیس پانزده است و چهار / آن بهرام بیست و هشت شمار

درجات فلک

درجات فلک بر استاد / هست صد ره ده و دو ره هشتاد

بر یکی برج از آن درج سه ده است / هر درج از دقیقه شصت ره است

ثانیه شصت و یک دقیقه شناس / همچنین تا بعاشرست قیاس

نظرات کواکب

نظر اختران بکن معلوم | تا بدانی تمام علم نجوم
چون دو کوکب بدو برجی در | برج چشش ز یکدیگر
وانکه مر هر دو را قران آید | وین چنین حال بیکران باشد
ور یکی از دگر ببرج سوم | باشد ار نه ببرج یازدهم
وانکه تسدیس باشد این معین | شرح تربیع بشنو از پی این
چارمست و دهم نظر کاوش | جمله تربیع و عقد آتش
ور ز پنجم و یا نهم نگرند | وانکه تثلیث دوستی آرند
مقتضی خانه هفت بد دان | ار ششش کینه و مجادله دان

احتراق کواکب

هر ستاره که اوفتد با خور | در یکی برج و یک درج همبر
خلق را همه احتراق بود | کان ستاره در احتراق بود
جز قمر را که چون چنین آید | محترق نه که مجتمع خوانند

ایام کواکب

چون یکشنبه است نسبت خور | وانکه دوشنبه است روز قمر
روز سه‌شنبه آن بهرامست | انکه مریخ مر ورا نامست
چهارشنبه گرفت کوکب تیر | سعد را پنجشنبه آمد میر
زهره را داد جمعه و بزحل | داد شنبه خدای عز و جل

ایام لیالی کواکب

شب یکشنبه آن تیر آمد | زین سبب ز خوشش میر آمد
شب دوشنبه آن برجیس است | اندرین قولها چه تلبیس است
شب سه‌شنبه آن زهره شناس | چهارشنبه شب زحل بقیاس

شب پنجشنبه دان که آن خورست | شب آدینه خود شب قمرست
بر شب شنبه ای گزین انام | نجم مریخ والیست مدام

ساعات کواکب

ساعت اولین ز روز و شب | وانکه باشد از آن کوکب
کان شب و روز را بدان نسبت | کرده باشد حکیم از حکمت
وان دگر کوکبی کز وست فرود | دومین ساعت ست ساعت او
مر سیم را همین شناس اساس | پس همین کن بجمله هفت قیاس

ارباب مثلثات ناری

هر مثلث که طبع دارد نار | شمس دان رب روز او هموار
وانگهی مشتریست دیگر رب | یاد گیر این سخن که هست عجب
باز شب بر خلاف گیر قیاس | روز و شب آن زحل شریک شناس

ارباب مثلثات خاکی

وان دگر را که طبع اوست تراب | زهره در روز هستش از ارباب
باز در شب قمرست و پس زهره | بشنو این نکته خوش شهره
هستشان روز و شب شریک مدام | انکه خوانند نام او بهرام

ارباب مثلثات بادی

انکه بادست طبعش از تقدیر | رب روزش زحل شناس و تیر
تیر در شب مقدم آید باز | هر دو را مشتری بود انباز

ارباب مثلثات آبی

وانکه طبعش مناسبت با آب | زهره در روز هستش از ارباب
دیگر از بعد زهره مریخ ام | شب بود بر خلاف این اقسام

روز و شب منتشان شر کیمتی این ثانی شوی بعلم سمر

نر و ماده بروج

بشناس از بروج ماده و نر تا در احکام باشدت رهبر

نر حمل دان و ثور ماده شناس همچنین تا بجا شدت قیاس

بروج منقلب

بر فلک برج منقلب چار است اندرین حکم بسیار است

حمل است اول و دگر سرطان باز میزان و جدی نیک بدان

بروج ثابت

ثابت آمد بوصف چار دگر عقرب و دلو و گاو و شیر شمر

بروج ذوجسدین

وز قوس و جوزا و خوشه و ماهی وصف ایشان اگر ز من خواهی

گویم این جمله هست بر من عین که بود این چهار ذوجسدین

بروج مشرقی

مشرقی آمد از بروج بدان بره و باز شیر و باز کمان

بروج مغربی

و آنکه شان خلق مغربی خوانند برج جوزا و دلو و میزانه

بروج شمالی

سرطانست و ماهی و عقرب آنکه دارند از شمال نسب

بروج جنوبی

ثور با سنبله است و جدی هم که برآرند از جنوب علم

دلالت بیوت

طالع آن برج باشد ای مشفق که برآینده باشد از شرق

هر که زاید ز ما در آن هنگام طالعش آن نهند در احکام

اولین خانه تن و جانست ابتدا آنت و راحت آنست

دومین طالعت خانه مال سیم آمد برادر باش دلال

چارمین خانه ملک و صنعت باب و آن فرزند پنجمین طرب

ششمین خانه رنج و بنده و باز هفتمین خانه زن انباز

مرگ در هشتمست و خوف و خطر در نهم خانه علم و دین و سفر

عمل و دولت از دهم جوینید و ز خوبیش از ده و یکی جوینید

خانه دوستان امید است ایجا این سین چو خورشیدست

چون گذشتی ازین ده و دو حکم این بر دستور دان و عدد

فرح کواکب

فرح هر برج طالع دان و آن ز تاثیر صنع صانع دان

فرح ثالث ماه از طالع و آن خورشید نیست جز تاسع

زهره در پنجم و دبیر ام همچو در خانه ششم بهرام

باز دریاز ده است سعد اجل در ده و دو فرح رسد زحل

حدود کواکب

ای حال جهان و مایه جود بشنو از قول اهل مصر حدود

حمل

مشتری را که مایه فرحت از حمل حد بدان که شش درجه است

شش درج نیز زهره را حد است هشت دیگر نصیبه تیر است

پنج مریخ را از روی عدد هر زحل را همین رسد از حد

ثور

باز از ثور حد زهره دو چار آمد و حد تیر شش بشمار

هشت ازو نیز حد سعد اجل هست در پنج نیست حد زحل

سه درج نیز حد بهرامست آنکه مریخ مر ورا نامست

جوزا

تیر را شش درج ز جوزا هم هست برجیس را همین بعدد

زهره را آنکه هست شش ای نیکبخت حد ازین برج بیگمان پنج است

حد مریخ باز هفت دگر و آن کیوان شش است نیک بنگر

سرطان

حد مریخ نحس هست به چنگ از درج هفت آمد از خرچنگ

باز شش حد زهره و شش تیر هفت ازو نیز حد سعد کبیر

و آنچه ماند ز برج حد زحل باشد ای برتر از زحل بمحل

اسد

باز برجیس را ز برج اسد دانکه چون شش ز برج بناشد حد

حد ناهید پنج و آن زحل هفت دیگر نهاد حکم ازل

شش درج تیر را چو تیر آمد نیز بهرام را چو تیر آمد

سنبله

تیر را حد ز سنبله هفت است زهره را ده بعلم چنین گفته است

مشتری را که فرخ آثار است حد ازین برج بیگمان چار است

باز مریخ را برابر تیر و آنچه ماند بود زحل را نیز

میزان

حد برجی که خوانیش میزان شش درج دارد اختر کیوان

تیر را هشت دان هم ازو مشتری را به یک درج کم ازو

پنج و دو حد زهره بدرام دوی دیگر نصیبه بهرام

عقرب

باز بهرام ز خانه خویش حد دان از درج ز پنج و دو پیش

حد ناهید را دو ره دو شمار بعد از آن حد تیر دان دو چهار

چون شود برج مشتری را حد شش زحل را رسد ز روی عدد

قوس

مشتری را حد از کمان دو و سه پنج مر زهره را که سعد و شش است

تیر را چار درج حد زحل چار آن را اگر هست جنگ و جدل

جدی

تیر از برج جدی ار جهد هفت برجیس را همین بعدد

زهره را هشت و مر زحل را چار چار مریخ را ز روی شمار

دلو

تیر را حد ز دلو دانم هفت زهره را زوی یک درج کم رفت

سعد را هفت گوشم آمد گفت قسم مریخ چون زحل پنج است

حوت

دو شش از حوت حد زهره تمام حد برجیس اگر هست چهار

سه درج حد فزون شمار دبیر باز بهرام را نه آمد تیر

دوی دیگر نصیبه زحل است که بدلها درون از او خلل است

در وجوه کواکب

چون حدود بروج شد معلوم   یاد گیر از وجوه نجوم

دانکه مریخ را که تقسیم   به قیمت بگیرد مرد حکیم

ده وسه ج هر یکی از آن اقسام   پس نگفت و جوه کردش نام

داد هر یک از آن بهر اختر   من چو یک یک بیان کنم بشمر

وجه مریخ از حمل شش و چار   وآن خورشید مخمس پنداز

بعد از آن چون گذشتی خور سه   برج گردد تمام بر ناهید

باز از ثور تیر و پس مه است   هر دو در اصل بعد هم است

ور ز جوزا دو پیکر دان   باز بهرام و بعد از آن خور دان

زهره را ده ز اول سرطان   بعد از آن تیر و باز ماه بدان

هست در خانه خور از احکام   زحل و مشتری و پس بهرام

شمس را برج خوشه تیر آمد   بعد از و زهره باز تیر آمد

چون قسم وجه گیرد از میزان   مشتری آید از پس کیوان

چون ز میزان گذر کنی عقرب   اندر و چون کنی وجوه طلب

پیش مریخ باز خورشید است   آخر برج وجه ناهید است

تیر اول بود ز برج کمان   پس قمر آید و دیگر کیوان

سعد باشد بجدی پس بهرام   برج گردد بر آفتاب تمام

باز در دلو چون کنند نگاه   زهره یابند پس عطارد و ماه

زحل و مشتری و پس بهرام   حوت را دان شده وجوه تمام

در منازل قمر

چون بپرسی تو من منازل ماه   بر شمارم حساب از آنگاه

ظاهر از شرق چون شود شرطین   باشد از بعد او طلوع بطین

پیش ثریا و بعد از آن دبران   هقعه و هنعه دان پس از ایشان

پس ذراعست و نثره و طرفه   جبهه و زبره دان و پس صرفه

باز عوا که خوانیش سماک   پا زبی کو غفر ز بعد سماک

گر کنی بعد قلب شوله نگاه   از نعایم بلدع یابی راه

از پس بلدع چهار سعد آید   گر تفصیل بشنوی شاید

اولین ذابح و دوم بلع است   اخبیه مر سعود را تبع است

باز فرع مقدم و ز آنجا   چو گذشتی مؤخر است و رشا

در اختیار از جامه بریدن و پوشیدن

چون بود در برج ثابته ماه   جامه بریدن اختیار مخواه

بلکه در برج منقلب باید   ور بر زهره نظر کند شاید

باز باید بوقت پوشیدن   اندرین اختیار کوشیدن

در حمام رفتن

ور کنی رای رفتن حمام   ماه باید بخانه بهرام

یا نه در برج مشتری باشد   ور بثور رواست بود شاید

ور گر اندر بروج آبی به   بجز این اختیار هیچ منه

بشکار رفتن

اگرت رایست تا شکار کنی   کوش تا ساعت اختیار کنی

گر بود قوس جای ماه منیر   تا یکی خانه از دو خانه بگیر

ورگر اینجا نیابی اندر حوت   نگذری هیچ ازین چهار بیوت

بسواری رفتن

ورگرت رایست تا سوار شوی   چون طلبکار اختیار شوی

اول از برج منقلب مه جوی / پس بمریخ و منظر او پوی

نیک از آن گردد و سعیت نظر / ور خود از مشتری بود بهتر

ابتدای کتاب

ابتدای کتابت از هر باب / چون کنی اختیار مه صواب

ماه در برج منقلب باید / ور عطارد نظر کند شاید

در نامه نوشتن

ور رود خامه سوی حضرت شاه / ناظرش آفتاب باید و ماه

ور فرستی سوی سپهسالار / سوی مریخ بایدت دیدار

ور بفرستی بنزد دانشمند / جز نظر سوی مشتری مپسند

ور فرستی بخواجه و دهقان / نیک باشد نظر سوی کیوان

ور فرستی سوی زنان بنگر / تا نباشد جز از زهره نظر

این نظرها بد آنکه بی تلبیس / هم بتثلیث بایدت تسدیس

ور نخواهی که آورد تضییع / از مقابل حذر کن و تربیع

ملک و ضیاع خریدن

ور ضیاعی خرید خواستی رای / برج خاکی طلب قمر را جای

نظر او بکوکب مسعود / تا سعادت بر او بود موجود

ور بکیوان نظر بود بخششی / نیک باید بدوستی نظرش

درخت نشاندن

ور درخت ار نشانی از بر باغ / بنمایم ترا رهی چو چراغ

بطلب مه را بخانه خاک / ور بسرطان بود نباشد باک

نیک باید ببرج ثابته در / کوکب سعد را بماه نظر

زراعت کردن

ورت رای او فتد زراعت را / بنگری اختیار و ساعت را

بطلب ماه را بخانه خاک / ور بسرطان بود نباشد باک

فرزند بتعلیم دادن

ور بتعلیم میدهی فرزند / اندرین اختیار به مپسند

جای مه در بروج بادی جوی / ور نیابی بقوس سنبله پوی

بعطارد بدوستی نگران / مردوان از نحوس کرده کران

دارو خوردن

خوردن دارو ار بود در آت / احتیاط ار کنی بود جات

ماه را نیک باشد ار بابی / اندرین دم بخانه آبی

نظرش سوی زهره بدرام / ور نظر باشدش سوی بهرام

چون نظر دوستی بود قمران / دور باشش از مقارن کیوان

اختیار بنا نهادن

اختیار بنا بوستی خواه / که بود در بروج ثابته ماه

هم بسوی ستاره نظرش / که بود برج خاکیی مقرش

در بنده خریدن

ور بسی بنده خری بنگر / تا که در برج بادی است قمر

ور نه یاری بقوس یا خوشه / نحس از او دور و سعد هم دوشه

فصد و حجامت

ور کنی فصد یا حجامت رای / آتشی برج به قمر را جای

ناظرش سعد و از نحوس پاک / لیک تا ایمن نباشد باک

گر کند سوی او درین هنگام | نظر از دو ره دوستی بهرام

در سفر کردن

ور کنی نیت اختیار سفر | ماه در برج منقلب بهتر
نیک باشد به برج خاکی نیز | لیک در سعد و نحس کن تمیز
قمر از نحس طالع و دومش | پاک باید چو هفتم و نهمش

اختیار هر چه خواهی همه شرط آر بجا | نامهٔ کار تو نیکو باشد و بی بلا و مرض
حال مه سعود با مجاری و صاحبش | حال طالع صاحبش صاحب حضر تیه الغرض

